



بنیاد مطالعات ایران  
FOUNDATION FOR IRANIAN STUDIES

## ایران نامه

سال پانزدهم، شماره ۳، تابستان ۱۳۷۶

### ویژه زنان ایران

با همکاری  
شهلا حائری

پیشگفتار

مقاله ها:

آذر نفیسی: تخیل و تخریب: داستان و آگاهی مدنی  
ژانت آفاری: گذار از میان صخره و گرداب  
مهناز افخمی: انقلاب مسالمت آمیز  
مهرانگیز کار: امنیت قضائی زنان در ایران  
مهناز کوشا و نوید محسنی: میزان رضایت زنان از شرایط اجتماعی

گزیده:

شیرین عبادی: قوانین ایران و حقوق مادر

گذری و نظری:

احمد کریمی حکاک: نگاهی بر موفق ترین رمان ایرانی در دهه گذشته  
گیتی شامبیاتی: بازتاب مسائل زنان در شبکه

نقد و بررسی کتاب:

فرزانه میلانی: نوآوری در شعر فارسی (احمد کریمی حکاک)  
فرشته کوثر: پیشگامان معارف زنان (نرجس مهرانگیز ملاح)  
تورج اتابکی: روسیه و آذربایجان (تدیوش سویتوچوسکی)

پویک طاعتی: کتابشناسی زنان

یاد رفتگان:

تقی مدرسی  
ساتم الگ زاده

## ویژه زنان ایران

## تخیل و تخریب: داستان و آگاهی مدنی

### آذر نفیسی

افسانه مشهور شهرزاد این گونه آغاز می شود: در زمان های قدیم دوبرادر بودند که هریک برکشوری حکومت می راندند. روزی، برادر کهنتر که شاهزمان نام داشت، به قصد دیدار شهریار، برادر مهتر راهی دیار او شد. در میانه راه دریافت که ره آورد سفر برای برادررا پشت سر برجا نهاده است. و از نیمه راه آهنگ بازگشت کرد. هنگامی که به قصر خود رسید، ملکه را دست در آغوش غلامی سیاه یافت. پس هر دو را بگشت و با دلی آزرده راه قصر برادر را در پیش گرفت. اما در آنجا نیز دو برادر ملکه شهریار را گرم عشقبازی با غلامی سیاه در مجلس عیش و نوشی که تنها غلامان در آن شرکت داشتند، غافلگیر کردند. از آن پس هردو شاه، سرخورده و دلتنگ، ملک خویش رها کردند و سر به بیابان گذاشتند.

روزی که برکناره دریای عمان می گذشتند، دیدند که دریا شکافته شد و ستونی دود از آن برخاست که به عفریتی بدل شد. عفریت صندوق آهنینی را گشودوزن زیبایی که عفریت اورا در شب عروسی اش ربوده بود، از آن به درآمد. دوبرادر، وحشتزده کوشیدند تا بر بالای درختی پنهان شوند. اما هنگامی که عفریت سر بردامان زن نهاده و خفته بود، چشم زن جوان به دو برادر افتاد. پس، سرعفریت را از دامان خود برداشت و دو برادر را واداشت تا علی رغم خطر دیده شدن و هلاک از درخت به زیر آیند و با او عشقبازی کنند. سپس از هریک از آنان انگستری گرفت و آن را به مجموعه 570 انگستری که از قربانیان قبلی خود گرد آورده بود افزود و گفت که به این گونه از عفریت انتقام می کشد.

واقعه چنان تأثیر تکان دهنده ای بر دو برادر نهاد که شاه زمان ترک دنیا گفت و جانب عزلت و اعتکاف پیش گرفت و شهریار، ملکه و غلام سیاه و دیگر غلامان را به کشت و از آن پس تا سه سال هر شب دختری باکره را به نکاح خود درآورد و بامداد سر از تن او جدا ساخت. چیزی نگذشت که در سراسر ملک باکره ای نماند؛ همه یا کشته شده یا از شهر گریخته بودند. سرانجام شهرزاد دختر دانا و خردمند وزیر داوطلب عروسی با شهریار شد. شهرزاد در شب عروسی از شهریار رخصت خواست تا برای خواهر کوچکتر خود، دنیا زاد، داستانی بسراید. شهریار که خود مجذوب داستان شده بود، به شهرزاد امان داد که تا پایان داستان خود زنده بماند. شهرزاد با زیرکی و فراست شهریار را با سلسله داستان های خود، به دنبال کشاند تا سرانجام پس از هزار و یک شب، که سه فرزند پسر از شهریار به دنیا آورده بود، شهریار از کشتارها چشم پوشید

و شهرزاد را ملکه محبوب خود ساخت. بنا بر بعضی روایات، شاه زمان نیز با دنیازاد پیوند ازدواج بست. آشکار است که از آن پس همگی آنان تا پایان عمر به خوبی و خوشی زندگی کردند.

من نیز، چون بسیاری دیگر از همسالان و هم وطنانم، به یاد نمی آورم که نخستین بار این داستان را چه زمانی شنیده ام. گویی از آن داستانهایی است که انسان با آن به دنیا می آید. اما خوب به یاد دارم که آخرین بار آن را کی خواندم. برای درس ادبیات بود و کلاسی که شش تن از بهترین و با هوش ترین دانشجویان دخترم در آن شرکت داشتند. پیش از آنکه به خواندن بعضی از رمان های محبوبم چون **غرور و تعصب و ارتکاب جرم با قصد قبلی** که در آنها زنان نقش های اصلی را بر عهده دارند، پردازم، شهرزاد را برای بحث درباره رابطه بین افسانه و واقعیت برگزیدم. پیش از آنکه خواندن متون اصلی درس را آغاز کنیم، سؤالاتی را که در ذهن خود داشتیم، تنظیم کردیم. سؤالاتی چون: آثار تخیلی چگونه می توانند ما را در این وضعیت فروماندگی و بی پناهی کنونیکه به عنوان "زن" به آن دچاریم، یاری دهند؟ بی شک این آثار به ما دستورالعملی برای دست یابی به راه حلی آسان به دست نمی دادند، اما باز شک نیست که لذت خواندن آنها به ما یاری کرد تا در برابر واقعیت به ظاهر تغییر ناپذیر و سرکوبگر، زندگی خودمان را باز بیافرینیم. قصه دختر دانای وزیرگویی آغازگاه مناسبی برای غور در قدرت ادبیات برای تغییر دادن واقعیت بود.

«سرگذشت شهرزاد، که حکایت چارچوب هزار و یکشب را تشکیل می دهد از درونمایه ای قدیم و همیشگی برخوردار است: این درونمایه که وقتی واقعیت همه درها را به روی ما می بندد، چه می توان کرد؟، وقتی زندگی خارج از اراده ماو تغییرناپذیر به نظر می آید، وقتی زندگی معمایی حل ناشدنی به نظر می رسد و تنها نیروی تخیل می تواند بیرون شدي ازظلمات حیرت بنمایاند، چه میتوان کرد؟ از آنجا که خود را به این درونمایه بسیار نزدیک میافتم، برآن شدم تا معماً-واقعیت خود را به گونه چارچوبی برای غور در داستان شهرزاد بهکار برم، رابطه ای که میان معضلمن و معضل شهرزاد وجود دارد نیز شاید خود دلیل دیگری بر حساسیت من نسبت به این داستان بود. شهرزاد، همواره، درمقالات و سخنرانیهایمن در نقش های گوناگون سر برمی آورد و خودنمایی می کرد تا سرانجام برآن شدم از او بخواهم در نوشته کنونی ام نقش اصلی را برعهده گیرد.

\* \* \*

آن سحرگاه مرگ آیت الله خمینی را خوب به یاد می آورم. همه اهل خانه در اتاق نشیمن گرد آمده و غرق در حالت یکه خوردگی و هراسی بودیم که معمولاً مرگ با خود می آورد: آن هم مرگی که معمولی نبود. دختر پنج ساله ام، که با دقت از پنجره به خیابان می نگریست، به ناگهان برگشت و فریاد زد: «مامان، مامان، امام نمرده. زن ها هنوز روسری به سر دارند» در این گفته او چیزی بود که هنوز با من مانده است، و هنوز، هرگاه درباره به اصطلاح وضعیت زنان در ایران، یا درباره وضعیت خودم درکشورم می اندیشم، به یاد می آید. چرا باید کسی فکر کند که کسی باید بمیرد تا زنان حجاب از سر بگیرند، چه چیز به این دو مورد: مرگ آیت الله خمینی و حجاب زنان، که مسلماً ابعاد و ارزشی یکسان ندارند، وزن و اعتباری مساوی می دهد؟ این سؤال نشان

می دهد که مسائل سیاسی و اجتماعی ما تا چه اندازه به تلقی ما نسبت به فضاهای خصوصی و حقوق فردی وابسته است، و این حقوق تا چه اندازه با آنچه عموماً "مسأله زن" نامیده می شود، ارتباط مستقیم دارد.

این خاطره، همواره برایم خاطره دیگری را- که به ظاهر نامربوط به نظر می رسد- تداعی می کند. خاطره ای که به اوائل انقلاب و به زمانی که تازه کار تدریس در دانشگاه تهران را آغاز کرده بودم، باز می گردد. در آن زمان دانشگاه بر اثر منازعات گروه های سیاسی رقیب تکه تکه شده بود، آنچه به پیشیزی نمی خریدند کار ادبی آکادمیک بود و ادبیات تنها وسیله ای برای دستیابی به هدف های "والا تر" سیاسی شمرده می شد. اهمیت نسبی هدف ها و مسائل، موضوع بحث ها بود. به یاد دارم بانوی تاریخ شناس چپ گرای مشهوری را که در سخنرانی خود اعلام کرد که در راه رسیدن به آزادی حاضر است حجاب برسر کند. و نیز عکسی را که در روزنامه جمهوری اسلامی چاپ شده بود به یاد می آورم که در آن گروهی از زنان متعلق به یک سازمان مارکسیستی - لنینیستی، از سر تا پا در حجاب فرو رفته و پرچمی را که بر آن داس و چکش نقش بسته بود، بالا برده بودند. این زنان نیز، چون آن بانوی مورخ، مسأله "جزیی" حجاب را فدای آرمان های مهم تر و والا تر کرده بودند.

مرگ آیت الله خمینی، مسأله ای بود که اگرچه بر زندگی من تأثیری قاطع نهاد و جهت آن را به شدت تغییر داد، اما به راستی مسأله من نبود. من ناگزیر شدم که آن را مسأله خود کنم زیرا کسانی که مرگ وی به راستی مسأله شان بود- یعنی سیاستمداران و نظریه پردازان شان- به مجادله درباره حق ما نسبت به اشغال فضاهای خصوصی و تخیلی که از طریق خواندن آثار بزرگ ادبیات و از طریق جدی گرفتن تجربه های خودمان به مثابه زن به وجود می آید سرگرم بودند. می توانستم دریابم که چرا در چشم کسانی که خواستار دست یابی به قدرت مطلق بودند، درخواست چنین فضاهای تخیلی، در شمار جدی ترین خطر ها به شمار می آمد. پذیرش چنین درخواستی به منزله پذیرش این گمان خطرناک بود که واقعیت می تواند به گونه ای دیگر نیز نگریسته و زیسته شود و وضعیت کنونی لزوماً همیشگی نیست. در حالی که در سرزمین ما، واقعیت، به جای آنکه به تأمل و اندیشه و غور و الهام واگذار شود، بنا بردستورها و احکام کسانی خلق می شد و شکل می گرفت که قدرت را به منظور تعیین تکلیف برای دیگران می خواستند.

پس، بغرنج زندگی من این بود: در شرایط اختناق چگونه باید عمل کرد؟ چگونه باید زن بود؟ محقق بود؟ خواننده آثار هنری بود؟ از سوی مخالفان رژیم جوابی برای این سؤالات وجود نداشت. موضع مخالفان ماهیتاً با صاحبان قدرت تفاوتی نداشت. در نظر هر دو گروه، حقوق فردی و فضاهای خصوصی در مقایسه با مسائل سیاسی "والا تر" و "گسترده تر" جزئی می نمود. هر دو گروه در یک قالب سخن می گفتند و عمل می کردند. تنها مواضع سیاسی شان متفاوت بود. من برای آن که معضل خود را حل کنم بایست بدان به گونه ای متفاوت نظر می کردم، بایست سؤالاتم را در قالبی متفاوت طرح می کردم، بایست از درون واقعیتی که چنان محکم و خشک تعریف و تعیین شده بود، پا بیرون می نهادم. دریافتم که این بغرنج، هر اندازه که با زندگی روزمره ام رابطه مستقیم

داشته باشد، باز نمی تواند از طریق این زندگی پاسخی درخور بیاید. واقعیت تنها هنگامی به تجربه درمی آید و قابل تحلیل می شود که در تغییر باشد، و تغییر نمی کند بی آنکه در آینه تخیل باز آفریده شود، اینجاست که شهرزاد پا به میدان می گذارد.

\* \* \*

گفته می شود که مهم ترین داستان **هزارو یک شب** همان داستان چارچوب آن است و این گفته دور از حقیقت نیست. با آنکه نسبت به داستان هایی که شهرزاد می سراید، حکایتی ساده می نماید و از چنان قدرت خیالپردازی بهره مند نیست، اما در واقع جاودانه ترین آنهاست. همچون همه قصه های خوب قدرت آن دارد که خوانندگان را با کشفی سحرآسا درباره زندگی خودشان به حیرت اندازد. شنوندگان نیز مانند خوانندگان داستان می توانند با مربوط کردن آن به جنبه ای مهم از تجربه های زندگی خود آن را گسترش دهند و از نو تعبیر کنند. خارق العاده تر از آن است که ربطی با واقعیت در آن بتوان یافت، اما به سبب همین ناواقعی بودن، به سبب این که به راستی بافتگی و ساختگی است، می تواند تجربه های ما را به راه هایی نامنتظر به نمایش درآورد و بر آنها نور بیفکند.

قالب داستان بیرونی، علی رغم سادگی اش، دارای ساختاری یکدست است که از طریق تکرار ایجاد می شود. کار برد ماهرانه تنوع در عین تکرار، پویایی شخصیت ها و اعمال را در داستان می آفریند. امیدوارم بتوانم نشان دهم که چگونه استفاده از تکرار، فضاهایی می آفریند که به خوانندگان امکان می دهد تا داستان را بنا بر تجربه خود تعبیر و ترجمه کنند. شاید بخشی از هیجان انگیزی داستان شهرزاد به سبب آن است که هنگامی که داستان مهین بانوی قصه ها در یادمان طنین می افکند، از طریق پیوندهای آن با زندگی خودمان، خود را همسر و هم دوش او می یابیم.

ریتم درونی داستان از طریق یک سلسله وقایع مختلف که همه یک عمل- یعنی خیانت- را تکرار می کنند، حفظ می شود. خیانت، بغرنج و غامض همه شخصیت های داستان است. اعمال افراد از طریق شیوه روایتی شان با این امر و واکنشی که نسبت به آن نشان می دهد، تعیین می شوند. بخش اول داستان، که من آن را، داستان شاه می خوانم- (در برابر بخش دوم، که قصه شهرزاد است) اساساً حول محور چگونگی واکنش و برخورد شاهان در قبال این بغرنج است. با پیشرفت داستان، یکی از برادران، شاه زمان، رفته رفته در برادر دیگر حل می شود تا زمانی که دیگر از صحنه داستان غایب می گردد. همین امر در مورد همه زنان اصلی داستان صادق است. آنان نیز از صحنه محو می شوند، تا سرانجام تنها شهرزاد برجا می ماند.

قصه شاه به سه کشف نسبتاً یکسان تقسیم می شود: آگاهی شاه زمان از خیانت همسرش، پی بردن شهریار به خیانت همسر خود، و سرانجام آگاهی دوبرادر از خیانت زن ربوده شده به عفریت یا دیوی که او را ربوده است. یک عمل واحد در قبال سه شخصیت مختلف تکرار می شود، اما در هر داستان، عمل خیانت در ابعاد بزرگتری نموده می شود: ملکه شاه زمان با غلامی سیاه

به شوهرش خیانت می کند، ملکه شهریار به شوهرش با غلامی سیاه و در مجلس عیش و نوش خیانت می کند، که کنایه از آن است که غلامان بسیاری به همسر شاه دست یافته اند، و زن عفريت پانصد و هفتاد بار به او خیانت کرده است. واکنش هریک از دو برادر نسبت به کشف خیانت به دیگران بسیار خاص و قابل توجه است: شاه زمان هنگامی که رنج بزرگتر برادرش را می بیند، آرام می یابد و هردو برادر هنگامی که تقدیر شوم تر دیو را می بینند، به سرنوشت خود تن می دهند. یعنی که دو پادشاه از طریق مشاهده روایت اغراق شده ای از آنچه بر سر خودشان آمده به وضع خود پی می برند. عمل دیدن و مشاهده کردن دیگری از فاصله، به خودشناسی، به نتیجه گیری های خاصی درمورد خویشتن منجر می شود که به نوبه خود به اقدامی دیگر، می انجامد. صحنه های خیانت به صحنه های نمایشی می مانند که برای تماشاگرانی خاص بازی می شود؛ تماشاگرانی که به تماشای زندگی خود نشستند. درجای دیگر نشان خواهیم داد که چگونه این فاصله گیری برای داستان چارچوب و نیز برای نقشی که شهرزاد باید برعهده گیرد اساسی است.

اما این پایان داستان نیست. نه تنها به هردو شاه خیانت شده، بلکه هردو به بدترین نحو ممکن تحقیر شده اند: به آنان نه از سوی کسانی هم شأن ایشان، بلکه از سوی زیردستان شان، دو غلام سیاه، خیانت شده است. و بعد، خود آنها وادار می شوند به دیو - که در اینجا برجای غلامان سیاه نشسته است- خیانت کنند. شاهان اکنون باید خود را با خیانت کنندگان به خود سر به سر احساس کنند. اما انتقام کامشان را نه شیرین، که تلخ آگین می کند. رابطه جنسی آنان با زن جوان برعکس روش معمول در این موارد است. در اینجا مردان اند که از ترس جان به زنی تسلیم می شوند. برای آنکه به زخم آنان نمک تحقیر نیز پاشیده شود، زن آگاه شان می کند که آنان را نیز چون صدها مرد پیشتر، نه به دلیل جذابیت مقاومت ناپذیرشان، بلکه تنها به عنوان ابزار انتقام جویی انتخاب کرده است و به این ترتیب بهانه ای برای آنکه این واقعه را از مقوله فتح و پیروزی به شمار آورند، به دستشان نمی دهد. افشاگری های زن، دو برادر را به این نتیجه می رساند که هیچ مردی، حتی اگر دیو باشد، از مکر زنان در امان نیست.

شاهان، تنها نه از مشاهده سرنوشت دیو، بلکه هم چنین از طریق بازی کردن نقش غلامان سیاه و همسان شدن با کسانی که مورد تحقیر و تنفرشان هستند، به دشواری کار خویش پی می برند. شاید این سؤال، که از طنزی مقبول نیز خالی نیست پیش آید که از این دو کدام تحقیر آمیز تر است: اینکه به کسی که او را خوار و خفیف می شمارید خیانت کنید یا اینکه چنین کسی به شما خیانت کند؟ دوشاه، با تجربه هردو شق قضیه، بهانه کافی در دست دارند تا همه زنان را محکوم سازند. ماجرای دیو و زن جوان حرکت دورانی جهان دو برادر را کامل می کند. هنگامی که این جهان کاملاً وارون می شود، شاهان دیگر خود را چون گذشته به انجام امورشان قادر نمی یابند. اگرچه هریک شیوه زندگی به کلی مخالف با دیگری را در پیش می گیرد- یکی به کلی از دنیا دست می کشد و دامن انزوا می گیرد و دیگری به فاتلی زنجیره ای بدل می گردد- اما نتیجه عمل آنان یکسان است، دیگر نمی توانند زندگی شان را چون گذشته بگردانند. بیگانه و تنها اند.

در این نقطه، زندگی دو شاه و سراسر آنچه در نظرشان بدیهی و عادی بوده است، به معمایی به ظاهر حل ناشدنی تبدیل می شود.

پیش از آنکه بیشتر برویم باید به یاد آوریم که در اینجا نه با داستانی تکامل یافته، بلکه با افسانه سر و کار داریم. و ساختار آن، کمال و سرشاری و ریزه کاری لازم برای جا دادن بسیاری پیچیدگی های درونی را فاقد است. در عوض تنها ستون فقراتی را که زندگی های نا استوار شخصیت ها بر آن متکی است، نشان می دهد. این ستون فقرات نشان دهنده جامعه ای سخت هرم وار و سلسله مراتبی است که شاه در رأس آن قرار دارد و هر شخصیت از طریق جایگاه خود در این هرم معین و مشخص می شود. در درون چنین ساختاری فضا برای ابراز وجود یا روابط درونی فردی نمی ماند. بنابراین بیشتر روابط در افسانه قطبی شده اند که در یک سوی آن شاه و در سوی دیگر زبردستان قرار دارند و شاه بر زندگی خصوصی و عمومی آنان قدرت مطلق دارد و در صورت لزوم اراده خود را از راه های خشونت آمیز اعمال می کند. در چنین چارچوب قطبی شده ای اختلافات رفع نمی شوند، بلکه تنها حذف و نابود می گردند.

در چنین جهانی زندگی خصوصی شهروندان وابسته و تابع زندگی عمومی آنان است. در جهان پشت دیوارها زندگانی ای گشوده می شود که از همان روش ها و قوانین زندگی عمومی تبعیت می کند. به موازات استفاده از نیروی خشونت در بیرون، در درون نیز رابطه میان ارباب مذکور و قربانیان مؤنث براساس قدرت فیزیکی محض قرار دارد. وصلت آنها با بکارت زدایی از عروس باکره آغاز می شود که عملی خشونت بار و نوعی فتح است. خیانت کردن زن به مرد تنها در حوزه جنسی معنا می یابد و به مثابه نافرمانی شمرده می شود که کیفر آن مرگ است. هر سه چهره مذکر داستان که هر سه نماینده قدرت می باشند، در رابطه با زنان خود برای رسیدن به هدف از زور استفاده می کنند. دیو سعی در به دست آوردن دل زن و ابراز عشق به او نمی کند، بلکه او را می رباید و در صندوقی آهنین زندانی می کند. قضاوت دو شاه درباره بی وفایی دو ملکه نیازی به دادخواهی و دادگاه ندارد. اعمال آنان به اندازه کافی برای رأی دادن به محکومیت شان روشن است.

در هر سیستم فکری استبدادی، استفاده آزادانه از کلام بسیار خطرناک است. قلمرو کلمات، جهان تعبیر، ابهام و تردید است. در داستان، شاه هیچگونه معما یا سؤالی را بر نمی تابد. قربانیان باکره خاموش اند. هیچ کس با شاه از در بحث و نکوهش در نمی آید. امکان وجود معضل بی درنگ بر مطلق بودن قدرت شاه رنگ تردید می زند- آنان که از قدرت او سر می پیچند باید نابود شوند. علاوه بر آن، کسانی که ظرفیت بالقوه نافرمانی در آنان است- یعنی باکره گان- نیز باید نابود شوند. آنچه دوشاه در نمی یابند، اما ما خوانندگان خوشبختانه به آن پی می بریم، آن است که آنان خود زمانی که در برابر قدرت فیزیکی قوی تر تهدید می شوند، ناگزیر از در اطاعت درمی آیند. هنگامی که زن جوان آنان را با تهدید به مرگ وا می دارد که با او همخوابگی کنند، آن جرأت و شجاعت شایسته نام و مقام خود را از دست می دهند. آنان نیز به دست زور و قهر از پا در می آیند.

یک نکته مهم دیگر نیز هست که باید یادآوری شود. ساختار هرمی و قطبی جامعه و روابط درونی آن، استفاده از قهر را آسان می کند و به قدرتی که بر جامعه مستولی است کمک می رساند. از این رو، تنش ها و اختلافات سرکوب و حل نشده باقی می مانند. روابط استبدادی و خود کامه شاه را در عین حال هم بسیار قوی وهم سخت شکننده و آسیب پذیر می سازند. اختلاف ها و تنش های حل نشده سرانجام در هرم اجتماعی شکاف ایجاد می کنند. هنگامی که بخش زیرین هرم به لرزه درآمد، رأس آن به احتمال زیاد اول از همه فرو می ریزد. بنابراین، منبع قدرت شاه، خود علت اصلی سقوط او می شود.

اکنون جمع بندی کوتاهی از داستان تا اینجا به دست دهیم. شاه که خود را تنها از طریق نقش عمومی خود تعریف می کند از طریق امری خصوصی به نقشی برآب بدل می شود. او هنوز به اختلاف ها، به روابط درونی بین فضاها و خصوصی و عمومی امکان موجودیت نداده است. او راه ارتباط خلاق با دیگران را نمی داند و تنها زبانی که به کار می برد، زبان زور و قهر است. پس در این صورت شاه از این همه مشاهدات و تجربه های شخصی خود چه آموخته است، پاسخ این سؤال در بخش بعدی داستان یافت می شود، که در آن شاه و شهرزاد برای یکدیگر جانشین ناپذیر می شوند.

\* \* \*

پیش از ورود شهرزاد به صحنه داستان، زنان بردو گونه اند. آنان که خیانت می کنند و کشته می شوند و آنان که کشته می شوند پیش از آنکه امکان خیانت بیابند. اگرچه زن ربوده به دست دیو داستان خود را می گوید و زنده می ماند، اما نقش او در واقع برای تأکید و تصریح بر ماهیت پلید زشتکاری دو ملکه است. باکره گان که برخلاف شهرزاد صدایی در داستان ندارند غالباً از چشم منتقدان دور مانده اند. اما سکوت آنان پرمعنی است. آنان هم بکارت و هم جان خود را تسلیم می کنند بی آنکه مقاومت یا اعتراضی نشان دهند. نه سؤالی می کنند، نه آگاهی دارند، نه قادرند بر شاه تأثیری بگذارند. تنها می توانند جسم خود را تسلیم کنند. آنان در واقع وجود ندارند زیرا هیچ تصویری از خود نمی دهند، درگمنامی می میرند و اثری از خود باقی نمی گذارند. آنان روی دیگر سکه "زنان شرور" یعنی ملکه ها و زن دیو هستند. هردو گروه، به خاموشی، حکومت شاه را با عمل کردن در محدوده شاه و قوانین خودسرانه او می پذیرند. اگر یکی از باکره ها خنجر با خود به بستر شاه می برد می توانستیم جسارت او را تحسین کنیم، اما چه شاه کشته می شد و یا نمی شد، نوع رابطه عوض نمی شد. او نیز چون شاه کوشیده بود تا به آسانترین و سریع ترین راه ممکن حریف را از میان ببرد یعنی به شیوه نابود کردن رو می آورد که هم قاتل و هم قربانی، هر دو را تحقیر و خوار می کند. انسان برای تغییر دادن رابطه ای که بر او تحمیل شده، می بایست ذهنیتی را تغییر دهد که خشونت را به گونه راه حل اختلافات موجه می شمارد.

از داستان آنان چنین برمی آید که در برابر نیروی مطلق جز اطاعت محض و هویت خویش را از دست نهادن و یا تقلب و دروغگویی راه دیگری وجود ندارد. به نظر می رسد که دو ملکه از آن روی



باید تنبیه شوند که با بی وفایی خود نیروی مردانگی دو برادر را به عنوان مرد، و نیز قدرت مطلق آنان را در مقام شاه زیر سؤال برده و به خطر انداخته اند. امّا زائل کردن بکارت از باکره گان آنچه را همسر شاه از او گرفته بود، به او باز پس نمی دهد. نه شاه و نه آنان از سرنوشت فجیع خود چیزی نمی آموزند. برای تغییر دادن وضعیت راكد باید از آن فاصله گرفت. باید آن را به شیوه ای متفاوت با آنچه آفریده اند، نگریست. باید آن را با تأمل و تخیل نگریست تا امکانات پنهان در واقعیت لایزال را پیدا و پدیدار کرد. بیوفایی زنان قدرت مطلق شاه را از او نمی گیرد، بلکه تعادل او را بر هم می زند. زن اسیر دیو چشمان شاه را به خطاهای خود باز نمی کند و شاه با کشتن عروسانش نگریستن را نمی آموزد. این زنان به مثابه قربانی مسئولیتی در تلاش برای تغییر دادن اوضاع برعهده نمی گیرند- یا دروغ می گویند، یا اطاعت می کنند و تسلیم می شوند. تنها شهرزاد است که می تواند با خونسردی وضعیت خود را تماشا کند و از آن فراتر برود.

شهرزاد نیز چون شاه فرصت دارد تا از طریق نگریستن به کسان دیگری که در وضعیت او قرار دارند، درخود بنگرد. اما او، برخلاف شاه که هرگز از سرنوشت مردان دیگر چیزی نمی آموزد، قادر است تا از سرنوشت زنان دیگر عبرت بگیرد. این امر او را نه تنها از شاه، که از همه شخصیت های دیگر داستان متفاوت می سازد. درست از همین روست که او تنها زنی است که نه از راه منصب و مقامی که در هرم اجتماعی و جنسی دارد، بلکه از طریق ویژگی های شخصی اش توصیف و شناسانده می شود. دوشاه دانا و شجاع توصیف شده اند. اما نه دانش آنان در لحظات بحرانی عمرشان و در حل معضلات زندگی شان کمکی به آنان می کند و نه کشتن بامدادی باکره ای بی پناه و بی مدد، حتی بنا به معیارهای آن روزگار، نیازی به شجاعت دارد. تنها شهرزاد است که متفاوت است.

اما تفاوت شهرزاد در کجاست " او در داستان دانا" و " پیش بین" توصیف می شود. او شاعران و ادیبان و سخنوران و شاهان پیشین را می شناسد و بر احوال و اقوال آنان آگاه است. اما آنچه در اینجا اهمیت دارد- همان گونه که هم در انتخاب این صفات برای شهرزاد از سوی راوی داستان و هم در اعمال شخص شهرزاد خواهیم دید- نوع دانایی شهرزاد است.

چرا که دانایی تنها از طریق شیوه های اعمال و کاربرد آن مکشوف می شود. "پیش بین" در لغت هم به معنای کسی است که قدرت دیدن جلوتر از خود را دارد و هم به معنای دوراندیش و حازم به کار می رود. هرچند راوی داستان این کلمه را با توجه به ظرافت های معنایی آن در زبان فارسی به کار نبرده باشد، اما هر دو کار برد در این داستان جا افتاده و مناسب است. و این نه از آن است که داستان جا برای تعبیرات مختلف بسیار دارد، بلکه از آن سبب است که معنای دوگانه این لغت دقیقاً با شخصیت و اعمال شهرزاد می برازد.

با دور اندیشی جلوتر از خود را دیدن، یک جنبه از دانایی شهرزاد است و توانایی او در دیدن گذشته و شناخت مردمانی که گذشته را ساخته اند، جنبه دیگر آن است درک گذشته و دیدن آینده به نیروهای جادویی تخیل نیاز دارد. تخیل شهرزاد او را تا حدی به خطر افکندن جاننش پیش

می راند. می توان ادعا کرد که شهرزاد افسانه های خود را برای نجات جان خود می سراید. این ادعا در خود داستان به جاست. هم چنین به شخصیت شهرزاد به مثابه زن نگرشی مدرن دارد. در واقع، انگیزه استفاده از حکایات برای نجات خود یا دیگران از مرگ در سنت داستان گویی شرقی معمول و مرسوم است و در قصه های شهرزاد نیز بسیار رخ می دهد و یکی از عواملی است که آنها را به قصه چارچوب می پیوندد. اما قصد من آن است که به این انگیزه از زاویه ای متفاوت و ادبی تر بنگرم و به این منظور بحث خود را براساس عناصر داستانی خود قصه به کار رفته اند، قرار خواهم داد.

سه سال تمام شاه هر بامداد دختری را کُشته است. مردمان نومیدانه دختران خود را برداشته و از شهر گریخته اند. جز دختران وزیر هیچ باکره ای در شهر نمانده است. شاه به وزیر فرمان می دهد تا باکره مناسبی برای او بیابد. در داستان هیچ اشاره ای نیست که نشان دهد دختران وزیر که در میان زنان شهر ممتازترین موقعیت را دارند، در خطر آن باشند که به عنوان عروس شاه برگزیده شوند. هنگامی که وزیر از جست و جوی خود نومید می شود، نگران و بیمناک برجان خود به خانه می آید. شهرزاد که سبب اندوه پدر را در می یابد، به او اندرز می دهد که نگران نباشد و خاطر آسوده بدارد و از پدر می خواهد تا او را به عقد شاه درآورد: می خواهد بکوشد جان دختران مردم را از این ورطه بلا نجات دهد. پدر شهرزاد برای منصرف کردن او از این تصمیم خطرناک داستانی نقل می کند و بیمناک است که آنچه بر سر همسر دهقان در داستان آمده بر شهرزاد نیز روی دهد.

داستان وزیر در باره دهقان ثروتمندی است که زبان حیوانات را می داند. این رازی است که اگر آشکار شود دهقان جان خود را از دست خواهد داد. روزی همسر دهقان از سرکنجکاو برآن می شود تا از راز دهقان آگاه شود. به این منظور قهر و اخم پیشه می کند و از حرف زدن با دهقان خودداری می کند. حتی گفتن اینکه آشکار شدن راز به قیمت جان دهقان پایان خواهد گرفت نیز در او اثر نمی کند. سر انجام دهقان برآن می شود که راز خود را فاش کند و بمیرد. زمانی که مرگ خود را تدارک می بیند به گفت و گوی سگ و خروس خود گوش می دهد. خروس لاف از آن می زند که می تواند از پس اداره پنجاه زن خود برآید حال آنکه ارباب او بلد نیست که با کتک زدن تنها زنش عقل را به سر او بیاورد. دهقان پند خروس خردمند را به گوش می گیرد و زنش را به باد کتک می گیرد تا آنکه زن قسم می خورد که دیگر هرگز قصد دانستن راز شوهر را نکند.

معمولاً در پایان این گونه حکایات، شنونده پند اخلاقی مستقر در داستان را می گیرد و بنا بر آن رفتار می کند. نتیجه اخلاقی وزیر از این حکایت آن است که زنانی که در کار مردان دخالت کنند بد می بینند. اما شهرزاد شنونده ای معمولی نیست. همان گونه که بعداً نیز داستان گویی معمولی نخواهد بود. او از این داستان نتیجه ای مخالف آنچه پدر می خواست به او بیاموزد، می گیرد. زن بدبخت و احمق دهقان نمایشی کاریکاتوروار از همه زنانی است که در داستان چارچوب آمده اند. زن دهقان نیز چون دو ملکه از شوهر خود نافرمانی می کند، و مانند باکره گان بی پناه تنها از طریق قهر بدنی کنترل پذیر است. شهرزاد، به همان گونه که از واقعیت می آموزد، در افسانه نیز

آنچه را که از چشم دیگران پوشیده است، می خواند و می بیند. در می یابد که برای رسیدن به مقصود، نباید چون دیگران باشد- به خصوص نباید مانند زن دهقان یا باکره گان قربانی باشد. برای نجات حکومت شاه، باید جان خود را به خطر اندازد، اما نباید آن را تسلیم کند.

شهرزاد واقعیت خود را، نه چون شاه از طریق قهر بدنی، بلکه از راه تخیل و تأمل تحقق می بخشد. شجاعت او در به خطر افکندن جان خود تنها جنبه جسمانی و مادی ندارد، از بُعدی معنوی و روحی نیز برخوردار است. آنچه او را از دیگر شخصیت های داستان متفاوت می سازد، شیوه رویارویی او با معضلی است که زندگی عده زیادی به آن بستگی دارد. دانش تخیلی شهرزاد به او قدرت می بخشد تا با این معضل به شیوه ای سخت نامعمول روبرو شود- همچون معمایی که باید حل شود. در واقع، بسیاری از بهترین داستان های هزار و یکشب برگرد معما یا معضلی شکل گرفته اند که حل آنها برای شخصیت ها به مسأله مرگوزندگی تبدیل می شود. به نظر من علت اصلی که این قصه های قدیمی امروز هم می توانند در ما علاقه و هیجان برانگیزند، همین است، و نیز، این یکی از دلایلی است که شهرزاد را در چشم خواننده مدرن چنین امروزی نشان می دهد. اما این کیفیت چگونه قرن ها پس از آنکه به صورت بخش فنا ناپذیری از واقعیت شهرزاد درآمد، او را به ما پیوند می زند؟

\* \* \*

در پایان قرن بیستم، و پس از این همه داستان ها که گفته اند و خوانده ایم، از خود می پرسم که شهرزاد چه نوع دیگری از ذهنیت و چه نوع دیگری از شیوه داستان نویسی را به یاد من می آورد. و شگفتا که او مرا به یاد نوع شخصیتی می اندازد که در داستان سرایی شرقی بدیلی ندارد: شخصیت کارآگاه. شهرزاد مرا به یاد همتای مؤنث و جاودانی شیرلاک همز می اندازد. آنچه این دو شخصیت به ظاهر بسیار ناهمانند را که به دو زمانه و دو قلمرو و دو جنس متفاوت تعلق دارند به هم مربوط می کند، ذهنیت آن دو است.

شیرلاک موفق می شود زیرا به جنایت به گونه معما می نگرد، با فاصله عاطفی، با تخیل، با تفکر منظم با آن روبرو می شود و مسئله غامض و معمایی را از محیط آن جدا می کند و به دنیای شخصی خود می برد. ذهنیت او، در اساس، ذهنیت هنرمند است. بارها خود را به گونه هنرمند معرفی می کند و ترفندهای حرفه خود را شگردهای هنری می خواند و یا باواژگان رمان نویس از آنها یاد می کند. که این امر البته از سوی خالق آن، کونان دوئل، به صورتی ناآگاهانه انجام نگرفته است. کونان دوئل به کارآگاه خود به گونه نوعی هنرمند می نگریست و حتی برای اوشجره نامه ای هنری ساخته بود. (مثلاً در **مترجم یونانی** شیرلاک همز می گوید که مادر بزرگش خواهر "ورنه" بوده است و: «وقتی که هنر درخون انسان باشد، می تواند به عجیب ترین شکل ها درآید.»

نکته مشترک شرلاکو شهرزاد آن است که هر دو به این معنی هنرمندند: هر دو با واقعیت از طریق تخیل روبرو می شوند، کار خود را به خاطر نفس آن انجام می دهند، بلند پروازند، بسیار بلندپروازتر از آنکه تنها سر خود را به سلامت به دربرند یا شهرت و ثروت گرد آورند. پیام آنان این است که تنها راه تسلط برهرج و مرج و پریشانی که ما را فرا گرفته است، تنها راه رهایی از رنج و درد و خشونت است که از کنترل ما بیرون است، آفرینش امکانات دیگر از طریق فاصله گیری و تخیل و از طریق فراتر رفتن از محدودیت های موجود و به ظاهر غلبه ناپذیر است. شهرزاد و شرلاک آنجا که دیگران شکست می خورند، پیروز می شوند چرا که آنان هنرمندانی هستند که هنر را به خاطر هنر به کار می برند. در توضیح و توجیه بیشتر این همسانی میان شرلاک و شهرزاد لازم است باریکتر به یک جنبه کلیدی در قصه گویی شهرزاد اشاره کنم. چرا که آنچه را من نیروی تخیل شهرزاد می نامم معمولاً "مکر" شهرزاد نامیده اند. از یک سو می توان استدلال کرد که ضعیفان، برای بقای خویش راهی جز دست زدن به مکر و خدعه ندارند و از آنجا که با زنان همواره به گونه جنس "ضعیف تر" رفتار شده، مکر و حيله به طبیعت ثانوی آنان تبدیل شده است. از سوی دیگر نیز می توان استدلال کرد که زنان طبیعتاً گمراه و گناه آلودند و بنابراین برحسب دیدگاه ها یا پیشداوری های هرکس می توان از شهرزاد در به کار بردن خدعه و مکر دفاع کرد یا او را محکوم ساخت.

چه در داستان و چه در واقعیت، معمولاً معمولی ترین آدم ها برای پیشبرد هدف های خود به حيله و مکر دست می یازند. اما هنرمندی شهرزاد در آن است که به مفاهیم قدیمی معانی و امکانات نو می بخشد. در داستان های او بسیاری از زنان و مردان برای دفاع از خود یا نجات خود به حيله دست می زنند. اما استفاده آنان از مکر و حيله به گونه ای است که جادوگران در داستان های پریان عصا یا جاروی جادویی خود را به کار می برند. مکر و حيله واقعیت را، و شاید آنچه را عموماً حقیقت می خوانیم، وارون و کژ و مژ می سازد. اما نوع مکر که شهرزاد با موفقیت به کار می برد از نوع هنر یک رمان نویس خوب است. او فریب را تنها نه به منظور آفریدن توهم واقعیت، بلکه برای به دست دادن حقیقتی پنهانی، بصیرتی پنهانی به کار می برد. این درون بینی ها به ما کمک می کند تا معماها و معضلات خود را در زندگی واقعی حل و فصل کنیم. واقعیت موهوم، در آثار داستانی راه حل مستقیمی برای معماهای ما به دست نمی دهد. اما درون بینی هایی که از آنها به دست می آوریم ما را قادر می سازند تا تلقی هایمان را تغییر دهیم و به زندگی با نگاهی تازه و دیگرگونه بنگریم. در نهایت، در برابر این چشم اندازها و امکانات تازه برای اندیشیدن و حس کردن و عمل کردن دیگر نمی توانیم مانند گذشته عمل کنیم. از طریق آنها جان هایمان از بند رها می شوند، دل هایمان به نور درون روشن و برافروخته می شوند و تخیلمان ما را آزاد می سازد.

شهرزاد با قصه هایش تنها جان خود را نمی خرد. اوشاه را هم تغییر می دهد، به او دیدگاه متفاوتی از خودش و از واقعیت عرضه می کند، او را به اعتماد، به امید و به زندگی بر می گرداند و بدین سان خود و او را آزاد می سازد. نکته جالب این که آنچه در شرلاک "نبوغ" وصف شده، در شهرزاد "مکر" خوانده می شود. انتساب "مکر" به نبوغ شهرزاد از وجود جامعه ای استبدادی حکایت می کند که موجودیت آن وابسته به حفظ هرم قدرت است و برای این کار باید قوی ترین

نیروهای سرنگون ساز خود را خوار و خفیف سازد. همچنین هنگامی که به یاد آوریم چگونه زنی «ضعیف»، بازیگر و فراستی که در دردد شرکت در بازی سلطانی مستبد از خود نشان می دهد، کارستانی می کند که زورمندترین مردان حتی خواب آن را از راه توسل به زور نمی بینند، درهای امکاناتی تازه را به روی خود گشاده می بینیم.

\* \* \*

<> اکنون وقت آن است تا به سراغ شاه برویم که شب همه شب به قصه ها گوش می دهد و در تار و پود آنها گرفتارتر می شود و در عین حال منتظر بامداد است تا طبق معمول کار خود را انجام دهد. گویی از تغییراتی که در او رخ می دهد بی خبر است.

<> روزها، شاه تنها یک قلمرو می شناسد، قلمروی زشت و خام دست زور و قهر را. او به نیروهای مختلفی که در جهان خصوصی اش وجود دارد آگاهی ندارد. نمی داند چگونه شب های خصوصی اش را به روزهای عمومی اش مربوط کند. نسبت به زنانش هیچ گونه کنجکاو ندارد. در مقام کسی که در همه موارد آخرین حرف را می زند، جستجوگر نیست، مردم را به گونه افراد نمی بیند، حرف هاشان را نمی شنود. اما داستان های شهرزاد به او می آموزند که به جای کلی بینی و تصمیم بخشی، جهان را به گونه مجموعه ای از افراد متفاوت، از زبانی که خیانت می کنند، زبانی که وفا دارند و زبانی که به آنها خیانت می شود، بنگرد. کنجکاو و شوق او به دانستن آنچه بعد رخ می دهد او را و می دارد تا قضاوت سریع و حکم بی فکرانه ای را که در زندگی واقعی کرده است، به تعویق اندازد. پیش از شنیدن داستان ها، کنجکاو و تخیلی نبود. خودمدارانه بود و توسط دید محدود او بسته و مسدود بود. داستان ها به او می آموزند که از خود به درآید و به سرنوشت دیگران علاقمند شود. شاید از همه مهم تر آن است که شاه می آموزد به رابطه میان زندگی عمومی و خصوصی خود پی ببرد. از این طریق رابطه او با زنان تغییر می یابد. آنچه تنها از سر کنجکاو و سلطه جویی جنسی بود، اکنون با کنجکاو فکری و تخیلی درمی آمیزد. زمانی که عمل جسمانی جنسی با رابطه عاطفی و ذهنی همراه می شود، عشق پدید می آید و شاه شفا می یابد.

<>

در واقع شاه به دو سفر متفاوت دست می زند: سفری که در آغاز داستان روی می دهد و در آن او و برادرش در دشت و دمن سرگردانند و با زن جوان دیو ملاقات می کنند. در اینجا واقعیت است که به صورت وهم و پندار ظاهر می شود، که شاه را می فریبد و او را به باور کردن حقایق کاذب، یا نیم حقیقت ها وامی دارد. به این باور که: همه زنان طبعاً خائن و بی وفایند. در سفر دوم، شهرزاد او را به راه می آورد و از دنیای تنگش به دنیایی دیگر، به دنیای داستان می برد. در اینجا است که چشم درونی اش، چشم تخیلش، او را به مروارید پنهان حقیقت رهنمون می گردد.

در این مرحله می بینیم که چگونه رابطه شهرزاد و شاه معکوس می شود و این جا به جایی چه کنایه آمیز است. هنگامی که شهرزاد عروس شاه می شود، شاه، بکارت او را نیز چون دیگر عروسان می زند. شهرزاد می گذارد تا شاه او را "تصرف" کند. اما از آن پس، شهرزاد است که با بافتن داستان هایش به گرد یک هزار و یک شب که شاه حکومت وحشت خود را با کشتن

دختران جوان می گسترند، شاه را تصرف می کند. او شاه را به جهانی می برد که با حکومت و احکام وی بیگانه است، که در آن شاه چنان شیفته داستان های شهرزاد می شود که شهرزاد می تواند بر او فرمان براند، به او بیاموزد که پیش از آنکه دوباره حاکم بر سرنوشت خود شود، چگونه زیردست باشد. کاملاً منطقی است که رابطه شاه با شهرزاد تنها رابطه ای باشد که میوه های واقعی از آن به بار می آید. سه فرزند پسر. آری، توانایی جنسی، جز برتری جسمی برجسته مخالف، به بسا چیزهای دیگر نیاز دارد.

شاه از طریق شهرزاد می آموزد که به زندگی و به سرگذشت ها به نوعی دیگر بنگرد. پیش از آن، شاه به صحنه های خیانت و بی وفایی چون طرفی ذینفع و درگیر می نگریست. اما اکنون او به داستان ها به خاطر لذت ناب شنیدن، گوش می دهد. یعنی که در داستان ها به گونه شنونده ای بی نظر شرکت می کند و به خاطر این گونه شرکت کردن پاداش می بیند، همان گونه که شهرزاد از طریق شفا یافتن شاه پاداش می بیند. هر دو، هنگامی که خود را از هدف های تنگ و شخصی خود جدا می کنند، به نتیجه می رسند.

اکنون به پایان داستان نزدیک می شویم. بنا به سنت داستان های شهرزاد وقت آن است که به جست و جوی پند و پیام اخلاقی داستان برآئیم. پس بار دیگر داستان را، و این بار در پرتو پیام آن، مرور کنیم: موقعیت شهریار در جامعه، اعمال او را محدود می کند. او در مقام شاه فرمان روائی مطلق سرزمین است. این امر او را بر مرگ و زندگی خصوصی و بیرونی زیردستانش حاکم می گرداند. شاه در مقام دستگاه حاکم نیازی به شناسایی و تفاوت گذاری میان زیردستانش ندارد. در روابط خود ناگزیر از پذیرش و رویارویی با نسبییت و ابهام نیست. با این همه، نکته طنز آمیز و جالب آنست که این احساسات خصوصی شاه است که او را به سوی عمل بسیار عمومی و بیرونی کشتن همه زنانی که وارد رابطه خصوصی با او می شوند، هدایت می کند. هم چنین، به نظر می رسد که نقش عمومی شهریار به عنوان سلطان مطلق العنان، حکومت او را در حوزه خصوصی زندگی اش تضمین خواهد کرد، و به نظر می رسد که زندگی خصوصی او بسیار کم اهمیت تر از زندگی عمومی اوست. اما چنین نیست. برعکس، از بی وفایی یک زن تعادل شاه برهم می خورد و خرد زنی دیگر از نو به او تعادل می بخشد. سرانجام اینکه، معضل او بر اثر تهدیدی از بیرون و از سوی دشمنی سیاسی به وجود نیامده است. بلکه از درون دیوارهای به ظاهر امن کاخ او سرچشمه گرفته است. وابستگی متقابل فضاهای خصوصی و عمومی در داستان به گونه استعاره ای از معضل ترین و دشوارترین روابط در هر جامعه- یعنی رابطه بین زن و مرد، رابطه بین اربابان قدرت و زیردستان آنها در می آید.

این خط فکری ما را به آغاز این نوشته و به سؤالی باز می رساند که من و دانشجویانم طرح کردیم: هنگامی که واقعیت چون دامی به نظر می رسد، هنگامی که جامعه هیچ فضای عمومی و خصوصی را ارائه نمی کند که افراد بتوانند در آن آزادانه زندگی خود را به دست گرفته و به آن شکل دهند، چه باید کرد؟ یک پاسخ را می توان از شهرزاد شنید: تحقق بسیاری از حقوق ما در واقعیت، به آفریدن آن حقوق توسط خود ما، به آفریدن فضاهای آزاد در تخیمان و به شجاعت ما در

مبارزه برای کسب این حقوق و فضاها بستگی دارد. و این کار آسانی نیست. آسان تر آن است که مسئولیت ها را رها کنیم و به قربانی بدل شویم، خودمان را از دایره عمل و در نتیجه ملامت شنوی بیرون قرار دهیم و به این سان دورها را تسلسل بخشیم.

برماست که انتخاب کنیم: مانند آن صدها باکره بی نام بی چهره باشیم که چشیده شویم بی آنکه خود بچشمیم و از جهان برویم بی آنکه از خود نشانی بگذاریم. یا مانند شهرزاد در گوشه های نامنتظر واقعیت در کمین و انتظار فرصت باشیم، زندگی را جهتی دیگر بخشیم، قدرت را سرنگون سازیم، روابط را از نو نامگذاری کنیم، جاودانی شویم، با قصد قبلی مرتکب عمل شویم، و این "پیام" شهرزاد است.

\* \* \*

قصه ما به سر رسیده است. از این پس دیگر همه چیز به خوبی و خوشی خواهد گذشت. اما هنوز نکته دیگری باقی است: می گویند پس از آنکه شهرزاد به داستان سرایی خود پایان داد از نو از صحنه بیرون رانده شد، زیرا این شاه بود که امر داد تا داستان های او به تحریر درآیند. در نظر من این امر همان قدر بی اهمیت است که این واقعیت که به احتمال زیاد خالق و راوی داستان های هزار و یکشب مرد بوده است.

در این صورت چهره و تصویر شهرزاد حتی لایق تر و قدرتمندتر می شود و امتیاز دیگری به قدرت و جادوی تخیل می دهد: خوش آن مردی که جرأت و شجاعت به تخیل درآوردن چنین زنی را داشته است. و خوشا شهرزاد که چنان شاهي را آن گونه جزئی از وجود خود می کند که مشتاق ثبت وضبط داستان هایش شود. شاه بدین سان برای همیشه به کار هنری شهرزاد بدل شده است، و ما همواره او را آن گونه که شهرزاد آفریده است، خواهیم دید. اکنون باید به داستان چارچوبی خود در اینجا و اکنون، در قلمروی دیگر، در واقعیتی دیگر و با معضلی به ظاهر متفاوت باز گردم. من دریافته ام که این واقعیت معمایی است که زندگی من و زندگی دانشجویانم و زندگی بسیاری دیگر به حل آن بستگی دارد. اما، به هر حال قصه این واقعیت و این معما هنوز به سر نرسیده است و تا زمانی که نتوانیم به مدد تخیل و تفکر برای آن پایانی شایسته خلق کنیم ادامه خواهد داشت.

\*\*\*

## گذار از میان صخره و گرداب

ژانت آفاری (پیرنظر)

### دگرگونی نقش زن و مرد در ایران قرن بیستم

در دهه گذشته، درباره آرمان‌ها و نیز نتایج اجتماعی و سیاسی انقلاب 1357 ایران، که به برکناری رژیم تجدد خواه و اقتدارگرای پهلوی و روی کار آمدن حکومت تجدد ستیز و سرکوبگر مذهبی جمهوری اسلامی منجر شد، کتاب‌ها و مقاله‌های اساسی و مهمی نگاشته شده است. مؤلفان برخی از این آثار بر نقش تاریخی ایدئولوژی و نهادهای تشییع در صحنه سیاست ایران تاکید دارند (مانند اخوی، متحده، فیشر، و امیرارجمند)، پاره‌ای از آنها به نقش نیروهای امپریالیستی و نیز چگونگی ایدئولوژی و ترکیب طبقاتی گروه‌های تندرویی که منشاء جنبش‌های اجتماعی بوده‌اند، پرداخته‌اند (مانند هالیدی، کدی، آبراهامیان و پارسا) و بالاخره برخی دیگر از نتایج مخرب نوسازی در دوران پهلوی سخن به میان آورده‌اند (مانند مناشری). این نویسندگان، با همه تفاوت‌هایی که در مواضع نظری با یکدیگر دارند، همگی بر سر یک نکته با نویسندگان و جامعه‌شناسان هوادار برابری حقوق زن و مرد (فمینیست) همداستانند و آن این که برنامه جمهوری اسلامی در مورد زنان ایران بازپس گرفتن بسیاری از دست‌آوردهای سیاسی و اجتماعی آنان در قرن اخیر بوده است (سناساریان، آذری، نجم‌آبادی، توحیدی، حائری، افشار، میلانی، مغیثی، یگانه، افخمی و فریدل).

پرسش این است که حکومت زن ستیز جمهوری اسلامی چگونه توانست، علیرغم یک قرن رشد و گسترش حقوق زنان در کشور ریشه بدواند؟ زنان و مردانی که از این جنبش واپسگرا حمایت کردند و ارزش‌های سنتی آن را با آغوش باز پذیرفتند، چه کسانی بودند؟ آیا مورد ایران یک انحراف تاریخی است یا کشورهای اسلامی در حال رشد می‌توانند از آن درس‌هایی بیاموزند؟

برای انجام یک بررسی تاریخی شناختی از مبارزات زنان ایران در قرن بیستم در راه احقاق حقوق خود باید برای این پرسش‌ها پاسخی یافت. ویدین منظور لازم است چگونگی تأثیر مسئله زنان بر سیاست ایران از دوران انقلاب مشروطه (1906م/1285ش) به بعد مورد بررسی قرار گیرد و روشن شود که چگونه بدن زنان به جایگاه مبارزات سیاسی بدل شد و چگونه حکومت تجددخواه پهلوی و رژیم مذهبی و تجددستیز جمهوری اسلامی هر یک تعبیری خاص از جنسیت به دست دادند.

در طلیعه قرن بیستم، سه گفتمان (discourse) مشخص سیاسی زیر در مورد مسئله زنان شکل گرفت:

1) گفتمان تجدد طلب رادیکال که خواستار تجدد ایران در زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بود و انجام بعضی تغییرات در نقش زنان را از عوامل لازم برای مدرنسازی و غربی‌گردانی کشور می‌شمرد؛

2) گفتمان مذهبی تجدد ستیز که ظهور تجدد و دموکراسی سیاسی را خطری برای موجودیت خود می‌دانست و ویژه باهرتغییری در نقش زنان خصومت می‌ورزید.



3) گفتمان تجدّدطلب تکنوکرات که جنبه های جدید تکنولوژیکی تجدّد را در امور مربوط به بهداشت، سلامت، و اصلاحات آموزشی می پذیرفت بیآنکه خواستار ایجاد تغییراتی اساسی در زمینه نقش سنتی زنان باشد.

در نیمه اول قرن بیستم، زنان از رهگذر اصلاحات آموزشی، کار و کشف حجاب به حقوق تازه‌ای دست یافتند و این سبب شد که اختلافات میان "تجدّدخواهان رادیکال" و "تجدّدخواهان تکنوکرات" رفته رفته به حداقل برسد. علت این نزدیکی و همسویی آن بود که در واقع، امر حقوق فردی زنان، و از آن جمله رهایی جنسی (sexual emancipation) آنان، مسئله مورد نظر هیچ یک از این دو گروه به شمار نمی آمد و نیز هیچ یک از این دو گروه با تغییر جهت های بنیادی در روابط زن و مرد - که در برنامه های فمینیستی وجود دارد - موافق نبودند.

در نیمه دوم قرن بیستم، روشنفکران تندرو و متعهد به ایدئولوژی های تجدّدخواهانه که خواستار حقوق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بیشتری برای زنان بودند، از دمکراسی غربی و جنبش های برابری زن و مرد (فمینیسم) سرخورده و روی گردان شدند. در همین دوران نظرگاه مذهبی "تجدّدستیز" به استقبال تجدّد در زمینه های تکنولوژیکی و صنعتی رفت و نیز بر مبارزه ضد امپریالیستی که یکی از مضامین نیروهای چپ بود مهر تأیید نهاد. در نهایت، تلاقی این نظرگاه های گوناگون در یک توافق ملی بر سر مسئله مدرنیته یا "تجدّد" بود که انقلاب 1357 را امکان پذیر ساخت. دشمنی با فمینیسم یکی از ستونهای اصلی این اتحاد جدید بود.

### فانون اساسی مشروطه:

#### دمکراسی رادیکال و روحانیت محافظه کار

دهه نخست قرن بیستم، نقطه عطف مهمی در زندگی زنان طبقه متوسط شهری ایران به شمار می آید. انقلاب مشروطه ایران که از انقلاب 1905 روسیه تأثیر پذیرفته بود، ابتدا با اعتراض های سیاسی گروه های روشنفکران ناراضی، علما، بازرگانان، کسبه، کارگران و بعضی از زنان تهران آغاز شد. در مرداد 1285 ش (1906 م)، هواداران مشروطه سرانجام توانستند مظفرالدین شاه را وادار به صدور فرمان تأسیس مجلس شورا سازند و سپس قانون اساسی ای برپایه مدل های اروپایی وضع کنند.

پس از آنکه انقلاب به هدف های فوری خود دست یافت، انجمن های متعددی در شهرها و گاه در بعضی دهات بزرگ شمال شکل گرفت که همگی خواستار ایجاد اصلاحات و عدالت اجتماعی بودند. ظرف سه سال شمار قابل ملاحظه ای از انجمن ها، مدارس، درمانگاه ها و کلاس های اکابر زنان در تهران و در بعضی شهرهای دیگر تأسیس شد که همگی آنها از راه کار داوطلبانه و اعانات زنان طبقات بالا و متوسط متعلق به خانواده های مشروطه طلب اداره می شدند. تا بهار 1289، حدود پنجاه مدرسه دخترانه در تهران افتتاح و یک کنگره آموزش زنان برگزار شده بود. انجمن ها و شوراهای زنان در مبارزات آموزشی و سیاسی شرکتی فعال داشتند و برای تأمین

بودجه مدارس، بیمارستان ها و پرورشگاه ها تلاش می کردند. 1. درحالی که قوانین جدید انتخاباتی -مصوب شهریور -1285 به تصریح زنان را از شرکت درانتخابات منع ومحروم می کرد، بسیاری از روشنفکران مترقی مشروطه خواه، نمایندگان مجلس، روزنامه نگاران و شاعرانی که در خفا دارای اعتقادات لیبرال وسوسیال دمکرات بودند، ازحقوق زنان هواداری می کردند. سه نشریه **ملانصرالدین** -که درتفلیس منتشرمی شد- **صوراسرافیل وایران نو**، چاپ تهران، مهمترین روزنامه های سوسیال دمکرات آن دو ران بودند که در مقالات خودسنت هایی چون چند زنی، حجاب، و حق طلاق یک جانبه مردان را سخت مورد انتقاد قرار می دادند. با این همه مسئله اصلی برای اغلب مدافعان حقوق زنان آموزش و ایجاد مدارس و مؤسسات آموزشی برای زنان بود. 2.

تعمیق انقلاب مشروطه بعضی از روحانیون شیعه را که هوادار سلطنت و بزرگ مالکان ضد انقلاب بودند، به خشم آورد. شیخ فضل الله نوری، مجتهد بزرگ تهران، به شدت با ایجاد مدارس دخترانه جدید و انجمن های زنان به مخالفت برخاست. او هشدار داد که آزادی زنان آنان را به سوی "فحشا" و ازدواج مسلمانان با نامسلمانان، سوق خواهد داد و بنیاد جامعه اسلامی ایران را متزلزل خواهد کرد. اگرچه شیخ فضل الله نوری نتوانست پیشرفت نهضت را سد کند، اما موفق شد بخشی از نظریات خود را به کرسی بنشانند. ماده 2 متمم قانون اساسی مصوب 1286 (1907) ایجاد یک شورای پنج نفری از روحانیون را که نسبت به قوانین موضوعه مجلس حق وتو داشته باشد، ضروری شناخت. قانون اساسی مشروطه برخی از آزادی ها و حقوق مدنی ایرانیان را نیز به دستاویز احکام شرعی محدود کرد و هرگونه عمل یا گفتار "مغایر" با موازین اسلامی را ممنوع دانست. آزادی بیان، نشر، تشکیل سازمان ها و انجمن های صنفی همه و همه مشمول این اصل می شد. البته شورای پنج نفره علما برای نظارت بر قانون اساسی عملاً پس از انقلاب مشروطه تشکیل نشد، اما آیت الله خمینی آن را در اصل مربوط به شورای نگهبان قانون اساسی جمهوری اسلامی احیاء کرد.

درکنار این دو گرایش مسلط آغاز قرن -یعنی نظرگاه های تجدّدخواه رادیکال- و نظرگاه تجدّدستیزمذهبی- صداهایی از سوی زنان و مردان تجدّدخواه تکنوکرات به گوش می رسید که خواستار تجدّد در برخی زمینه های مربوط به مسئله زن بودند. از این رو، درحالی که بعضی زنان و مردان تجدّدخواه ازچندهمسری و ستم های دیگربرزنان می گفتند و می نوشتند، دوشنریه زنان آن دوران به نام های دانش و شکوفه از طرح مسائل مربوط به نابرابری زن و مرد، روابط جنسی وسیاست احتراز می کردند و درعوض به موضوع هایی چون بهداشت، سلامت، آموزش،اقتصاد خانواده،پرورش کودکان، وآداب نزاکت ورفتارمی پرداختند و به این ترتیب به جامعه اطمینان می دادند که زن ایرانی جدیدمی تواند از مواهب تجدّد بهره برگیرد بی آنکه با بسیاری ازتکالیف سنتی خود به جدال برخیزد یاازمحدوده اخلاق و نزاکت مورد قبول جامعه پا بیرون نهد.

### نقش دولت در تأمین حقوق زنان، تأثیر انقلاب روسیه:

## رضا شاه و کشف حجاب

اصلاحات سیاسی و آموزشی مربوط به حقوق زنان در دو دهه نخست قرن بیستم ادامه یافت. در سال 1921، رضاخان، رهبر نظامی اصلاح طلب قدرت را در تهران به دست آورد و چهارسال بعد با عنوان رضاشاه پهلوی ارکان حکومتی اقتدارگرا را در سراسر کشور بنیان نهاد. در زمینه مسئله زنان، از رضاشاه به عنوان حامی آموزش زنان و نیز کسی که فرمان کشف حجاب زنان را صادر کرد یاد می شود. اما آنچه غالباً در بحث های مربوط به اصلاحات رضا شاه از نظر دور می ماند عوامل سیاسی بین المللی است که این اصلاحات در قالب آن رخ داده است. انقلاب 1917 روسیه، و به ویژه فعالیت های سازمان زنان بلشویک به نام ژنوتدل (Zhenotdel)، در قفقاز علیا و آسیای مرکزی، بر دو کشور همسایه ایران و ترکیه تأثیری عمیق نهاد و عاملی در شکل گیری احزاب متعدد سیاسی چپ و سازمان های گوناگون زنان با گرایش های چپی گردید. اصلاحات مصطفی کمال (آتاتورک) و در پی او رضاشاه به منظور خلع سلاح ایدئولوژیک نیروهای چپ صورت گرفت تا وقوع اصلاحات اجتماعی را توسط حکومتی غیردینی و استبدادی امکان پذیر جلوه دهند که البته برای مدتی با موفقیت همراه بود.

رضاشاه در دوران سلطنت خود که از 1304 تا 1320 ادامه داشت حکومتی مقتدر و متمرکز در سراسر کشور تأسیس کرد. مخالفان سیاسی خود را از میدان به در کرد، اتحادیه های صنفی و کارگری و سازمان های سیاسی رادیکال را از میانبرد و نیروهای معترض در مجلس را خاموش یا باخودهمراه ساخت. در سال 1304، رضاخان سردار سپه به رأی مجلس مؤسسان و با برخورداری از حمایت علما که سلطنت را بر جمهوری پای گرفته در ترکیه ترجیح می دادند، به پادشاهی رسید و اندکی بعد برنامه بلندپروازانه مدرن سازی و تمرکز قدرت را در کشور آغاز کرد و با فشاری برای استقلال ایران و جلوگیری از دخالت قدرت های بزرگ سیاسی پشتوانه حمایت مردم را به دست آورد.

رضاشاه برای کاهش قدرت علما در ایران گام هایی چند برداشت اما هرگز مانند آتاتورک آنقدر تند رفت که قوانین شرع را با نسخه تجدید نظر شده های از قانون مدنی سویس عوض کند و یامانع تدریس تعلیمات دینی در مدارس شود. با این حال ساعت های تدریس فقه و تعلیمات دینی و زبان عربی در مدارس ایران کاهش یافت. دادگاه های شرع در همه موارد به استثنای موارد مربوط به خانواده و احوال شخصی نقش خود را به دادگاه های عرفی که تابع قوانین مصوبه عادی بودند سپردند. رسیدگی به همه دعاوی و نظارت بر صحت همه عقود و قراردادها، به استثنای ازدواج، طلاق و تعیین سرپرست و قیم برای کودکان، بر عهده وزارت دادگستری و قضاتی که در رشته حقوق در دانشگاه تحصیل کرده بودند، قرار گرفت. با آنکه قوانین خانواده همچنان در دست و اختیار علما بود اما در آن ها نیز تغییراتی، هرچند اندک، صورت گرفت، از جمله سن قانونی ازدواج به سیزده سالگی افزایش یافت و ثبت عقد ازدواج در دفاتر و محاضر رسمی الزامی شد. همین به زنان شهری امکان داد تا در عقدنامه های خود حقوقی چون حق طلاق در صورت تجدید فراش شوهر را بگنجانند.<sup>3</sup>

آموزش نوین در رأس برنامه دولت رضا شاه قرار گرفت. اما هدف از آموزش غیرمذهبی جدید در دوران پهلوی بیشتر از آن که ترویج تفکر انتقادی باشد ساختن شهروندان سر به راه و متعهد به شاه و حکومت او بود که به تدریج با جامعه ای رویه تجدّد خو گیرند و دست علما را از قدرت عظیمی که داشتند کوتاه کنند. 4 اصلاحات جدید درصد زنان باسواد را در جامعه افزایش داد آنگونه که در سال 1312، بیش از 50 هزار دختر در 870 مدرسه دخترانه - که اکثراً دولتی بودند- به تحصیل اشتغال داشتند. 5 افزون بر این، در دهه نخست 1300 تعداد زیادی از سازمان ها و مجلات مستقل زنانه سرگرم فعالیت بودند. نشریه **جهان زنان** (متعلق به فارغالتحصیلان مدرسه آمریکایی) و مجله **دختران ایران** را باید از جمله فعال ترین حامیان کشف حجاب زنان در این دوران شمرد.

انجمن نسوان وطنخواه، که سازمانی چپگرا بود، در سال 1311 دومین کنفرانس منطقه ای "زنان کشورهای شرقی" را در تهران برگزار کرد. در این کنفرانس نمایندگان کشورهای گوناگونی چون مصر، عراق، ترکیه، لبنان و هند شرکت داشتند. رئیس کنفرانس، نورحماده، مبارزی رادیکال از لبنان بود که برای اهدافی چون دستمزد مساوی برای کار مساوی، حقوق سیاسی بیشتر برای زنان، تغییر در قوانین ازدواج و طلاق و ارث و تأکید بیشتر بر آموزش زنان سرسختانه مبارزه می کرد. شرکت کنندگان در کنفرانس نه تنها از کشورهای مختلف که از منطقه های گوناگون آمده بودند. سازمان دهندگان کنفرانس در مبارزه برای کسب آزادی بیشتر همچنین بر ضرورت اتحاد بین زنان مسلمان و مسیحی در خاور میانه تأکید می ورزیدند. به نظر می رسد که در این کنفرانس، سوازی چند استثناء، بر سر کشف حجاب به عنوان نخستین قدم به سوی آزادی زنان تحصیلکرده شهری طبقه متوسط اتفاق آراء وجود داشت. 6

اما رضاشاه هیچ فعالیت گسترده ای را بیرون از کنترل دولت بر نمی تابید و از همین رو با آنکه ریاست اسمی کنفرانس بر عهده دختر او شاهدخت اشرف بود، حکم تعطیل انجمن نسوان وطنخواه را صادر کرد و به جای آن کانون بانوان را که تحت نظر دولت اداره می شد تشکیل داد. فعالیت های این کانون به تعلیمات حرفه ای، آموزش و امور خیریه محدود می شد. سازمان جدید تحت ریاست اسمی شاهدخت ها اشرف و شمس پهلوی بود و توسط صدیقه دولت آبادی که از مدافعان قدیمی حقوق زنان به شمار می رفت اداره می شد. منشأ اصلاحات سیاسی اساساً شخص شاه بود. 7 رضا شاه با تکیه بر قدرت سیاسی روزافزون خود، فرمان کشف حجاب را در سال 1314 صادر کرد؛ فرمانی که نه بلشویک ها و نه آتاتورک با این صراحت صادر نکرده بودند. علما بار دیگر در شهرهای قم و مشهد با این قانون جدید به مخالفت برخاستند، اما شاه با خشونت و قاطعیت مخالفت ها را درهم شکست.

زنان ایران در قبال کشف حجاب واکنش های گوناگونی از خود نشان دادند. بسیاری از زنان طبقه متوسط و بالا که طرفدار تجدّد بودند به استقبال آن روزی شتافتند که با لباس و کلاه اروپایی برای اولین بار و بدون چادر از خانه بیرون آمدند. اما در خانواده های سنتی طبقه متوسط و پایین گروه بسیاری در مورد این دستورمردد و یا با آن سخت مخالف بودند. حجاب مرز بین رفتار پسندیده و مردودزن و مرد، هردو، را در خیابان ها تعیین می کرد. در بسیاری از خانواده های سنتی و متدین

زنان، یا به دلخواه یا به اصرار همسر و خانواده، برای آن که بی چادر در خیابان ها ظاهر نشوند سال ها از ترک منزل خودداری کردند.

مدافعان ایرانی حقوق زنان در ارزیابی سلطنت رضا شاه، هنوز دستخوش دودلی و ابهام اند. به عقیده بسیاری از آنان، سرکوب نهاد روحانیت، که همراه با حمایت شاه از کشف حجاب و ایجاد امکانات جدید آموزشی و استخدامی برای زنان انجام گرفت، روابط سنتی زن و مرد را تضعیف کرد و موقعیت علما را متزلزل ساخت. عده ای دیگر، چون ناهید یگانه، معتقدند که قانون مصوب 1316 که حق طلاق و سرپرستی فرزندان را منحصر به مردان کرد و حق سفر و تحصیل و کار زنان را موکول به اجازه شوهر دانست، بر روابط مردسالارانه موجود مهر قانون زد و بدین سان بر اختیارات روحانیان در مورد امور خانواده افزود. 8. واقعیت آن است که مسأله کشف حجاب که در آغاز از سوی فعالان سیاسی مرد و زن، به عنوان یک امر سیاسی ریشه ای مطرح شده بود، در نهایت به امری دولتی، نهادی و خالی از محتوای رادیکال خود تبدیل گردید. در این میان، شکافی عمیق بین مبارزان برای آزادی زن و دیگر نیروهای مترقی به وجود آمد. در یک سوی این شکاف مدافعان حقوق زن و رژیم پهلوی قرار گرفتند و در سوی دیگر آن نیروهای سیاسی چپ و رهبران مذهبی تجدّدستیز.

تا سال 1309 همه تلاش هایی که در سطح مردمی برای دفاع از حقوق زنان انجام یافته بود در اختیار دولت تجدّد طلب رضا شاه قرار گرفت. این امر سه راه را پیش روی جدی ترین مدافعان حقوق زنان قرار می داد:

1) مواضع تند خود راملایم تر سازند و باورود به سازمان های دولتی بکوشند تا به هدف های خود دست یابند؛ 2) درکنار نیروهای محافظه کار مخالف شاه قرار گیرند که روحانیون را نیز در برمی گرفت. اما این در واقع راه حل نبود زیرا محافظه کاران با همه اصلاحات شاه، و بویژه کشف حجاب، مخالف بودند؛ 3) با احزاب سیاسی چپ متحد شوند. اما روشنفکران سوسیال دمکرات و مارکسیست یابادولت همکاری می کردند (مانند حسن تقی زاده، که از رهبران مهم جنبش مشروطه بود)، و یا به زیرزمین و تبعید رانده شده بودند (مانند رهبران حزب کمونیست که درسال 1301 تأسیس شده بود). زنان تحصیل کرده شهری، با برگزیدن راه حل اول، یعنی پیوستن به سازمان های دولتی زنان، آگاهانه یا نادانسته درکنار دولت متحد و تکنوکراتی قرار گرفتند که ضمن بالابردن سطح زندگی اقلیتی برگزیده و کوچک، به دشواری زندگی طبقات پائین تر چون زارعان، زنان قالیباف و کارگران نساجی توجهی نداشت. افزون براین، طبیعت غیردمکراتیک این روند تجدّد فاصله فرهنگی میان طبقات بالا و پائین جامعه را هرچه بیشتر می کرد. به نوشته نیکی کدی: « تلاش رضا شاه در راه مدرنسازی شتابان کشورازبالا، همراه با برنامه های آموزشی و فرهنگی غیرمذهبی و مبارزه جویانه اش، به پاگرفتن وضع "دوفرهنگی" درایران کمک کرد. طبقات بالا و متوسط به سرعت غربی می شدند بی آنکه فرهنگ سنتی یا مذهبی بسیاری از هموطنان خود را درک کنند.» 9 مدافعان حقوق زن نیز از این قاعده مستثنی نبودند.

## فترت سال های 1320-1332:

## سازمان های زنان: دنباله روی سازمان های سیاسی

با آغاز جنگ جهانی دوم، ایران به اشغال نیروهای متفقین درآمد. شوروی ها شمال ایران را به تصرف خود درآوردند و نیروهای انگلستان کنترل جنوب را به دست گرفتند. در شهریور 1320، رضا شاه به اتهام هواداری از آلمان، وادار به کناره گیری و تبعید شد و پسر 22 ساله اش، محمدرضا شاه به جای او نشست. شگفت آنکه، جنگ و اشغال نظامی کشور آزادی های سیاسی و فعالیت اقتصادی بیشتری برای ایران به ارمغان آورد. در این دوران احزاب سیاسی و اتحادیه های صنفی بسیاری در کشور شکل گرفتند. اگر بتوان گفت که در نخستین دهه قرن بیستم آموزش و در دو دهه بعدی آن حجاب در کانون مسائل زنان قرار داشت در دهه 1940 (1320 شمسی) مسائل دیگری از جمله حق رأی زنان، شرکت بیشتر آنان در امور سیاسی و اجتماعی، و امور مربوط به زنان کارگر اولویت یافت. 10

حزب توده، با برنامه مترقی خود، توانست روشنفکران جوان را از اقوام و مذاهب گوناگون به خود جذب کند. در سال 1322، شاخه زنان حزب توده به وجود آمد. ایجاد فرصت های آموزشی و استخدامی بیشتر برای زنان، بهبود شرایط کار برای کارگران، حق استفاده از مرخصی، ایجاد مهد کودک و دستمزد مساوی از جمله خواست هایی بود که در نشریه ارگان آن، **بیداری ها**، مطرح می شد. این نشریه هم نظام دیکتاتوری پیشین و هم مخالفت علما با حقوق زنان را به باد انتقاد می گرفت و بر ضرورت ایجاد مدارس و دانشگاه های بهتر برای زنان پای می فشرد. در سال 1323، نمایندگان حزب توده در مجلس چهاردهم، طرح دادن حق رأی به زنان را به مجلس پیشنهاد کردند که مورد مخالفت قرار گرفت. 11 اما برای اولین بار زنان آذربایجان در رأی گیری برای انجام انتخابات مجلس فرقه دموکرات آذربایجان شرکت کردند. حزب توده به سبب حمایت بی قید و شرط خود از اتحاد جماهیر شوروی، هواداری از درخواست این کشور برای کسب امتیاز نفت شمال ایران و طرفداری از فرقه دموکرات در واقعه آذربایجان نتوانست از حمایت وسیع تر مردم برخوردار شود، به ویژه پس از آن که در اوایل دهه 1330، بامحمد مصدق، نخست وزیر لیبیرال و محبوب ایران نیز که خواستار ملی شدن صنعت نفت کشور بود، به مخالفت و مبارزه برخاست.

با ایجاد فضای سیاسی بازتر و امکانات اقتصادی تازه، تعداد زنانی که در کارخانه ها به کار پرداختند و یا به کار تدریس در مدارس روی آوردند، افزایش یافت. هم چنین بعضی از آنان توانستند به حرفه هایی که تا آن زمان ویژه مردان بود، چون طب، حقوق و علوم راه یابند. عده ای نیز تحصیلات عالی خود را در رشته های علوم انسانی و اجتماعی در دانشگاه تهران به پایان رساندند. چند سازمان مترقی زنان، مانند **جمعیت زنان** و **حزب زنان** نیز در این دوران به فعالیت مشغول شدند. این سازمان ها اگرچه مستقل از دولت فعالیت می کردند، اما مطیع سازمان های سیاسی متبوع خود بودند. این گونه وابستگی و اطاعت تنها خاص ایران نبود، بلکه در مورد مترقی ترین سازمان های زنان نیز که در آن دوران به احزاب چپ وابسته بودند، صدق می کرد. در واقع،

از این راه و روش که حزب کمونیست اتحاد شوروی رایج کرده بود همه احزاب چپ جهان پیروی می کردند. در ایران نیز امور مربوط به حقوق زنان در مقایسه با مسائل میرم احزاب سیاسی مردم‌دار، "ثانوی و تبعی" تلقی می شد. 12 حتی سازمان **زنان پیشرو** که یکی از فعال ترین سازمان های آن دوران بود از آنجا که به یک سازمان چپی ضد استالینی وابسته بود درخواست های ملی و دیگر اهداف سیاسی جامعه بیش از حقوق زنان اولویت می داد. 13

امسال های 32-1320 تنها به شکوفایی احزاب سیاسی مترقی منحصر نبود. تبعید رضا شاه سبب تقویت جبهه مخالفان مذهبی و تجدّدستیز شد که از رهگذر برنامه های مدرن سازی و مذهب زدایی، قدرت و نفوذ قبلی خود را از دست داده بودند. در نتیجه، اکثریت قریب به اتفاق روحانیان بر آن شدند که دومی مسئله فراموش شده را از نو زنده کنند، یکی اصل دوم متمم قانون اساسی و دیگری حجاب زنان. به این ترتیب، در سال 1323، آیت الله طباطبائی قمی خواستار رفع ممنوعیت حجاب گردید. بسیاری از زنان شهری، یا به سبب تحریک علما و یا به دلیل مخالفت های داخل خانه و محله، به حجاب روی آوردند. اما این بار پیچه و مقنعه و چادرسایه جای خود را به پوشش های رنگارنگ تری داد که بدن را چندان نمی پوشانید. آیت الله خمینی در این دوران مجتهدی بود که رفته رفته به رهبر مخالفان ضد تجدّد تبدیل می شد. کتاب او به نام کشف الاسرار که در سال 1322 انتشار یافت به زودی به بیانیه مخالفان مذهبی در ایران بدل گردید. آیت الله خمینی در این کتاب هشدار می داد که کشف حجاب مایه هتک ناموس و عفت زنان، هدم خانواده و رواج فساد و فحشاء است. 14 وی نسبت به آموزش مختلط دختران و پسران و حتی موسیقی نیز موضعی تزلزل ناپذیر داشت: «این مدرسه های مختلط از دخترهای جوان و پسرهای جوان شهوت پرست عفت و ریشه زندگی و قوه جوانمردی را می کشد و برای کشور ضررهای مادی و معنوی دارد و به فرمان خدا حرام است. . . موسیقی روح عشق بازی و شهوت رانی و خلاف عفت در انسان تولید می کند و شهادت و شجاعت و جوانمردی را می گیرد و به قانون شرع حرام است و نباید در مدارس جزء پروگرام باشد. . .» 15 در سال 1331، هنگامی که زنان تهران، به ابتکار حزب توده با جمع آوری یکصد هزار امضاء از مجلس خواستند که قانون حق رأی زنان را به تصویب برسانند، علمای طراز اول با زدن برچسب "ضد اسلامی" بر این طرح، نخست وزیر را از تصویب آن باز داشتند. 16 هنوز یک دهه دیگر تا زمانی که محمدرضا شاه حق رأی را به زنان تفویض کند، مانده بود.

به این ترتیب این دوران شاهد چند دگرگونی در زمینه حقوق زنان شد:

1. بار دیگر مسئله حقوق زنان همبستگی ملی را به خطر انداخت زیرا ائتلاف بین عناصر روحانی و لیبرال علیه سلطنت بسیار شکننده بود و تنها به قیمت زیرپا نهادن حقوق زنان می توانست ادامه یابد.
2. سازمان های مترقی زنان به شاخه های تابع احزاب سیاسی چپ بدل شده بودند و برنامه های تجدّدخواهان تکنوکرات را در ایران دنبال می کردند.

3. سلسله مراتب سیاسی تازه ای در مورد اولویت دادن به حقوق زنان به وجود آمده بود. احزاب سیاسی چپ بین حقوق سیاسی یا اقتصادی و حقوق جنسی یا شخصی تفاوتی فاحش قائل شده بودند. خواست هایی که به پشتیبانی از حقوق زنان کارگر طرح شده بود، مانند استخدام، تساوی دستمزد، بهداشت و آموزش، قابل قبول شمرده می شدند، اما خواست های دیگری که ساختار مردسالار خانواده را هدف می گرفت و حقوق فردی بیشتری را برای زنان می طلبید، به عنوان "خواست های بورژوازی" غیرقابل قبول بودند.

### میراث محمدرضا شاه:

#### تجدد بدون دمکراسی

در سال 1340، یعنی چند سال پس از سقوط دولت مصدق و بازگشت محمد رضا شاه به قدرت، کندی، رئیس جمهور تازه آمریکا سیاست جدیدی را در قبال ایران در پیش گرفت. ایالات متحده که پس از انقلاب چپگرای 1958 عراق احساس خطر می کرد، شاه را واداشت که با استفاده از درآمد روز افزون نفت، طرح های اصلاحی جدیدی را در ایران به اجرا درآورد و به فساد حاکم در دستگاه دولت پایان دهد. در سال 1342، شاه، در پاسخ به سیاست جدید آمریکا، و به منظور آرام کردن یک سلسله نا آرامی ها و تظاهرات دانش آموزان و معلمان، انقلاب سفید خود را به صورت یک برنامه اصلاحی شش ماده ای عرضه کرد که اصلاحات ارضی و حق رأی زنان از جمله آن مواد بود. در پی همه پرسی که در این زمینه صورت گرفت شش زن به نمایندگی مجلس انتخاب شدند و دو زن دیگر به مقام سناتور انتصابی دست یافتند. در سال 1347، دکتر فرخ رو پارسا، دکتر طب و دبیر دبیرستان که مادرش از نخستین مدافعان حقوق زنان در دهه 1290 بود، به عنوان نخستین زن وزیر ایران انتخاب شد. محمدرضاشاه، که در رفتار و سخنانش نشانی از فمینیست بودن او محسوس نبود- اعتقاد داشت که آموزش زنان و شرکت آنان در بازار کار «از نظر اقتصادی سودمند است و در تثبیت چهره ای تجدد خواه از او مؤثر خواهد بود.»<sup>17</sup>

اصلاحات مربوط به زنان، مانند تاکید بیشتر برآموزش و شرکت دختران دیپلمه در سپاه دانش، که هدف آن سواد آموزی به روستائیان بود، تعداد دختران دانش آموز در دبستان ها و دبیرستان ها را افزایش داد. بین سال های 1349 و 1354 تعداد دختران دبستانی از 80 هزار تن به 1/5 میلیون تن فزونی یافت. تغییرات مربوط به زندگی زنان شهری نیز در این دوران چشمگیر بود. در سال 1357، یک سوم دانشجویان دانشگاه ها دختر بودند و بسیاری از آنان در رشته هایی که مختص پسران دانسته می شد درس می خواندند. در همین سال تعداد زنان شرکت کننده درکنکور دشوار پزشکی دانشگاه از مردان پیشی گرفت. 18 اما نرخ سواد درمیان زنان کشور به سبب عوامل مختلف همچنان پائین بود. از جمله این عوامل می توان از فقر جامعه روستایی، سنت ازدواج دختران در سنین پائین، و ناکافی بودن تعداد مدارس نام برد. مطابق آمار یونسکو در سال 1356، 91/7 درصد از زنان روستایی ایران بیسواد بودند، حال آنکه نرخ بیسوادی زنان شهری 51/9 درصد بود.<sup>19</sup>



در سال 1345، محمدرضاشاه با ایجاد سازمان زنان ایران، به ریاست خواهر بلندپرواز خویش، شاهدخت اشرف پهلوی، موافقت کرد. در آستانه انقلاب اسلامی در سال 1357، سازمان زنان 400 شاخه و 70 هزار عضو داشت و اکثر اعضای آن را نهادهای وابسته به آن تأمین می کردند. این سازمان هم چنین 94 مرکز رفاه خانواده در سراسر کشور تأسیس کرد که در آنها به کار سوادآموزی، آموزش حرفه ای، امور بهداشتی و مشاوره حقوقی در مورد امور مربوط به ازدواج و طلاق و ارث و نیز ایجاد تسهیلات مهد کودک برای زنان شهری طبقه پائین پرداخته می شد. سازمان زنان هم چنین برای انجام امور تحقیقاتی در مورد برخی از مسائل مربوط به فمینیسم - مانند تصاویر موهن از زنان و تبعیض جنسی در رسانه ها و کتاب های درسی و نیز در زمینه اصلاحات حقوقی- تسهیلات لازم را فراهم می کرد. 20

مهناز افخمی، که مدیریت سازمان زنان ایران را از سال 1349 تا انحلال آن در سال 1357 برعهده داشت، می نویسد که همه طرح های مربوط به خط مشی کلی سازمان باید به تصویب شاه می رسید. 21 قوانین جدید می بایست از زیر چشمان هشیار روحانیت سنتی نیز، که با هرگونه تخلف واقعی یا فرضی از قوانین شرع مخالف بود، می گذشت. پارهای از اصلاحاتی که از سوی سازمان زنان پیشنهاد شد به سبب مخالفت یک پارچه عوامل سنتی و مذهبی به تصویب نرسید. اما سازمان توانست حداقل سن قانونی برای ازدواج را برای دختران از سیزده سالگی به هجده سالگی، و برای پسران به بیست سالگی افزایش دهد. سقط جنین نیز پس از تصویب یک سلسله «بخشنامه های داخلی» در وزارت بهداری، دادگستری و سازمان زنان، سرانجام قانونی گردید. 22

مهم ترین موفقیت سازمان زنان به تصویب رساندن قانون حمایت خانواده در سال 1346 و متمم آن در سال 1354 بود. قانون جدید، ضمن آنکه موارد مربوط به طلاق و چند زنی قانون مدنی را که از قانون شرع تبعیت می کرد، تغییر داد، مدعی وفاداری به اصول و احکام تشیع بود. این قانون اختیار بی چون و چرای مردان را در مورد طلاق دادن همسران خود در هر زمان و به هر علت که بخواهند از آنان گرفت. 23 البته قانون حمایت خانواده مردان مرفه را از گرفتن همسر دوم منع نمی کرد اما زن اول را مجاز می دانست که در این گونه موارد برای گرفتن طلاق خود اقدام کند. با تصویب و اجرای این قانون، نرخ طلاق از 217 مورد نسبت به هزار ازدواج در سال 1347 - که چهارمین نرخ طلاق در جهان بود- به 175 مورد در سال 1354 کاهش یافت. مهم ترین ضعف قانون حمایت خانواده عدم پیش بینی حمایت مالی برای زنان مطلقه بود. نه قانون مدنی قدیم و نه قانون حمایت خانواده جدید زنان را در دارایی که خانواده در دوران ازدواج به دست آورده بود، سهیم نمی کرد. در نتیجه، مرد همچنان می توانست همسرش را به موافقت با ازدواج دوم خود وادار سازد. 24

واکنش روحانیت تجدّدستیز نسبت به این قانون قابل پیش بینی بود. آیت الله خمینی با صدور فتوایی قانون حمایت خانواده را ناقض آئین شریعت اعلام کرد:

قانونی که اخیراً به اسم قانون خانواده به امر عمال اجانب برای هدم احکام اسلام و برهم زدن کانون خانواده مسلمانان از مجلسین غیرقانونی و شرعی گذشته است برخلاف احکام اسلام، و امرکننده و رأی دهندگان از نظر شرع و قانون مجرم هستند، و زن هایی که به امر محکمه طلاق داده می شوند، طلاق آن ها باطل و زن های شوهرداری هستند که اگر شوهر کنند زناکارند. و کسی که دانسته آنها را بگیرد زناکار است و مستحق حد شرعی و اولادهای آنها اولاد غیرشرعی و ارث نمی برند و سایر احکام اولاد زنا بر آن ها جاری است، چه محکمه مستقیماً طلاق بدهد یا امر دهد طلاق دهند و شوهر را الزام کنند به طلاق. 25

با وجود بسیاری دست آوردهای مثبت، سازمان زنان ایران نتوانست درمیان مخالفان چپ و لیبرال و بسیاری از زنان عادی محبوبیتی کسب کند، چرا که هویت این سازمان مستقیماً با رژیم پیوند داشت که سیاست های غیردمکراتیک آن نارضایتی عمیق مردم را برانگیخته بود. وابستگی سازمان زنان ایران به رژیم پهلوی هم چنین سبب شد تا روحانیون محافظه کار بتوانند جنبش فمینیسم را امری نخبه گرا و غیراسلامی، که هدف آن ویران کردن خانواده های مسلمان است، جلوه دهند. از اوایل دهه 1330 تا اواخر دهه 1350 با صنعتی شدن کشور تعداد زنان کارگرافزایش یافت. درسال 1335 حدود 9/7 درصد از نیروی کار حقوق بگیر در بخش مدرن صنعتی کشور را زنان تشکیل می دادند، حال آنکه درسال 1355 این تعداد به 13/8 درصد افزایش یافته بود. اما در صنایع قدیمی و صنایع کوچک سنتی زنان هم چنان منبع کار ارزان بودند و به تسهیلات یا امکاناتی چون مهد کودک، بیمه اجتماعی، یا تسهیلات بهداشتی، که مطابق قانون کار در صنایع جدیدتر و بزرگتر موجود بود، دسترسی نداشتند. درعین حال، سیل مهاجرت عظیم مردان به شهرها میزان کار بی دستمزد زنان را در بخش کشاورزی سخت افزایش داد. 26

این تغییرات عمده جمعیتی به تحولات مهم اجتماعی و فرهنگی، بویژه درمورد خانواده منجر شد. همان گونه که دینز کاندیوتی درمورد زنان دیگر کشورهای خاورمیانه می گوید «معامله سنتی پدرسالارانه» که درآن عروس جوان در ازای احترام آتی و حمایت مالی، به همسر و عروسی مطیع و سر به زیر بدل می شد، با ورود زنان به بازار کار تغییر شکل یافت. 27 حتی اگر درآمد زن به شوهر او پرداخت می شد، باز زن در خانوار حقوق تازه ای به دست آورده بود و از این پس می توانست برای نیازهای مالی فرزندان خود- در برابر نیازهای خانواده شوهر- اولویت بیشتری طلب کند و یا حتی بر جدا کردن فضای زندگی از خانواده گسترده اصرار ورزد.

تغییر نقش زن و مرد مسائل گوناگون و دشواری به وجود آورد. آیا دختران دبیرستانی که دامن کوتاه می پوشیدند و با پسران جوان نگاه یا نامه های عاشقانه ردوبدل می کردند بی اخلاق و نانجیب بودند؟ آیا دانشجویان دختری که باهمکلاسی های پسر خود درس می خواندند، بحث می کردند، غذایی خوردند و در خیابان ها راه می رفتند خراب بودند؟ تکلیف زنان جوانی که پس از طلاق به دانشگاه می رفتند، یا زنانی که به عنوان منشی، پرستار یا کارمند دولت استخدام شده بودند و در آپارتمان خود زندگی می کردند چه بود؟

### تأثیر علی شریعتی و انقلاب 1357

سخنرانی‌ها و نوشته‌های علی شریعتی بازتابنده سرخوردگی‌های سیاسی و دلهره‌های فرهنگی جامعه در دوران پیش از انقلاب بود. علی شریعتی اسلام‌شناس غیر روحانی بود که از دانشگاه سوربون فرانسه دکترای جامعه‌شناسی داشت و هنگام اقامت در پاریس، به مخالفان جنگ الجزایر پیوسته بود. وی اندکی پس از بازگشت به ایران در سال 1343 ابتدا در دانشگاه مشهد و سپس برپایه گفتارهای‌های مذهبی خود در حسینیه ارشاد به عنوان سخنوری بلیغ و زبردست شهرت یافت. سخنرانی‌های شریعتی ضبط و منتشر می‌شد و عقاید جنجال‌آفرینش مورد بحث قرار می‌گرفت. شریعتی، پس از یک سلسله درگیری‌ها با رژیم و چند بار توقیف باردیگر در سال 1356 ایران را ترک گفت و اندکی بعد به سکتة قلبی در 44 سالگی در لندن درگذشت. شایعات مربوط به دخالت رژیم در مرگ شریعتی به زودی وی را به مقام شهید رساند. او به عنوان پدر ایدئولوژیک در انقلاب 1357 ایران نقشی اساسی برعهده داشت. وی را باید به خاطر طرح شعار تغییرات سیاسی رادیکال و صنعتی شدن هرچه بیشتر کشور، همراه با تأکید بر نقش سنتی مرد و زن در خانواده، معرف و مظهر التقاط نهایی تجدّدخواهان رادیکال و تکنوکرات دانست.

شریعتی خواستار اسلامی انقلابی بود که با حکومت اقتدار گرای پهلوی سرچنگ داشت و می‌رفت تا نسل جدیدی از متفکران مسلمان نظیر وی را به قدرت رساند. در سخنرانی‌های شریعتی هزاران نفر حضور می‌یافتند و شیوه زندگی‌ای راکه او می‌ستود، برمی‌گزیدند. دختران دانشجو به پوشیدن روسری سنتی اسلامی رو می‌آوردند و مشتاقانه در سخنرانی‌های او شرکت می‌کردند و مجذوب ستایش او از محاسن آموزش و علم می‌شدند و در سخنان او راه حلی برای بحران هویت خویش می‌دیدند. شریعتی، ضمن پذیرفتن تکنولوژی و علوم غربی، فرهنگوتفکر سیاسی غرب، از لیبرالیسم و دموکراسی گرفته تا مارکسیسم و اندیشه‌های اگزیستانسیالیستی و اومانیستی، را رد می‌کرد. وی درعین آن که مدافع شرکت وسیع زنان در امور سیاسی و اجتماعی بود، جایی برای آزادی زنان -که تغییری اساسی در نقش زن و مرد و رهایی جنسی را ایجاد می‌کرد- در ایدئولوژی خود نمی‌دید. وی انقلاب فرهنگی جوانان غربی را، که درکنار آزادی‌های سیاسی خواستار رهایی جنسی نیز بودند، محکوم و تقبیح می‌کرد و چنین آزادی‌هایی را غیراخلاقی و فاسد می‌شمرد و آنرا چیزی جز شیوع فحشا و "آزادی پائین تنه" نمی‌دانست. شریعتی برای مخاطبانی سخن می‌گفت که نسبت به دگرگونی‌های اخیر نقش زنان در جامعه سخت دودل بودند و گمان داشتند که بسیاری از زنان غربی آلت دست اقتصاد سرمایه داری هستند که بدن آنها را به ابزاری برای فروش کالا تبدیل کرده است. الگویی که شریعتی توصیه می‌کرد، ژاپن بود که در آن از دستاوردها و پیشرفت‌های علمی و فنی غرب استفاده می‌شد بی آن که به ظاهر روابط سنتی زن و مرد تغییری یافته باشد.

به این ترتیب، شریعتی با جلب نسل تازه‌ای از جوانان روی گردانده از وضع موجود و جهت دادن به مخالفت با شاه، توانست به هدفی که روحانیت تجدّدستیز طی چند نسل نتوانسته بود به آن

دست یابد، نائل شود. وی هم چنین، با ارائه نظر سیاسی جدیدی که، ضمن پذیرش پیشرفت های فنی و تکنولوژیکی جهان مدرن، اصلاحات اجتماعی و فرهنگی مدرنیته را رد می کرد، ناخواسته روحانیان تجدّدستیز را که به مخالفت با او برخاسته بودند به مسیری که بایست پی می گرفتند رهنمون شد. این استراتژی زمانی که با بحث ضد امپریالیستی نیز درمی آمیخت گیرایی و تأثیر بیشتری می یافت و موضوعات تحریک آمیزی، چون ستم برفقرا، نیاز به توزیع عادلانه ترثروت، مبارزه علیه امپریالیسم، ضرورت حرکت انقلابی و درعین حال رویآوری به نقش های سنتی زن و مرد و ارزش های مذهبی، را در برمی گرفت. این معجون ایدئولوژیک اثر عمیقی بر سازمان های چپ، به ویژه سازمان مجاهدین خلق گذاشت. همین سازمان بود که در انقلاب نقشی به سزا داشت و لقب "امام" را بر القاب آیت الله خمینی افزود.

تحولات سریع انقلابی و استقرار برق آسای رژیم جمهوری اسلامی در سال 1358 بسیاری از زنان جوان سیاسی را که در تظاهرات خیابانی پوشش حجاب را به عنوان نماد مخالفت با رژیم برتن کرده بودند، بیان که به تسلط یک حکومت مذهبی تمایلی داشته باشند غافلگیر و متحیر کرد. تنها چند هفته پس از بازگشت آیت الله خمینی به ایران بود که وی قانون حمایت خانواده را "غیراسلامی" و در نتیجه غیرقانونی اعلام کرد. یک سال و نیم پس از انقلاب، زنان ایرانی با محدودیت ها و تعدیات بسیاری در مورد حقوق خود روبرو شدند از آن جمله: حجاب اجباری یا پوشش اسلامی "مناسب" برای زنان که به جز دست و صورت تمام بدن زنان مسلمان و غیرمسلمان را درملاء عام می پوشاند و ترک آن موجب کیفرهایی چون شلاق خوردن در ملاء عام و زندان است؛ جدا کردن زنان از مردان در مؤسسات دولتی، مدارس، دانشگاه ها و اتوبوس ها؛ پائین آوردن سن ازدواج دختران به 9 سالگی؛ باز گرداندن حق طلاق یکطرفه و خودسرانه و چند همسری به مردان؛ فشار آوردن بر زنان و مردان تحصیل کرده و بر جوانان شهری برای قبول سنت شیعی متعه یا ازدواج موقت؛ محدودیت حق سرپرستی مادران و لغو مواد قانونی که حق ولایت فرزندان را پس از درگذشت پدر به مادر می سپرد؛ باز گرداندن حقوق تصمیم گیری در امور مهم زندگی زن به شوهر -مانند اجازه کار و سفر؛ ایجاد محدودیت های شدید در مورد استخدام زنان؛ و تعریف گسترده ای از زنا که داشتن رابطه جنسی پیش از ازدواج بین افراد بالغ و مجرد را ممنوع می کرد. این احکام و شماری دیگر از محدودیت های نظیر آن موقعیت زنان را به شهروندان درجه دوم چه در خانه و چه در بیرون از خانه تنزل داد. 28

از میان رفتن آزادی ها و حقوق زنان در کلیه موارد، به استثنای حق رای و تحصیل، را باید ناشی از دگرگونی های ایدئولوژیکی دانست که در جنبش یک قرنیه ضد حکومت در ایران رخ داده بود. نخست آن که آیت الله خمینی برخلاف شیخ فضل الله نوری، سلف ایدئولوژیک خود در انقلاب مشروطه، جنبه های تکنولوژیکی و علمی مدرنیته را پذیرفت، هرچند که کماکان بر ابعاد فرهنگی و اجتماعی آن دست رد گذاشت. وی همچنین در زمینه گسترده مفهوم و ابعاد سیاسی اسلام از علی شریعتی، اسلام گرای تندرو و نیز از سازمان های چپ درس های مفیدی آموخته بود. اصطلاحات مارکسیستی غربی چون استعمار، استثمار، امپریالیسم، و انقلاب اجتماعی، بویژه در

سخنان و موعظه های وی و پیروانش، کاربرد بسیار یافت و پس از انقلاب نیز همچنان به کار رفته است.

دو دیگر آنکه میان فمینیست ها و چپی ها و همچنین میان زنان هوادار اسلام انقلابی و هواداران آزادی زنان گسست ایدئولوژیکی کاملی رخ داده بود. اکثریت وسیع چپ گرایان ایرانی، خواه اعضای حزب توده، یا هواداران سازمان مائوئیست پیکار، یا شاخه های مختلف فدائیان خلق، همگی دیدگاهی جزمی از مارکسیسم داشتند؛ دیدگاهی که تعبیر انگلسی-استالینیستی را از مفاهیم زیر بنا و روبنا پذیرفته بود. برپایه چنین تعبیری ستم برزنان در جامعه سرمایه داری نتیجه تضاد طبقاتی و "امپریالیسم فرهنگی" دانسته می شد و سازمان های مستقل زنان، چه در نظام های سرمایه داری و چه سوسیالیستی، غیرلازم به نظر می رسید، چراکه این گونه سازمان ها در نظام سرمایه داری توجه را از "هدف اصلی" مبارزه منحرف می ساخت و در نظام سوسیالیستی هم نیازی به آنها نبود. 29 همچنین، سازمان های چپگرا در مورد حقوق زنان موضعی نظیر موضع "تجددطلبان تکنوکرات" داشتند. به سخن دیگر، آنها نیز واقعیت روابط پدرسالار در میان همه طبقات جامعه را انکار می کردند و از پرداختن به مسائلی چون جنسیت، نابرابری های جنسی، و نیاز به اصلاح قوانین خانواده سر بازمی زدند. نوشته های شریعتی که التفاطی از مارکسیسم ناپخته و الهیات آزادیبخش بود، و سخنان خمینی، که مفهوم سیاسی شده ضدامپریالیستی ای از اسلام را تبلیغ می کرد، چندان از این موضع چپ، که حکم بر منحن بودن فمینیسم داده بود، فاصله نداشت. مطابق هردو دیدگاه فمینیست ها یا ساده اندیش بودند و یا ابزاری در دست نیروهای امپریالیست. براساس این نظر، کشورهای امپریالیستی از برنامه ای فمینیستی حمایت می کردند که هدف آن نابودکردن فرهنگ های بومی و از میان بردن روحیه مقاومت کشورهای جهان سوم و در نهایت استثمار آنها بود.

سوم آنکه، پنجاه سال آمیخته شدن مسائل فمینیستی با رژیم اقتدارگرای پهلوی چنان گسست فرهنگی ای در جامعه ایران به وجود آورده بود که دولت تازه پای جمهوری اسلامی در کسب حمایت گروه های وسیع و سنتی زنان مشکل چندانی نداشت. از همین رو بود که حق رأی زنان به جای خود محفوظ ماند. این زنان که بیشتر متعلق به طبقه متوسط بازاری یا خانواده های طبقه پائین بودند و از تغییر نقش زن و مرد در نیمه دوم قرن بیستم سخت ناراضی، بعدها تحت تأثیر نویسندگانی چون فرشته هاشمی و سرمقاله های وی در مجله زن روز در سال های 1357 و 1358 که به آنان "راه سوم" را علیه کژی های سرمایه داری و کمونیسم، هردو، نشان می داد دلگرم شدند و جرأت ابراز وجود یافتند. به اعتقاد هاشمی و دیگر زنان اسلامگرا که مانند او در غرب تحصیل کرده بودند جامعه اسلامی در صورتی می توانست شکل بگیرد که همه به جنبش انقلابی بپیوندند و فمینیست های "کافر" و "امپریالیست" را محکوم سازند، 30

### دهه 1370:

#### نسل دوران پس از انقلاب

اکنون، پس از گذشت نزدیک به هجده سال از انقلاب، نشان چندانی از شیفتگی اولیه زنان نسبت به جمهوری اسلامی برجای نمانده است. مجلات زنانه وابسته به دولت مانند **ندا، هاجر، پیام زن** پیوسته از «فقدان تعهد سیاسی-مکتبی» زنان ایرانی که در اولین فرصت روسری‌های اجباری را بر می‌دارند و با زیاده روی در آرایش، در برابر احکام اسلام مقاومت می‌کنند، شکایت دارند. 31 حتی مرضیه دباغ، از حامیان جدی و متعهد جمهوری اسلامی که سه بار به نمایندگی مجلس رسیده و ده هاسال از مریدان خمینی بوده، از مشکلات فراوانی که او و چند تن از زنان دیگر در گذراندن چند قانون به سود زنان داشته‌اند، گله مند است.

دولت جمهوری اسلامی نیز در این سال‌ها، در برخی موارد، ناگزیر از در سازش درآمده است. تحصیل زنان در رشته‌های مهندسی و کشاورزی در دانشگاه از نو آزاد شده. قانونی با شباهت‌هایی به قانون حمایت خانواده در سال 1371 به تصویب رسیده که مطابق آن زن و شوهر پیش از طلاق باید از دادگاه گواهی عدم سازش دریافت کنند. دولت هم چنین زنان را تشویق کرده است که در قباله نکاح حقوقی چون حق مالکیت مشترک یا حق طلاق در صورت ازدواج دوباره شوهر را بگنجانند. بسیاری از زنان، در زمان عقد ازدواج از این حقوق به ازای دریافت حق ادامه تحصیل یا کار درمی‌گذرند. در صورتی که شوهر بخواهد به بهانه‌های "واهی" همسر خود را طلاق دهد، همسر می‌تواند به ازای سال‌های خدمت خود در خانه شوهر، علاوه بر نفقه، برای سه ماه طلب "دستمزد" کند. اما اینکه دستمزد در برابر چه خدمتی باید باشد - آشپزی، نظافت، نگهداری از فرزندان یا فقط رابطه جنسی - و یا این که بهانه‌های "واهی و غیرمنطقی" مردان کدامند روشن نیست. زنان حقوقدان اکنون می‌توانند در دادگاه‌های خانواده در مقام دستیار یا مشاور قضات مرد خدمت کنند. سن قانونی ازدواج برای زنان از سیزده سال به پانزده سال افزایش یافته و سقط جنین تحت شرایط خاص مجاز اعلام شده است. برای سقط جنین نیازی به اجازه شوهر نیست، اما انجام آن موکول به حکم دادگاه است، و بدون آن شوهر می‌تواند از کسانی که عامل و مباشر سقط جنین بوده‌اند شکایت کند. این تغییر در قانون سقط جنین در پی سیر صعودی نرخ رشد جمعیت صورت گرفت که در سال 1362 به 3/9 درصد رسید و اکنون به 2/3 درصد کاهش یافته است. 32

با مروری بر رمان‌ها، داستان‌های کوتاه و مجلات زنان که در ایران منتشر شده است، می‌توان به این نتیجه رسید که در سطوح عمیق‌تر فرهنگی جامعه تغییرات مهمی روی داده و آگاهی تازه‌ای نسبت به حقوق زنان پا گرفته است. رمان‌های فمینیستی شهرنوش پارسی‌پور و منیرو روانی‌پور محبوبیتی قابل ملاحظه در ایران یافته‌اند و نشریه‌های ایرانی برون مرزی نیز به چاپ نقدهای تحسین آمیزی از آن‌ها پرداخته‌اند. اخیراً مجله فمینیستی **زنان** به انتشار مصاحبه‌های جسورانه‌ای با زنان زندانی، زنان کارگر و معلم دست زده است. 33 این نشریه که آشکارا دلمشغول مسائل فمینیستی است، درباره ستم بر زنان و زشتی فرهنگ پدرسالاری در ایران مقالاتی آموزنده دارد و نوشته‌هایی نیز از فمینیست‌های غربی چون سوزان فالودی منتشر می‌کند که در آن‌ها از ساختار پدرسالارانه کشورهای اروپا و ایالات متحده آمریکا انتقاد می‌شود. گروه بزرگی از زنان سنتی که ابتدا از سر ایمان به اهداف جمهوری اسلامی و برای اشاعه آن پا به

خیابان ها گذاشته بودند امروزه به طور جدی با زن ستیزی رژیم سر به مخالفت گذاشته اند و آزادی ها و حقوق بیشتری را برای خود و دخترانشان طلب می کنند. بسیاری از همین زنان درانتخابات اخیر ریاست جمهوری، که منجر به انتخاب محمد خاتمی شد، شرکت کردند. درخارج از ایران، به ویژه در اروپا و آمریکای شمالی نیز شبکه قابل توجهی از سازمان ها و نشریات مدافع حقوق زنان در تبعید به وجود آمده است که به عنوان عوامل "آگاهی بخش" عمل می کنند و برنامه های منظم فرهنگی و هنری دارند و زنان نویسنده و شاعر را از ایران به سخنرانی و کتاب خوانی در جلسات خود دعوت می کنند. این نوع فعالیت های فمینیستی در اروپا و آمریکا، از پشتیبانی تعدادی زیاد از مردان ایرانی مقیم خارج بهره مند بوده است. بسیاری از فعالان سیاسی سابق، از زن و مرد، اکنون بر ناآگاهی گذشته خود نسبت به مسائل فمینیستی دریغ می خورند.

بااین همه، امروزه در بسیاری از کشورهای خاورمیانه و آفریقای شمالی، جنبش های مستقل غیر مذهبی راه بسیار خطرناکی را درگذار از میان صخره و گرداب می پیمایند. از یک سو، مخالفان مذهبی ضد فمینیست وعده می دهند که اگر زنان به فرهنگ پدرسالاری اسلام سنتی روی آورند در آزادی محروم شدن از حقوق و برابری های اجتماعی از احترام و امنیت و شخصی برخوردار خواهند بود. از سوی دیگر، حکومت های غیر مذهبی و استبدادی میزان معینی از امکانات اقتصادی و اجتماعی را برای زنان قائل می شوند اما حقوق مدنی و سیاسی را از مردم - و از جمله زنان- دریغ می دارند. این همان گردابی بود که زنان ایرانی در اواخر دهه 1350 خود را در آن غرقه یافتند. با این همه، امروزه نظرگاه سیاسی تازه ای در میان ایرانیان، چه در داخل و چه درخارج از کشور، در حال شکل گرفتن است، نظرگاهی که هم صداهای روشنفکران غیرمذهبی مخالف و هم هواداران حقوق زنان را در بر می گیرد. اما، تازمانی که مفهوم کامل آزادی زنان، به معنای دگرگونی های اساسی در نقش زن و مرد، درک نشده است، سرنوشت فمینیسم و تعریف مفهوم حقوق بشر در ایران هم چنان مبهم باقی خواهد ماند.

\*این نوشته توسط نازی عظیمی از متن انگلیسی آن برگردانده شده است. از ایشان و همین طور از خانم مریم متین دفتری و آقای محمد ارسبی به خاطر راهنمایی هایشان سپاسگزارم. برای متن انگلیسی و مفصل تر این نوشته ن. ک. به:

Women's Studies Association 8, No. 1 NWSA Journal: A Publication of the National  
((Spring 1996

### پانویس ها:

1. ن. ک. به

in the Iranian Constitutional Janet Afary, "The Debate on Women's Liberation :  
Women's History: Essays on Women Revolution, 1906-11," Expanding the Boundaries of

Margaret Strobel, Bloomington, in the Third World, ed. Cheryl Johnson-Odim and  
21.-101 Indiana University Press, 1992, pp

2. ن.ک. به:

Grassroots Democracy, Social ,The Iranian Constitutional Revolution ,\_\_\_\_\_ Columbia University Press, 1996, ,Democracy, and the Origins of Feminism, New York .chap. 5

3. ن. ک. به:

.Iran, New York, Praeger, 1982, p. 62 Eliz Sanasarian, The Women's Rights Movement in

4. ن. ک. به:

Iran, Ithaca, Cornell University David Menashri, Education and the Making of Modern of Revolution, New Haven, Yale University Press, 1992, p. 111; Nikki Keddie, Iran: Roots Akhavi, Religion and Politics in Contemporary Iran: Press, 1981, p. 95 and; Shahrough .the Pahlavi Period, Albany, SUNY Press, 1980, pp.39-42 Clergy-State Relations in

5. سناساریان، همان، ص 62.

6. فاطمه استادملک، حجاب و کشف حجاب در ایران، تهران، عطائی، 1367، صص 115-112.

7. سناساریان، همان، ص 68.

8. ن. ک. به:

Contemporary Political Discourse in Nahid Yeganeh, "Women, Nationalism, and Islam in .5 .Iran," Feminist Review 44, Summer 1993, p

9. نیکی کدی، همان، صص 111-112.

10. این موضوع ها نه فقط در نشریات چپ چون زیان زنان، مجله قیام زنان و آینده طرح می شدند، بلکه در مجلات عامه پسندتر آن دوران نیز مورد بحث قرار می گرفتند.

11. ن. ک. به:



women during the Pahlavi Regime," Gholam Reza Vatandoust, "The Status of Iranian Fathi, Leiden, E. J. Brill, 1985, pp. 110-111; Women and the Family in Iran, ed. Asghar Abrahamian, Iran Between Two Revolutions, Princeton, Sanasarian, Ibid., p. 72; Ervand .p. 336 ,1982 ,Princeton University Press

12. سناساریان، همان، ص 73.

13. ن. ک. به: مجله زنان پیشروا. ا.، بهار 1953.

14. ن. ک. به:

Nationalism to Revolutionary Islam, Said Amir Arjomand, "Traditionalism in Iran," From .p. 204 ,Ed. Said Amir Arjomand, Albany, SUNY, 1984

15. خمینی، روح الله، کشف الاسرار، قم، انتشارات آزادی، بی تاریخ، صص 213-214.

16. سناساریان، همان، ص 75. 17. کدی، همان، ص 179.

18. ن. ک. به:

Prerevolutionary' Women's ' Mahnaz Afkhami, "Iran: A Future in the Past- The .New Yrok, Anchor,1984, p. 335 ,Movement," Sisterhood is Global, ed. Robin Morgan

19. ن. ک. به:

Revolution in Iran," Review of Radical Haideh Moghissi, "Women, Modernization and .pp. 211-213 ,1994 , 4 & Political Economics, 23, 3

20. سناساریان، همان، صص 85-88.

21. مهناز افخمی، همان، ص 333.

22. همانجا.

23. فرج الله قربانی، مجموعه کامل قوانین و مقررات خانواده، تهران، فردوسی، 1372، ص 24؟  
سناساریان، همان، ص 149.

25. م. یاور، نقش روحانیت در تاریخ معاصر ایران، لوس آنجلس، شرکت کتاب، 1981، ص 98.

26. ن. ک. به:

Iran, Syracuse University Press, 1985, Habib Lajevardi, Labor Unions and Autocracy in  
.pp. 213-214

27. ن. ک. به:

Comparative Perspective," in Women in Middle Deniz Kandiyoti, "Islam and Patriarchy: A  
Boundaries in Sex and Gender, ed., Nikki R. Keddie and Beth Eastern History: Shifting  
.Yale University Press, 1991, pp 23-42 ,Baron, New Haven

28. کیهان (لندن) 1981-1993 برای خلاصه انگلیسی ن. ک. به: نیره توحیدی در:

and the Politics of Feminism, Indiana Mohanty, Russo, Torres, eds., Third World Women  
.267-251 .University Press, 1991, pp

29. ن. ک. به:

Question in the Revolution of Hammed Shahidian, "The Iranian Left and the Woman  
.Sudies, 26 (1994), pp.223-247 1979-1987," Internationbal Journal of Middle East

30. ن. ک. به نوشته های زن روز در سال های 1978-1979.

31. نیز ن. ک. به کتاب اریکا فریدل که در آن سرخوردگی زنان روستایی از بسیاری سنتهای  
مذهبی طاقت فرسا که بر آنان تحمیل گردیده، به روشنی ترسیم شده است:

Iranian Village, London, Penguin, 1991 Erika Friedl, Women of Deh Koh: Lives in an

32. ن. ک. به:

Ebb and Flow," in U.S. Iran Nesta Ramazani, "Women in Iran: The Revolutionary  
.October 1993), pp 8-9) Review: Forum on American-Iranian Relations, 1. 7

33. برای توضیح بیشتر در این باره ن. ک. به:

of the Almighty: Gender and Janet Afary, "The War Against Feminism in the Name  
.July-August 1997), pp. 89-110) Muslim Fundamentalism," New Left Review, 224

## انقلاب مسالمت آمیز

مهناز افخمی

مروری بر فعالیت ها و دستاوردهای سازمان زنان ایران (1343-1357)

مقدمه

این نوشته در باره جنبش زنان ایران در دودهه پیش از انقلاب اسلامی و بیشتر معطوف به اهداف، برنامه ها و فعالیت های سازمان زنان ایران و چگونگی روابط و رویارویی آن بامراکز تصمیم گیری دولتی از سویی و با عوامل محافظه کار و سنتی جامعه از سوی دیگر است. تأکید این بررسی بر نقش و فعالیت های سازمان در گسترش حقوق و آزادی های زنان ایران در دوره ای است که هنوز این حقوق و آزادی هانه تنها در جامعه سنتی و مردسالار ایران که درجوامع بسیاردیگردست نیافتنی به نظر می رسید. این نوشته -که بیشتر بر پایه آگاهی ها و تجارب نگارنده در دوره فعالیت در سازمان زنان شکل گرفته- پس ازمرور کوتاهی برتاریخچه معاصر جنبش زنان، به فرایند تشکیل سازمان و اهداف نخستین آن، به تشریح امکانات و محدودیت های موجود در راه تصویب و انجام برنامه های سازمان و سپس به توصیف ساختار و نحوه کار و انواع فعالیت های سازمان زنان در ایران و در عرصه بین المللی خواهد پرداخت. به دستاوردهای اساسی سازمان، به ویژه به برنامه ریزی، تنظیم و اجرای "برنامه ملی کار" دربخش پایانی این نوشته اشاره خواهد شد.

مروری تاریخی

آغاز بیداری زنان ایران را می توان با جنبش تنباکو مقارن دانست.1 نشانه های این بیداری نخست در این جنبش و سپس در انقلاب مشروطیت، که زنان در آن حضوری محدود ولی قابل توجه داشتند، پدیدارشد. اما سهم زنان در نهادهای نوپای انقلاب مشروطه ودرعرصه سیاسی کشور2 ناچیز بود و در سال های پس از انقلاب نیز در موضع اجتماعی و مدنی آنان تغییری محسوس حاصل نشد. در این دوران، فعالیت های سازمان یافته آنان که عمدتاً به ابتکار زنان طبقه مرفّه شکل گرفت عملاً به زمینه های آموزش مقدماتی و انتشاراتی محدود گردید. با آغاز دوران

پادشاهی رضاشاه پاره ای دگرگونی های اساسی در وضع زنان پدیدار گردید. هم در این دوران بود که، با همه موانع، امکان تحصیلات عالی و دانشگاهی برای زنان فراهم آمد، با اصلاح قانون مدنی زنان به پاره ای حقوق تازه دست یافتند و با کشف حجاب راه برای مشارکت روزافزون آنان در زندگی اجتماعی و اقتصادی کشور تا حدی گشوده شد. 3

پس از شهریور 1320، و کناره گیری اجباری رضا شاه از سلطنت، اوضاع آشفتگی داخلی، بی ثباتی سیاسی و نبودن دولتی قوی که پشتیبان تغییر وضع زنان باشد سبب شد که فعالیت های سازمان یافته زنان محدودتر شود. با این همه، در سال 1322 جمعیتی به نام "شورای زنان ایران" به کوشش صفیه فیروز تأسیس شد و با هدف نیل به برابری زنان با مردان و بالا بردن «سطح فکری و فرهنگی بانوان» به فعالیت پرداخت. در این سال ها، بخش زنان حزب توده نیز به فعالیت های گسترده ای دست زد و از آن جمله طوماری به پشتیبانی از حق رأی برای زنان تهیه و به نخست وزیر وقت، دکتر محمد مصدق، ارائه کرد. اما او به سبب مخالفت شدید رهبران روحانی تصمیم گرفت در این باره اقدامی نکند. 4

در اوایل دهه 1330 شماری از زنان تحصیل کرده که هر سال به تعداد آنان افزوده می شد، متأثر از وضع نامطلوب زنان در ایران و آگاه به پیشرفت های آنان در سایر کشورها، به تشکیل سازمان های مختلفی دست زدند. هدف اصلی بیشتر این سازمان ها گسترش آموزش در بین زنان و کسب حق رأی برای آنان بود. در بین این سازمانها "جمعیت راه نو" به رهبری مهرانگیز دولت شاهیه، که در سال های بعد به نمایندگی مجلس انتخاب شد و سپس اولین سفیر زن ایران گردید، و جمعیت «طرفداران حقوق بشر» به رهبری صفیه فیروز را می توان نام برد. در اردیبهشت سال 1335 صفیه فیروز همراه با هیئت مدیره جمعیت طرفداران حقوق بشر در جلسه ملاقاتی با محمد رضا شاه او را به پشتیبانی از تلاش زنان برای بدست آوردن حق رأی ترغیب کردند. تحت تأثیر نحوه استدلال زنان و سطح آگاهی و فوّه بیان آنان، شاه قبول کرد در این راه گام هایی بردارد. اما گروهی از مذهبیین قشری به مخالفت برخاستند و در نتیجه کار به تعویق افتاد. 5

در طول این سال ها، گروه های مختلف زنان پیوسته می کوشیدند که فعالیت های پراکنده خود را هماهنگ سازند تا برای کسب حقوق مساوی با مردان پشتیبانی بیشتری داشته باشند. اما این تلاش ها به سبب مخالفت های گروه ها و لایه های گوناگون اجتماعی به نتیجه نمی رسید. سرانجام رهبران این گروه ها بر آن شدند از شاهدخت اشرف پهلوی، که بی شک در آن زمان قدرتمندترین زن ایران بود، بخواهند که از نهضت زنان حمایت کند. او از کمیته ای مرکب از پنجاه نفر نمایندگان گروه ها خواست که طرحی برای تقویت این نهضت و نحوه گسترش فعالیت هایشان ارائه دهد. مذاکرات این کمیته منجر به تشکیل «شورای عالی جمعیت های زنان» شد که در سال 1338 با عضویت هفده سازمان مختلف زنان به وجود آمد. 6 در این زمان، زن ایرانی، پس از نزدیک نیم قرن تلاش، هنوز در دید قانون با محجوران، مجرمان و مجانین همسان شناخته می شد. از حق رأی دادن، انتخاب کردن و انتخاب شدن محروم بود؛ حق حضانت و سرپرستی فرزندان خود را نداشت؛ بی اجازه سرپرست یا قیم قانونی خود نمی توانست ازدواج کند یا

استخدام شود؛ شوهرش می توانست، حتی بدون اطلاع او، با ادای یک جمله او را طلاق دهد، یا بی آن که طلاقش دهد یک تا سه زن دیگر را به همسری دائم خود در آورد و همخانه او سازد.

فعالیت های شورای عالی جمعیت زنان درآماده ساختن فضای سیاسی برای پذیرش حق رأی برای زنان، حداقل در بین برخی از گروه ها، مؤثر بود. در سال 1341، محمدرضا شاه پهلوی حق رأی برای زنان را به عنوان یکی از شش اصل انقلاب سفید به فرزندم گذاشت. اندکی پس از این فرزندم، و با تصویب لایحه اصلاحی قانون انتخابات در مجلس، زنان حق و امکان ورود به صحنه سیاست و حکومت یافتند. این موفقیت بزرگ مخالفت های بسیار، از جمله مخالفت شدید برخی رهبران مذهبی، را برانگیخت. در این میان، آیت الله خمینی با صدور اعلامیه ای ضدیت خود را با مشارکت زنان در امور سیاسی و اجتماعی کشور به صراحت تأکید کرد:

روحانیت ملاحظه می کند که دولت مذهب رسمی کشور را ملعبه خود قرارداده و در کنفرانس ها اجازه می دهد که گفته شود قدم هایی برای تساوی حقوق زن و مرد برداشته شده. در صورتی که هرکسی به تساوی حقوق زن در ارث و طلاق و مثل این ها که جزء احکام ضروری اسلام است معتقد باشد و لغو نماید اسلام تکلیفش را تعیین کرده است. . . بجای آنکه دولت در صد چاره برآید سرخود و مردم را گرم می کند به امثال دخالت زنان در انتخابات یا اعطای حقوق زن ها یا وارد نمودن نیمی از جمعیت ایران را در جامعه و نظائر این تعبیرات فریبنده که جز بدبختی و فساد و فحشا چیز دیگری همراه ندارد.<sup>7</sup>

نهضت آزادی به رهبری مهدی بازرگان نیز، به تبع رهبران مذهبی، مخالفت خود را با ورود زنان به عرصه فعالیت های سیاسی و اجتماعی اعلام کرد: «مداخله زنان در امور اجتماعی چون مستلزم امور محرّمه و توالی فاسده کثیر است ممنوع و باید جلوگیری گردد.»<sup>8</sup>

در دهه های 1320 و 1330 و اوایل دهه 1340، سازمان های زنان بیشتر در زمینه خیریه و کمک به زنان طبقات محروم جامعه و نیز برای افزایش امکانات آموزشی زنان فعالیت می کردند، چه اعتقاد داشتند با آموزش زنان همسران و مادران بهتری خواهند شد. به همان میزان که زنان با تحصیلات بیشتر و بالاتر وارد بازارکار شدند شعارها و درخواست های آنان نیز شکل تازه تری به خود گرفت. آنان به تدریج معتقد می شدند که تضادی بین کارهای خانه از یکسو و ایفای مسئولیت حرفه ای و شغلی بیرون از خانه، از سوی دیگر، وجود ندارد و از همین رو می توان هم به کاری اشتغال داشت و هم همسر و مادری مسئول و وظیفه شناس بود. افزون بر این، به اعتقاد این گروه از زنان، آموزش و اشتغال می توانست در نهایت امر منبعی برای درآمد بیشتر خانوادگی شود و از این راه زندگی همه اعضای خانواده را بهتر کند و به ویژه امکانات آموزشی مناسب تری برای فرزندان فراهم سازد. با این همه، تحصیلات بیشتر زنان و حضور روزافزون آنان در عرصه های گوناگون اشتغال این واقعیت را نیز آشکار کرد که ایفای همزمان وظایف خانه داری و مسئولیت کار حرفه ای بیرون از خانه تنها هنگامی میسر است که نه تنها دید مردان در باره نقش زنان تعدیل شود بلکه برخی ساختارهای اجتماعی نیز دگرگونی های بنیادی یابد.

## پیدایش سازمان

پس از گذشت مرحله حسّاس سال های نخستین دهه 40، نهضت زنان با ورود زنان به مجلس شور تازه ای یافت و دامن فعالیت هایش گسترده تر شد، تا آن جا که نیاز به تشکیلات وسیع تري، که با ضرورت های زمان و شتاب و حرکت منسجم تر زنان سازگار باشد، فعّالان نهضت را برآن داشت که طرح سازمان تازه ای را ارائه دهند. در سال 1345 پیش نویس نظام نامه سازمان زنان ایران برای تصویب به مجمع نمایندگان زنان سراسر کشور تقدیم شد. این نظامنامه هدف سازمان را «کمک به زنان در اجرای مسئولیت های اجتماعی آنان و نیز در ایفای نقش مهمی که به عنوان مادر و همسر در واحد متحوّل خانواده برعهده دارند» اعلام کرد. سازمانی که به این طریق به وجود آمد نهادی بود غیر انتفاعی و غیر دولتی که نمایندگان آن از میان اعضاء شعبه ها، که کوچک ترین واحدهای محلی سازمان بودند، برگزیده می شدند. شعبه محل با تشکیل یک مجمع عمومی مرکّب از سی شرکت کننده زن رسمیت می یافت. دبیر شعبه از میان هئیت رئیسه هفت نفره منتخب مجمع برگزیده می شد. در مرحله بعدی، هر شعبه نمایندگانی را برای شرکت در مجمع عمومی سراسری که در اجلاس سالانه خود به تعیین خط مشی و تصویب برنامه های سازمان می پرداخت، انتخاب می کرد.

در فاصله تشکیل اجلاس های مجمع عمومی، یک شورای مرکزی یازده نفره، که هفته ای یکبار تشکیل می شد، به نمایندگی مجمع به تصمیم گیری در باره برنامه ها و سیاست های سازمان می پرداخت. در آغاز کار، پنج تن از اعضاء این شورا با رأی مجمع و شش تن دیگر، از جمله دبیرکل سازمان، توسط شاهدخت اشرف پهلوی، که ریاست افتخاری سازمان را پذیرفته بود انتخاب می شدند. 9 این نحوه انتخاب حضور نمایندگان اقلیت های مذهبی و دانشگاهیان و پژوهشگران علاقمند را در شورا تأمین می کرد. 10 در همین اوان، پنجاه و پنج جمعیت که در زمینه های مختلف فعّالیت می کردند وابستگی خود را به سازمان زنان ایران اعلام کردند. جمعیت های دیگر، از جمله جمعیت زنان حقوقدان، جمعیت زنان روزنامه نگار و جمعیت زنان دانشگاهی، که برخی از اعضاء آنان فعّالانه در برنامه های سازمان زنان ایران شرکت می کردند، به این سازمان ملحق نشدند و مستقلاً به کار خود ادامه دادند.

کوشش های اصلی و اولیه سازمان بر چند اصل ساده و مورد توافق گروه های مختلف زنان قرار گرفت:

- آزادی زنان با روح اسلام و سنت های فرهنگی جامعه ایران متجانس است؛
- مشارکت کامل زنان در امور جامعه باید به ابتکار و اراده خود آنان و با به کار گرفتن شیوه هایی که خود برمی گزینند انجام گیرد؛
- آموزش درگسترده ترین مفهوم آن بهترین عامل دگرگونی های مطلوب در جامعه است؛

- استقلال اقتصادی زنان زیر بنای ضروری برای کسب سایر آزادی‌ها است؛ - تغییر وضع زنان تنها از طریق دستیابی به قدرت عملی است و دستیابی به قدرت از طریق تجهیز گروه‌های وسیع زنان از قشرهای مختلف جامعه به منظور گسترش نفوذ طرفداران حقوق زن در نهادها و مؤسسات و تشکیلات مختلف فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جامعه میسر می‌شود. 11

از همان ابتدای کار، اعضای سازمان با مشکل اقتباس از شیوه‌ها و روندهای پیشرفت نهضت زنان در جهان غرب واقع بینانه روبرو شدند. آنان معتقد بودند که ارزش و اعتبار هیچ اندیشه یا پدیده‌ای را صرفاً به خاطر اصل و ریشه یا بر پایه محل پیدایش یا تکامل آن نباید داوری کرد. از همین رو، به اعتقاد آنان، سازمان دهی نهضت زنان، گرچه دراصل یک پدیده غربی است، باید در ایران نیز مورد توجه و تأکید قرار می‌گرفت تا انگیزه آزادیخواهی در بین زنان، که کمابیش در طول تاریخ ایران وجود داشته، به ثمر نشیند. به این ترتیب، سازمان همواره بر این بود که ایده‌های نو و اندیشه‌های ارزنده زنان سراسر دنیا را بشناسد و لی سودمندی هر یک از آن‌ها را با محک سازگاری با فرهنگ ایران بسنجد. آشکار بود که الگوهای جوامع غربی و مفاهیم سنتی ایرانی در باره نقش زن هیچ یک به تنهایی نمی‌توانست قالب مطلوب ایدئولوژیک برای جنبش زنان باشد. الگوهای غربی در شرایط ویژه تاریخی و بر پایه ساختارهای مشخص فرهنگی و اجتماعی ریخته شده بود که در ایران مشابهی نداشت. مفاهیم و مقررات سنتی ایران، متکی بر ساخت‌های فرهنگی پدسالار، چنان محدود بود که حتی برای حقوق ابتدایی زنان، چه رسد به شرکت کامل آنان در زندگی اجتماعی، جای‌چندانی نمی‌گذاشت. در نتیجه چاره‌ای جز آن نبود که بین آرمان‌های پذیرفته جهانی و شرایط خاص حقوقی و سیاسی ناشی از سنت‌های محلی به هر ترتیب که شده پیوندی زده شود.

### استراتژی و برنامه‌های سازمان

با توجه به فلسفه سازمان زنان ایران، فعالان سازمان ابتدا توجه خود را معطوف به جلب زنان از قشرها و طبقات گوناگون اجتماعی و از نواحی مختلف کشور کردند. آنچه زنان را به هم نزدیک می‌کرد ناخرسندی مشترک آنان از وضع نامطلوب و غیرعادلانه آنان در جامعه بود. از همین رو، نخستین هدف رهبران سازمان ایجاد ارتباط و گفتگو با طیفی وسیع از گروه‌های گوناگون زنان به منظور توافق بر سر اولویت‌ها و تعیین اهداف جنبش بود. به اعتقاد آنان بدون این توافق کلی میان زنان تأسیس سازمانی سراسری که بتواند به تدوین و اجرای برنامه‌های سودمند دست زند امکان نداشت. تماس‌ها و بحث‌های اولیه‌ای که در سراسر کشور انجام گرفت برخی از خواست‌های اساسی اکثریت زنان را روشن کرد. در هر جلسه و کانون بحث و گفتگویی که به این منظور ایجاد می‌شد زنان پیوسته بر اهمیت استقلال مالی تأکید می‌کردند و راه رسیدن به آن را نخست سوادآموزی در سطح ابتدایی و سپس آموزش فنی و تکنیکی، به ویژه در رشته‌هایی که نیازمند کارگران ماهر بود، می‌دانستند.

از همین رو، سازمان با ایجاد مراکزی که در نهایت "مرکز رفاه خانواده" نام گرفتند عمده منابع خود را معطوف سوادآموزی و آموختن مشاغلی به زنان کرد که ورود آنان را به بازار کار تسهیل کند. چهار وظیفه اصلی مراکز رفاه تأسیس کلاس های سوادآموزی و آموزش حرفه ای، ایجاد مهد کودک، مشاوره حقوقی، و تنظیم خانواده بود و علاوه بر آن در هریک از مراکز جلسات سخنرانی تشکیل می شد که در آن مسائل مختلف مربوط به وضع زنان به زبان ساده مورد بحث قرار می گرفت. در بسیاری از مراکز، علاوه بر تشکیل کارگاه های کوچک تولیدی که هدفشان بیشتر آموزش حرفه ای بود، برنامه های فرهنگی و ورزشی برای جوانان نیز اجرا می شد. برنامه های آموزشی حرفه ای براساس خواست ها و علایق محلی و استعدادها و میزان دانسته های هرگروه در هر منطقه انتخاب می شدند. به عنوان نمونه، در یک منطقه کلاس های خیاطی و قرائت قرآن دایر می شد و در منطقه ای دیگر کلاس های نجاری یا تعمیر لوازم الکتریکی. برنامه های ورزشی و فرهنگی نیز همین گونه و براساس نیازها و اولویت ها و امکانات و خواست های زنان هر شعبه طرح ریزی می شد و به مرحله اجرا درمی آمد.

کلاس های آموزشی که در این مراکز به سرعت عرصه اصلی فعالیت سازمان شدند بر نیازمندی های بازار کار توجهی خاص داشتند. در این میان، دو مانع اساسی اجرای کار را مشکل می ساخت: یکی کمبود مربی و معلم مجرب، به ویژه برای برخی رشته ها و در پاره ای از مناطق کشور، و دیگری اکراه برخی از زنان به حضور در کلاس هایی که فضایی "غیرزنانه" داشتند. گرچه این گونه کلاسها نسبتاً آسان بودند و چشم انداز حقوق و مزایای آینده برای کسانی که آن هارا می گذراندند قابل توجه، بسیاری از زنان نسبت به شرکت در آن ها از بیم آن که به بخت ازدواجشان لطمه زند، تردید می کردند. از دید این گروه از زنان، مردان طالب همسر نجار یا سیم کش یا لوله کش نبودند. از همین رو باید به تدریج میزان آگاهی جامعه افزایش می یافت تا این گونه کلاس های غیرمعارف آموزشی مورد توجه و پذیرش قرار گیرد. کلاس ها به نوبه خود ایجاد نهادهای دیگر، از جمله مهد کودک، را ایجاد می کرد تا به زنان، در شرایط خاصی که داشتند، فرصت شرکت در این مراکز داده شود. از همین رو عرضه اطلاعات و امکانات لازم در زمینه تنظیم خانواده نیز بخشی از خدمات مراکز سازمان شد زیرا حاملگی های ناخواسته زنان را نه تنها از امکان شرکت در این مراکز بلکه از ادامه اشتغال و پرورش استعدادهایشان محروم می کرد. افزون بر این ها، خدمات کاریابی، و مراکز راهنمایی های خانوادگی و حقوقی نیز به تدریج در کنار مراکز آموزشی ایجاد شدند.

تا سال 1355 یک صد و بیست مرکز زنان در محروم ترین محله های نقاط گوناگون ایران، از جمله 12 مرکز در نواحی جنوبی تهران، تشکیل شده بود. مقر مدرسه خدمات اجتماعی سازمان زنان، نازی آباد، یکی از فقیرترین محله های کشور بود. این مدرسه دختران جوانی را که از سراسر کشور برای خدمت در مراکز سازمان انتخاب شده بودند آموزش می داد. پس از اتمام یک دوره کوتاه آموزشی، که معمولاً بیش از دو سال به درازا نمی کشید، دانشجویان این آموزشگاه، پیش از آن که اقامتی طولانی در تهران پیوندهای آنان را با محیط خانوادگی و شیوه زندگی بومی آنان سست کند، به روستاها و شهرهای خود باز می گشتند.



استقبال زنان از مراکز سازمان قابل توجه بود. در سال 1356، درست پیش از آن که تنش ها و آشوب های سیاسی روند عادی زندگی را در سراسر ایران دگرگون کند، بیش از یک میلیون زن ایرانی از خدمات این مراکز استفاده کردند. رویارویی با مشکلات و چالش هایی که با کارهای این مراکز عجین بود سطح آگاهی و خودآگاهی زنان و مردان را در بسیاری از شهرها و روستاهای ایران بالا برد. اما پیش از آن که چنین تحولی روی دهد سازمان می باید به تدریج به حل مشکلاتی، از جمله بدبینی مردان نسبت به هر نوع کار دستجمعی و سازمان یافته برای زنان، بپردازد. اغلب مردان از هر اقدامی که زن را به خروج از منزل و حضور در عرصه اجتماع تشویق می کرد بیزار بودند. در نتیجه، توضیح و تکرار این نکته ضرورت داشت که هدف سازمان تقویت پیوندهای خانوادگی است و نه تضعیف آن. تعویض نام این مراکز از «خانه زنان» به «مرکز رفاه خانواده» خود گامی در این راه بود. جلب همکاری زنان بانفوذ محلی نیز به بالا بردن میزان اعتبار و مقبولیت مراکز رفاه کمک می کرد. به عنوان نمونه، در قم دختران آیت الله سید کاظم شریعتمداری با شرکت خود در مرکز رفاه آن شهر بر رونق آن افزودند. شمول تعلیمات مذهبی و کلاس های قرآن در برنامه های آموزشی برخی از این مراکز نیز زمینه های جدال با روحانیان را تقلیل داد و به این ترتیب سازمان با مخالفت علنی و جدی رهبران مذهبی که می توانست مانعی بزرگ در راه توسعه شبکه ها و گسترش فعالیت های سازمان شود روبرو نشد.

ایجاد مراکز رفاه خانواده نه هدف نهایی که وسیله ای برای سازمان زنان شمرده می شد. این مراکز با ارائه خدمات اساسی و مورد نیاز محلی امکان مراد و همکاری منظم و سازمان یافته میان زنان را در سراسر کشور فراهم آوردند. افزون بر این، این مراکز بی آن که استقلال خود را از دست دهند موفق به جلب کمک های مالی و پرسنلی سازمان های دولتی شدند. مهمتر از همه، با ارائه خدمات عادی و مورد نیاز زنان این مراکز برای سازمان در میان توده زنان ایران اعتباری به دست آوردند که با توجه به سطح پایین سواد و مشکلات حضور زنان در عرصه اجتماعی، از راه دیگری فراهم شدنی نبود.

### جلب همکاری تصمیم گیران دولتی

در دهه های 1340 و 1350، رشد سریع اقتصادی و اشتیاق دولت به مدرن سازی کشور فضایی را فراهم آورد که در آن رهبران سازمان زنان بتوانند نظر دولت را به ضرورت مشارکت هرچه بیشتر زنان در کار توسعه جلب کنند. در اوائل دهه پنجاه، شهبانوفرخ نیز، که با حضور خود در عرصه های اجتماعی و فرهنگی و نیز در مقام نائب السلطنه و مادر مظهر نقش دوگانه زن بود، در راه دفاع از حقوق و آزادی های زنان فعالیت گسترده را آغاز کرد. با این همه، توفیق در این کار تقریباً هیچ گاه بدون مجادله و کشمکش میسر نبود. شخص شاه نیز، گرچه خود مظهر و نماد پدرسالاری در جامعه بود، همانند بسیاری دیگر از مقامات دولتی و سیاسی، این استدلال را پذیرفته و آگاه بر این واقعیت بود که بدون مشارکت کامل زنان در زندگی اقتصادی و اجتماعی و بدون دگرگونی بنیادی در وضع آنان کار توسعه کشور انجام ناشدنی است:

. . . زنان که نیمی از جمعیت تمام جهان را تشکیل می دهند نیروی انسانی عظیمی هستند که شرکت مؤثر آن ها در فعالیت ها لازمه هرگونه توسعه و ترقی است و هر نوع تبعیض که مانع این شرکت مؤثر گردد عملاً مانع بهبود وضع اجتماعی و اقتصادی و سیاسی جهان خواهد بود. . . فراموش نکنیم که مسائلی از قبیل حقوق بشر، جمعیت، تنظیم خانواده، مبارزه با بیسوادی و فقر که سرنوشت جامعه بشری به آن ها پیوسته است اصولاً جز با شرکت قاطع و مؤثر زنان قابل حل نیست. 12.

با توجه به این شرایط، سازمان زنان در مراحل مختلف برنامه ریزی و تصمیم گیری برای این نکته باید تأکید می کرد که بدون مشارکت زنان، اسباب رشد و توسعه کشور فراهم آمدنی نیست. به همین دلیل، ونیز به منظور جلب پشتیبانی تصمیم گیران دولتی، سازمان زنان هدف های جنبش زنان را به زبان و در قالب هایی که متناسب باهدف ها و برنامه های کلی و عمومی مملکتی بودند طرح و تنظیم می کرد. افزون بر این، برنامه هایی که معطوف به حل مسائل خاص ملی، منطقه ای و محلی بود به سازمان های مربوط دولتی ارائه می شد. سرانجام کوشش های سازمان در زمینه اجرای موفقیت آمیز طرح ها و گسترش شبکه های ارتباطی در سراسر کشور به ثمر رسید و سازمان ها و نهادهای گوناگون دولتی به تدریج دامنه همکاری خود را با سازمان زنان گسترش دادند. به عنوان نمونه، وزارت کار موافقت کرد هر جا که مناسب دانست با عرضه وسائل کارومرپی زنان را توانا به انجام کارهایی کند که معمولاً در اختیار کارگران و متخصصان خارجی قرار می گرفت. ازسوی دیگر، پذیرفته شد که وزارت بهداری نیز پرستار، قابله و امکانات لازم را برای تنظیم خانواده در اختیار مراکز رفاه قرار دهد زیرا زنان استفاده از کلینیک های این مراکز را بر رجوع به سازمان های دولتی ترجیح می دادند. این همکاری ها با وزارتخانه ها و دیگر نهادهای دولتی به نحوی صورت می گرفت که در مجموع از استقلال و خودگردانی سازمان زنان نمی کاست. به عبارت دیگر، هدف سازمان دستیابی به منابع مالی دولتی بود بی آن که دخالت و کنترل مأموران دولتی را به دنبال داشته باشد. به عنوان مثال، اصرار سازمان برنامه و بودجه، یکی از منابع مالی سازمان زنان، بر اعمال ضوابط دولتی در باره اندازه و مشخصات ساختمان های مراکز رفاه و یا صلاحیت کارکنان آن ها با نیازها و یا امکانات موجود در برخی از شهرها و روستاهای مسکین و دورافتاده سازگار نبود و از همین رو گاه کار به اختلافات و کشمکش با این سازمان می کشید.

بر این نکته نیز باید تأکید کرد که هر جا فعالیت سازمان به گسترش حقوق فردی زنان در محدوده خانوادگی مربوط بود و ارتباطی مستقیم بانقش آنان در روند توسعه پیدا نمی کرد بخت شکست بیشتر می شد زیرا برای تصمیم گیران دولتی دستیابی زنان به حقوق خود اولویت نداشت. برای نمونه، برنامه های خاص مبارزه با بیسوادی در میان زنان روستایی از این رو توفیق یافتند که نه تنها بر مبنای حق برخورداری زنان از آموزش بلکه به عنوان وسیله ای ضروری برای نوسازی جامعه مطرح شدند. کلاس های آموزش حرفه ای زنان نیز، گرچه بیشتر بر مبنای حق مشروع آنان برای دسترسی به مشاغل با درآمد بهتر ترتیب داده می شد، می توانست در نهایت امر کشور را از استخدام کارگران خارجی در مقیاسی وسیع بی نیاز کند و در نتیجه به حل پاره های از مسائل اجتماعی و فرهنگی ناشی از جذب نیروی کار خارجی بینجامد. به همین ترتیب، ایجاد سهمیه ای

برای تشویق زنان برای ورود به رشته های فنی و مهندسی تقریباً بدون هیچ مقاومتی پذیرفته شد. در مقابل، تلاش سازمان برای اعطای حق دریافت گذرنامه به زن بدون اجازه شوهر بامقاومت های شدید روبرو شد و به استعفای مهرانگیز منوچهریان - که از چهره های درخشان مبارزه برای استیفای حقوق زن در ایران بود- از سنا انجامید و نیز سازمان را در معرض موجی از تبلیغات منفی محافظه کاران قرار داد که سازمان را متهم به تلاش برای سست کردن مبانی عفت و اخلاق عمومی و تضعیف پیوندهای خانوادگی می کرد.

با این همه، اعضای سازمان پیوسته آراء و باورهای خود را به صراحتی هرچه بیشتر مطرح می کردند و بر ضرورت دگرگونی وضع و نقش اجتماعی و برآورده شدن نیازهای اساسی خود اصرار می ورزیدند. در نظریاتشان، زمان آن سپری شده بود که زنان خواست های خود را چنان محدود کنند که در قالب تنگ قوانین و مقررات دیرینه حاکم بر جامعه پذیرفتنی باشد. دگرگونی اساسی در ساختارهای اجتماعی و نیز در روابط میان اعضای خانواده آن گونه که به تقسیم عادلانه و متوازن حقوق و مسئولیت های زن و مرد بینجامد بیش از آن نباید به تعویق می افتاد. به این ترتیب، زنان نه تنها ساختار شبکه قدرت در واحد خانواده بلکه سلسله مراتب اجتماعی رانیز، که خانواده در کانون آن قرار داشت، به چالش خواندند.

در سال 1352 اصلاحاتی در متن نظامنامه سازمان صورت گرفت. این اصلاحات بیشتر ناظر بر تبصره الف از ماده 2 آن بود که هدف سازمان را «کمک به زنان در اجرای مسئولیت های اجتماعی آنان و نیز در ایفای نقش مهمی که به عنوان همسر و مادر در واحد متحول خانواده برعهده دارند» می دانست. نظامنامه اصلاح شده بی آن که سخنی از نقش زن در خانه به میان آورد در باره حقوق و مسئولیت های زن در دو ماده جداگانه صراحت داشت و هدف سازمان را «پشتیبانی از حقوق فردی، خانوادگی و اجتماعی زنان و تأمین برابری کامل آنان در جامعه و در برابر قانون» تعریف می کرد. تغییر عمده دیگر در نظامنامه مربوط به انتخاب اعضای شورای مرکزی بود. در نظامنامه پیشین، به دلائلی که قبلاً به آنها اشاره شد، نیمی از اعضای شورا از سوی اعضاء انتخاب می شدند و نیمی دیگر از سوی رئیس افتخاری سازمان، در حالی که مطابق نظامنامه جدید همه اعضای شورا انتخابی بودند.

### دگرگونی های حقوقی

از نظر سازمان بهبود وضع زنان ایران بدون دگرگونی های اساسی در قوانین و مقررات ناظر به حقوق و آزادی های آنان امکان پذیر نبود و از همین رو تلاش سازمان به تدریج معطوف به اصلاح پاره ای از قوانین و مقرراتی گشت که آشکارا نابرابری زنان با مردان را تأیید و تثبیت می کرد. این مورد پیشنهادهای حقوقی سازمان با برخی از علما و پیشوایان روحانی تجدیدطلب در میان گذاشته می شد و نظر آنان مورد توجه قرار می گرفت. آنان اغلب در مورد طرح و تدوین مقررات حقوقی و لوایح قانونی راهنمایی های کارسازي ارائه می دادند و به هر حال اصرار داشتند که برنامه های سازمان با احکام مذهبی، به ویژه با نص قرآن، تضاد پیدا نکند. پیشنهادهای حقوقی

سپس در کمیته های همکاری سازمان زنان که در آن نمایندگان مجلس، سناتورها، قضات، اساتید دانشگاه و دیگر مقامات بلند پایه دعوت می شدند مطرح می شد. هدف این بحث ها پیدا کردن راه حل های مناسب با وضع فرهنگی، سیاسی و مذهبی جامعه بود. ولی پیامد دیگر این گفتگوهای طولانی که به سبب تفاوت دید و برداشت شرکت کنندگان در این کمیته ها روی می داد، دگرگونی های شگفت انگیزی بود که گاه در طرز تفکر مردان شرکت کننده در جلسات ایجاد می شد.

مواردی نیز وجود داشت که سازمان زنان ناگزیر بود بدون جلب توجه گسترده عمومی مقدمات دگرگونی های حقوقی را در زمینه های خاصی فراهم آورد. به عنوان نمونه، مقامات وزارت بهداری و بهزیستی، که بیشتر بخاطر اهمیتی که قانونی شدن سقط جنین، از لحاظ رعایت ضوابط پزشکی و نیز کنترل جمعیت داشت- و نه لزوماً به خاطر تضمین حق هر زن برای انتخاب زمان بارداری و تعداد اطفال خود- با آن موافقت کرده بودند، پذیرفتند که برای کاهش حملات سازمان یافته از سوی مخالفان، از تبلیغات وسیع در مورد این قانون خودداری شود. بنابراین، قانونی شدن حق سقط جنین تنها از طریق بخشنامه ها و اطلاعیه های داخلی وزارت بهداری و بهزیستی، وزارت دادگستری و سازمان زنان ایران بازتاب یافت. سازمان زنان ایران، به رغم آگاهی کامل از تأثیر محدود این قانون در شرایط موجود، تصویب آن را برای نجات جان و سلامت ده ها هزار زنی که به دلائل گوناگون مایل به ادامه بارداری خود نبودند ضروری می دانست.

تغییر قانون تنها آغاز کار بود. اجرای قوانین تازه در زمینه آزادی ها و حقوق زنان به مراتب پیچیده تر و دشوار تر از طرح و تصویب این قوانین بود. گرچه به دست آوردن حق طلاق برای زنان اهمیتی فراوان داشت، اما این حق برای زنی که به آن آگاه نبود ویا از استقلال مالی بی بهره بود امکان چندانی فراهم نمی آورد. افزایش سن قانونی ازدواج نیز ارزش محدودی داشت، زیرا در روستاهای دور افتاده تاریخ تولد فرزندان در صفحات نخستین قرآن نوشته می شد و گاه تاریخ تولد یک کودک به جای تاریخ تولد کودک دیگری می آمد. در واقع، مسئله کاربرد قانون به مسائل کلی آموزش و توسعه اقتصادی و اجتماعی - که ما را به هدف نخستین خود یعنی مشارکت کامل زنان در فرایند توسعه باز می گرداند- مربوط می شد.

با این حال، اصلاح قوانین و به رسمیت شناختن حقوق زنان در نفس خود ارزشی غیرقابل انکار داشتند. چنین قوانینی، حتی اگر همواره و به گونه ای کامل مورد اجرا قرار نگیرند، به عنوان معرف تفکر جامعه در مورد نقش زنان بر اعتماد به نفس زنان می فزایند و بر نحوه رفتار مردان با آن ها تأثیر می گذارند.

### مخالفت های جزم گرا و مسلکی

سازمان زنان در همه زمینه ها با مخالفت بالقوه یا بالفعل شخصیت های محافظه کار و یا بنیادگرای مذهبی، که از طریق منابر و مساجد به توده ها دسترسی داشتند و از هر رویدادی برای برانگیختن افکار عمومی استفاده می کردند، روبرو بود. اما آنان در مخالفت با اهداف، برنامه

ها و اقدامات سازمان زنان تنها نبودند. نیروها و سازمان های چپ نیز که بر نبرد طبقاتی پای می فشردند و هرگونه کوشش ترقی خواهانه و اصلاح طلبانه حکومت را در زمینه های اجتماعی و اقتصادی مانعی در راه این نبرد و موفقیت یک انقلاب سیاسی می دانستند، در نهایت کار با رهبران روحانی بنیادگرا هم داستان شدند. مخالفان چپ رژیم سازمان و جنبش زنان را تحقیر می کردند چه، از سویی اصولاً جنبش زنان در دنیا را جنبشی بورژوازی می دانستند و، از سویی دیگر، اقرار به اهمیت فعالیت های سازمان با برداشت و تفسیر استراتژیکی آنان از اوضاع سازگار نبود و تلویحاً اعترافی به حسن نیت و موفقیت رژیم حداقل در یک زمینه مهم اجتماعی تلقی می شد. در نظر آنان نفوذ فزاینده سازمان زنان در میان مردم خطری به شمار می آمد که می باید با آن به مقابله پرداخت. باور آنان این بود که با پیروزی نبرد طبقاتی و به قدرت رسیدن پرولتاریا، مسئله زنان، به عنوان یک پدیده فرعی نظام طبقاتی، خود به خود حل خواهد شد.

هرقدر بر دامنه فعالیت های سازمان و نفوذ آن افزوده می شد مقاومت ها نیز صورت جدی تری به خود می گرفت. دشمنی روحانیان مخالف تنها ناشی از آن نبود که به اعتقاد آنان فعالیت ها و برنامه های سازمان با احکام و موازین اسلامی سازگاری نداشت. بلکه، و مهم تر از آن، بسیاری از اختلافات و مسائل خانوادگی که رسیدگی به آن ها تا آن زمان در حیطه اختیار مراجع مذهبی بود با تغییر قوانین در حوزه صلاحیت دادگاه های خانواده قرار گرفت و این خود از دامنه نفوذ روحانیان می کاست. اما، سازمان زنان به هر حال مصمم بود به هر ترتیب شده از مقابله با مراجع مذهبی بپرهیزد و بر ایده های انسانی، مساوات طلبانه و پیشرو اسلام به عنوان بن مایه های انصاف و عدالت برای همه اعضای جامعه تأکید گذارد. از همین رو سازمان برای اثبات حقانیت مواضع خود در فرصت های مناسب به برخی از آیه های قرآن در تأیید حقوق زنان استناد می کرد. افزون بر این، هرگاه که امکان داشت، به ویژه در مورد اصلاح قانون، به گرفتن فتوا از مراجع مذهبی متوسل می شد. 13 حتی در مواردی، چون مقررات مربوط به ارث در قانون مدنی، که بر پایه احکام صریح قرآن قرار داشت و ناظر به منافع اقتصادی همه شهروندان مسلمان کشور بود، هر نوع تغییری موقوف به تحقق خواست های انجام شدنی دیگر گردید.

احترام سازمان زنان به اسلام از احترام به اعتقادات اکثریت زنان ایران و بسیاری از رهبران جنبش زنان ناشی می شد که، در عین علاقه به تحقق خواست های انسانی خویش و بهره جویی از امکانات تازه برای رشد و بالندگی، عمیقاً خواستار رعایت موازین و رهنمودهای مذهبی بودند. در همین راستا، سخنگویان سازمان بر این نکته تأکید می کردند که متون مقدس دیگر مذاهب نیز، مانند برخی متون اسلامی، محدودیت هایی برای نقش و حقوق زن قائل شده اند که خود متأثر از شرایط تاریخی حاکم بر زمان تکوین و پیدایش این گونه محدودیت هاست.

از همان آغاز کار روشن بود که سازمان اگر هم بتواند از حمله و تعرض آشکار روحانیون محافظه کار مصون ماند هرگز موفق به جلب نظر مساعد آنها نخواهد شد. واقعیت این بود که گسترش آزادی ها و حقوق زنان در جامعه خواه و ناخواه نفوذ و اقتدار و جهان بینی رهبران مذهبی را به گونه ای مستقیم یا غیرمستقیم تهدید می کرد. از همین رو، سازمان در هر مرحله از فعالیت های خود

با مخالفت بالفعل یا بالقوه برخی از رهبران محافظه کار مذهبی روبرو بود که درمنابر، تکاپا و مساجد به تصریح یا تلویح جنبش زنان را مورد انتقاد قرار می دادند و اذهان مریدان خود را علیه آن برمی انگیزتند. آنان، مسلح به دعوی اجتهاد و تسلط انحصاری بر معنای درست متون و احادیث مذهبی و آشنا به زبان توده ها، می کوشیدند تا احساسات شنوندگان را به هواداری از مواضع خویش برانگیزند. حتی برخی از اسلامگرایان متجدد نیز-از آن جمله علی شریعتی که آراء و سخنانش در میان برخی روشنفکران مذهب گرا و بخشی از دانشجویان مقبولیتی خاص یافته بود- در باره حقوق زن موضعی مساوات طلب نداشتند، و آنچه در باره نقش زنان در اجتماع مطرح می کردند، برخلاف موضع روحانیان محافظ کار، از انسجام و یکپارچگی نیز بهره چندانی نداشت.<sup>14</sup>

### فعالیت های پژوهشی سازمان

تبدیل احساسات گنگ درمورد بی عدالتی نسبت به زنان به درخواست های منسجم و مستدل برای دگرگونی نیازمند بررسی عینی و علمی مسائل و بحث و گفتگو در درون سازمان نیز بود. از همین رو، در همان حال که مراکز رفاه خانواده در سراسر کشور ایجاد گردید، مرکز پژوهش زنان سازمان نیز به وجود آمد تا وضع زنان را درطیف ها و طبقات گوناگون اجتماعی و در نقاط گوناگون کشور مورد بررسی قرار دهد و راه حل های مناسب برای رفع مشکلات موجود ارائه کند.

بیشتر بررسی هایی که در این مرکز انجام گرفت مؤید ارتباطی مستقیم، و گاه معکوس، بین وضع زنان و سطح رشد و رفاه اجتماعی بود. از جمله، این بررسی ها نشان داد که گرچه بالارفتن سطح آگاهی و گسترش حقوق زنان به افزایش نقش آنان در خانواده و جامعه به طور کلی منجر می شد، اما رشد سریع بخش های گوناگون اقتصاد کشور الزاماً وضع زنان را در کوتاه مدت بهتر نمی کرد. در واقع، دربرخی از موارد، از جمله در برخی نواحی کشاورزی مکانیزه شده، میزان مشارکت زنان در کارها و نقش آنان در امور مالی خانواده حتی کاهش نیز می یافت زیرا مردان تکنیک های تازه را می آموختند در حالی که کارهای عادی و سنتی همچنان به زنان محول می شد.

شماری از مطالعاتی که در مرکز پژوهش زنان انجام گرفت و رهنمودهایی برای سیاست های سازمان فراهم آورد در باره وضع زنان در زمینه های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بود، از جمله درباره اشتغال زنان،<sup>15</sup> حقوق و نقش زنان در جوامع عشیره ای،<sup>16</sup> چگونگی شرایط و امکانات آموزشی برای زنان،<sup>17</sup> و محتوای کتاب های درسی،<sup>18</sup> برخی دیگر از پژوهش ها و انتشارات سازمان معطوف به حقوق و وضع زنان در قالب قوانین و مقررات وقت ایران بود. برخی از این رساله ها، با صراحتی بی سابقه کاستی های این قوانین و مقررات را که حاکم بر جنبه های حساس و سنتی زندگی زنان بود، به ویژه با توجه به "اعلامیه جهانی رفع تبعیض از زن"، مورد پژوهش و بررسی قرار دادند.<sup>19</sup> با تشریح اصول و مواد مندرج در این اعلامیه که سازگار با اهداف سازمان به

نظر می‌رسید سازمان می‌توانست قاطعانه‌تر بر نواقص قوانین موجود در مورد تأمین حقوق اولیه و اساسی زنان تأکید کند و به دفاع از مواضع خود دست‌زد.

شاید مهمترین کار پژوهشی و آموزشی سازمان را بتوان "طرح سوادآموزی تابعی ساوه" دانست که با همکاری یونسکو در سال‌های 1352-1354 انجام گرفت. هدف این طرح یافتن و به کار بردن بهترین شیوه‌ها برای بالابردن نرخ باسوادی در میان زنان بود که به صورت آزمایشی در 17 روستای اطراف شهر ساوه اجرا شد. براساس این طرح، سوادآموزی تابعی از تجربه زندگی جوامع روستایی بود و به عنوان جزئی از بافتار اجتماعی، مذهبی، و اقتصادی هر جامعه مشخص روستایی تلقی می‌شد. افزون بر این، در این طرح آموزش زنان، که منحصرأ به وسیله مربیان و آموزگاران محلی عرضه می‌شد، تنها به خواندن و نوشتن محدود نبود و جنبه‌های گوناگون زندگی روستایی از جمله فعالیت‌های کشاورزی و حرفه‌ای را نیز در برمی‌گرفت. 20

### بهره جویی از اهرم‌های بین‌المللی

از جمله اهرم‌های سازمان در برابر دولت شبکه روابط آن با سازمان‌های زنان در کشورهای دیگر جهان با نظام‌های مختلف اجتماعی-سیاسی، از جمله چین، فرانسه، عراق، پاکستان و اتحاد جماهیر شوروی بود. این روابط با فراهم آوردن امکان تبادل آراء و اطلاعات و انجام بررسی‌های تطبیقی کار سازمان را در مسیر دگرگون ساختن وضع زنان در ایران تسهیل می‌کرد.

افزون بر این، سازمان زنان اندیشه‌ها و آراء پذیرفته شده بین‌المللی را در زمینه حقوق زنان، که در قطعنامه‌ها، اعلامیه‌ها و موافقت‌نامه‌های مصوب مجمع عمومی آمده بود، به عنوان یکی از حربه‌های مؤثر برای مشروعیت بخشیدن به هدف‌ها و نقطه‌نظرهای زنان ایران به کار می‌برد. همچنین کنفرانس‌ها و گردهمایی‌های بین‌المللی را نیز وسیله‌ای کارآ برای پیشبرد برنامه‌های خود می‌دانست و از راه شرکت فعال نمایندگان خود از چنین مجامعی برای طرح مسائل زنان منطقه و همچنین برای اشاعه هدف‌ها و نقطه‌نظرهای زنان ایران بهره می‌جست. فشارها و همدردی‌های بین‌المللی، می‌تواند در سیاست‌ها و خط‌مشی حکومت‌ها، به ویژه حکومت‌هایی که نگران نام و اعتبار خود در جهان‌اند، تأثیر گذارد. مقامات دولتی ایران در این دوران به چنین عواملی حساس بودند و به افکار عمومی بین‌المللی درباره وضع ایران اعتنا می‌کردند و از همین رو نسبت به گسترش روابط رهبران جنبش زنان ایران و جنبش‌های مشابه در دیگر کشورهای نظری مساعد داشتند.

در نیمه اول این دهه، به خصوص در جریان تدارکات مربوط به برگزاری سال بین‌المللی زن و اولین کنفرانس جهانی زن که در سال 1975 در مکزیک برگزار شد، سازمان زنان ایران موفق شد که رشته‌های ارتباطی منظم و گسترده‌ای در سطح جهانی با مراکز و سازمان‌های مشابه برقرار سازد و براعتبار و نفوذ سازمان در مجامع بین‌المللی بیفزاید. متقابلاً اعتبار و مشروعیت سازمان نمایندگان آن در صحنه بین‌المللی برای تقویت پایگاه داخلی سازمان و جلب پشتیبانی تصمیم‌گیران از اهداف و برنامه‌های آن به کار برده شد.

در جریان فعالیت های مربوط به سال جهانی زن سازمان موفق شد با جلب کمک دولت ایران از یک سو، و باتکیه بر شبکه وسیع و متشکل ملی خود از سوی دیگر، زمینه مناسبی را برای تأسیس دومرکز مهم بین المللی تحقیقات در ایران درباره نقش زن فراهم آورد. به این ترتیب، «مرکز منطقه ای پژوهش و توسعه آسیا و اقیانوس آرام» (ESCAP) در سال 1354 در تهران آغاز به کار کرد. «مرکز تحقیقات زن و توسعه سازمان ملل» (and Pacific Center for Women and Development Asian)، که برنامه ریزی مقدماتی آن به پایان رسیده بود، قرار بود در سال 1358 در تهران تأسیس شود. همچنین مجمع عمومی سازمان ملل متحد تصویب کرده بود که دومین کنفرانس بین المللی زن در سال 1380 در تهران برگزار گردد. 21 این کنفرانس بعداً در شهر کپنهاگ دانمارک تشکیل شد. طبیعی است که اگر انقلاب باعث حذف این برنامه ها نشده بود تهران می توانست در دهه 1360 یکی از مراکز مهم فعالیت بین المللی در زمینه نقش زن شود.

قطعه نامه نهائی "برنامه جهانی کار" که در سال 1354 به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسید بسیاری از ایده هایی را دربر می گرفت که ابتدا در ایران مطرح و آزموده شده بودند و بر مفاهیم زیر قرار داشتند. نخست این که صرف نظر از اختلاف های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی اعضای جامعه بین المللی، در زمینه وضع و موقع زنان شباهت های بسیاری را در این جوامع می توان یافت. دیگر این که بدون تغییر اساسی در شرایط زندگی زنان در جوامع در حال توسعه نمی توان آن چنان که باید به کار توسعه اجتماعی و اقتصادی در این جوامع پرداخت. سرانجام این که مشارکت کامل زنان در زندگی اجتماعی نیازمند تعهد بنیادی دولت ها در زمینه ارائه برنامه ها برای دگرگون کردن وضع زنان و نظارت پیگیر بر اجرای آن هاست.

### دستاوردهای عمده سازمان زنان

در طی دوازده سال فعالیت روزافزون و پی گیر، سازمان زنان ایران به شبکه ای مرکب از 400 شعبه، 94 مرکز و 55 جمعیت وابسته، از آن جمله انجمن های اقلیت های مذهبی و انجمن های حرفه ای و گروه های صنفی ذینفع گسترش یافت. دستاوردهای سازمان را در این سال ها، که با وجود همه موانع و مشکلات و مخالفت ها حاصل شده بود، اندک نمی توان شمرد. بی تردید بخشی بزرگ از این دستاوردها ثمره تلاش زنان مبارز کشور در طول تاریخ معاصر ایران بود. فعالیت ها و برنامه های سازمان زنان ایران، در تأمین حقوق اساسی زنان و در گسترش و تثبیت روند مشارکت آنان در عرصه زندگی اقتصادی و اجتماعی کشور همواره با الهام از این واقعیت و در جهت انسجام بخشیدن و اجرای آن شکل گرفت و انجام شد:

- تصویب قانون حمایت خانواده و آئین نامه های اجرایی این قانون حقوق تازه و بی سابقه ای را در زمینه ازدواج، طلاق، سرپرستی اطفال و مانند آن ها برای زنان به وجود آورد؛ 22

- در نیمه نخستین دهه 1350 شمار دختران دانش آموز از حدود 800000 به دو برابر افزایش یافت و شمار دخترانی که در آموزشگاه های حرفه ای درس می خواندند ده برابر و تعداد داوطلبان تحصیلات دانشگاهی هفت برابر شد؛



- در سال 1357 حدود 33 درصد دانشجویان دانشگاه های ایران را زنان تشکیل می دادند. 23 برخی از این زنان در رشته هایی غیر از رشته های سنتی زنان به تحصیل مشغول بودند. از طریق یک سیستم سهمیه بندی، که به دختران داوطلب تحصیل در رشته های فنی امتیاز بیشتری می داد، راه های بیشتری برای تشویق این گروه از زنان فراهم شد. در همین سال شمار زنانی که در آزمون ورودی دانشکده پزشکی شرکت کرده بودند بیش از مردان بود؛ 24

- سه سال پژوهش، آموزش تجربی، و بحث و گفتگو میان اعضای سازمان زنان ایران و هیئت های علمی دانشکده های دانشگاه تهران و دانشگاه ملی، به تکمیل طرح تدریس کلاس های "مطالعات زنان" (Women's Studies) در دانشگاه های تهران، پهلوی (شیراز) و ملی انجامید؛

- در زمینه اشتغال، در کارهای نیمه تخصصی برای زنان امکانات آموزشی تازه ای فراهم شد. به منظور حذف تبعیض و تضمین پرداخت حقوق مساوی در قبال کار مساوی، کلیه قوانین و مقررات مربوط مورد تجدید نظر قرار گرفت. با تصویب هیئت وزیران و تأمین بودجه لازم، مهدهای کودک ایجاد شد و قوانینی در مورد کار نیمه وقت زنان و افزایش دوران مرخصی ایام بارداری با حفظ کلیه مزایا، به حد اکثر سه ماه قبل و چهار ماه پس از وضع حمل، به تصویب رسید. این گونه قوانین و مقررات عاملی مؤثر در افزایش نرخ اشتغال زنان بود. همچنین برای حذف تبعیض های موجود در زمینه مسکن، وام، و مزایای شغلی دیگر مقررات تازه ای ایجاد شد؛

- در سال 1356، یعنی در آستانه انقلاب، حدود 2 میلیون نفر از نیروی کار ایران را زنان تشکیل می دادند و از میان آنان 190 هزار نفر در زمینه های دانشگاهی و تخصصی آموزش دیده بودند؛

- در همین سال بیش از 146 هزار نفر از کارمندان دولت زن بودند که از میان آنان 1666 نفر سمت های مدیریت داشتند. شمار استادان زن دانشگاه بیش از 1800 نفر بود. زنان در ارتش، و نیروهای پلیس پذیرفته شده بودند و به عنوان قاضی، خلبان و مهندس کار می کردند. رشته الهیات تنها رشته دانشگاهی بود که زنان در آن راه نداشتند؛

- در سال 1356، در نتیجه تلاش گسترده ای که توسط گروه های متشکل زنان برای تشویق زنان به مشارکت در فعالیت های سیاسی و انتخاباتی صورت گرفت، 333 نفر به عضویت شوراهای محلی انتخاب شدند. در همین سال بیست و دو زن به مجلس شورای ملی و دو زن به سنا راه یافتند. یک وزیر، سه معاون وزیر، یک فرماندار، یک سفیر و پنج شهردار زن نیز در اداره امور کشور مشارکت داشتند.

با این همه، مهم ترین دستاورد جنبش زنان را باید طرح و تصویب "برنامه ملی کار" دانست. پس از تصویب "برنامه جهانی کار"، در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، که در تهیه و تدوین آن ایران نقشی محوری ایفا کرده بود، سازمان زنان ایران نیز به تهیه مقدمات تنظیم و اجرای برنامه جامعی برای تأمین مشارکت کامل زنان در همه عرصه های زندگی اجتماعی کشور پرداخت. در واقع، سازمان ملل متحد با تأیید "برنامه جهانی کار" اعضای خود را به تلاش برای تحقق بخشیدن

به اهداف دهه زن (1975-1985) فراخوانده بود. سازمان زنان ایران از این دعوت بین المللی بهره جست تا دولت را به تخصیص منابع لازم برای بهتر کردن وضع زنان در همه زمینه ها وادار سازد. اما، تحوّل واقعی در این زمینه مستلزم اصلاحات اساسی در نهادهای زیربنایی جامعه بود که بدون توافقی روشن بر سر اولویت ها، ارزش ها و نیازهای زنان و پیشاز تعیین منابع لازم برای تأمین آن ها و نیز بدون مشارکت نهادها و سازمان های دولتی در حل مسائل و اجرای برنامه ها، میسر نمی شد. از همین رو، در سال های 1355 و 1356 شعبه های محلی سازمان در سراسر کشور با برگزاری بیش از هفتصد سمینار و گردهمایی غیررسمی امکان بحث و گفتگوی گستردهای را در باره این مسائل برای زنان شرکت کننده فراهم آوردند.

مرحله بعدی وارد کردن دولت در جریان برنامه ریزی طرح بود تا نه تنها منابع اطلاعاتی و آماری بلکه نهادها و ساخت های اجرایی آن نیز در پشتیبانی از اهداف سازمان بسیج شوند. در نتیجه، براساس درخواست و پیگیری سازمان زنان و جلب همکاری عوامل موافق در داخل و خارج دولت، یک شورایی همکار با عضویت هشت تن از وزرا، مدیران سازمان ملی رادیو و تلویزیون ایران، سازمان امور استخدامی کشور، کمیته ملی پیکار با بیسوادی، و سازمان زنان ایران برای نیل به این هدف تشکیل شد. همزمان، کمیته مخصوص تهیه سیاست ها و برنامه های برنامه ششم عمرانی کشور و نیز شورای استانداران پذیرفتند که جلسات ویژه ای را به بحث در باره "برنامه ملی کار" تخصیص دهند. طرح مقدماتی که، براساس پیشنهادهای رسیده، در سازمان زنان تنظیم شد، نخست برای بررسی و تصویب در دستورکار شوراهای شعبه های سازمان زنان در شهرها و روستاهای کشور و سپس انجمن های محلی قرار گرفت. طرح نهایی، که در برخی زمینه ها محتاط تر از طرح نخست بود اما امکانات اجرایی بی نهایت مهم را در برمی گرفت، پس از تأیید از سوی کنگره ملی زنان در تهران که با شرکت 10000 نماینده تشکیل شده بود در خرداد 1357 به تصویب هیئت وزیران رسید. "برنامه ملی کار" نه تنها شامل اهداف و رهنمودهای کلی در زمینه بهبود وضع زنان در جامعه بود، بلکه ابزار و مکانیزم های لازم برای اجرا، ارزیابی و کنترل برنامه ها را نیز تعیین می کرد. تحرّکی که در نتیجه تماس ها، بحث ها و مشورت های گسترده میان گروهی وسیع از زنان، و نهادهای گوناگون دولتی و غیردولتی به وجود آمده بود اهداف زنان را یکبار به سطح اهداف ملی ارتقاء داد.

### نتیجه گیری: تداوم جنبش زنان

انقلاب اسلامی بسیاری از دستاوردهای زنان را که طی سال ها تلاش حاصل شده بود از میان برد. بار دیگر ایران به دورانی بازگشت که در آن زنان، به عنوان شهروندانی نابرابر با مردان، از بسیاری از آزادی ها و حقوق انسانی خود محروم بودند. اما واقعیت این است که گرچه با انقلاب اسلامی نهضت زنان ایران به عقب رانده شد، از حرکت تاریخی خود باز نایستاد. تحمیل دوباره محرومیت های سنتی نه تنها زنان ایران را از ادامه راهی که یک سده پیش آغاز کردند منصرف نساخت، بلکه به جنبش آنان شوری تازه بخشید.

در سده ای که از آغاز نهضت زنان ایران برای احقاق حقوق انسانی و رسیدن به برابری های سیاسی و مدنی آن ها با مردان می گذرد، چگونگی حرکت زنان ایران، کندي و شتاب و شکست و موفقیت آن، پیوندی مستقیم به نظام ارزشی و قدرت سیاسی نظام حاکم داشته و، درهرحال، همواره با گرایش های قشری و سنت گرا در اصطکاک بوده است. تجربیات و دست آوردهای رهبران نهضت در دهه های اول قرن بیستم راه گشای نسل های آینده شد و تلاش های اولیه در زمینه آموزش و سپس گرفتن حق رأی زمینه را برای گسترش فعالیت ها در دهه های بعد فراهم کرد. از همین رو پیروزی های سازمان زنان ایران را باید پیامد و محصول همان نهضت دانست که در دهه های قبل از ایجاد این سازمان آغازگردید، هرسال نضج بیشتری گرفت و پیروان بیشتری را به خود جذب کرد. به سخن دیگر، با بررسی تلاش یک قرنی زنان ایران و فراز و نشیب های آن می توان به فرض های زیر رسید:

نخست این که همه دستاوردهای زنان ایران در قرن گذشته -دستاوردهایی که آنان را از شهروندان نامرئی به شرکت کنندگان مؤثر عرصه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور رساند- بیشتر از هرچیز مدیون همت و تلاش پیوسته خود آنان بوده است. دوم آن که بدون پشتیبانی یک نظام سیاسی مقتدر، اما پیشرو و تجددخواه، گسترش تاریخی آزادی ها و حقوق زنان در دو دهه 1340 و 1350 در جامعه ای محافظه کار و مردسالار امکان پذیر نمی شد. چنین پشتیبانی به ویژه برای اصلاح قوانین زن ستیز و تدوین مقررات پیشرفته در زمینه این حقوق و آزادی ها عاملی ضروری و تاریخی بود. سازمان زنان توانست با بهره جویی از اهداف و برنامه های تجددگرای نظام حاکم در زمینه های اجتماعی و اقتصادی تصمیم گیران این نظام را، علی رغم گرایش های مردسالار در میان آنان، به پشتیبانی از بخشی بزرگ از خواست های خود فراخواند. سوم آن که زنان ایران حقوق خود را علی رغم خواست و اراده رهبران بنیادگرای محافظه کار به دست آوردند. به این ترتیب که از یک سو ارزش ها و مفاهیم بیگانه با اسلام سنتی را به تدریج بخشی از گفتمان حقوق زن در جامعه ایران کردند و از سوی دیگر کوشیدند که این ارزش ها و مفاهیم را با احکام اصیل اسلامی سازگار سازند. تنها از این راه بود که پیشروان جنبش زنان درایران می توانستند هم اهداف خود را برای توده های مذهبی درروستاها و شهرهای کوچک توضیح کنند و هم همراهی و پشتیبانی حداقل بخشی از نظام سیاسی حاکم را به دست آورند. و سرانجام این که آگاهی انسان ها بر حقوقشان خود زاینده شرایط تاریخی نوین و بازناگشتنی است. مقاومتی که زنان ایران در برابر احکام غیر انسانی و مقررات محدود کننده بنیادگرایان و قشربون اسلامی در کشور از خود نشان داده اند و همین طور عقب نشینی های ادواری رژیم در برابر این مقاومت ها هردو شاهدهی بر درستی این فرض ها است.

#### پانویس ها:

1. در این باره ن. ک. به:

Women In the Mangol Bayat Philip, "Women and Revolution in Iran, 1905-1911," in .PP. 297-298 ,Muslim World, Lois Beck and Nikki Keddie, eds., Cambridge, 1978

2. برای اطلاعات بیشتر در این مورد ن. ک. به:

Iranian Constitutional Janet Afary, "Grassroots Democracy and Social Democracy in of Michigan, 1991, Vol. 2, pp. Revolution, 1191-6091," Ph. D. dissertation, University .195-240

3. ن. ک. به:

F.R. C. Bagley, New Badr al-Muluk Bamdad, From Darkness Into Light, ed. and tr. by .York, Exposition Press, 1977, P. 100

4. ن. ک. به:

Overview," in Women and Guity Nashat, "Women in Pre-Revolutionary Iran: A Historical .P.29 ,Revolution in Iran, Guity Nashat, ed., Westview, 1983

5. ن. ک. به:

Middle East ,.Ruth Frances Woodsmall, Women and The New East, Washington, D. C .Institute, 1960, P. 74

6. مصاحبه با فرنگیس یگانگی (نوامبر 1983) و مهرانگیز دولتشاهی (مه 1984)، پروژه تاریخ شفاهی ایران، بنیاد مطالعات ایران، واشنگتن.

7. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی در ایران، بی مؤلف، بی تاریخ، بی ناشر، صص 297-296.

8. همان، ص 184.

9. ن. ک. به:

prerevolutionary' Women's ' Mahnaz Afkhami, "Iran: A Future in the past - The Women's Movement Anthology, Movement," in Sisterhood is Global; The International .P.334 ,ed., Robin Morgan, Garden City, N. Y., 1984

10. در طول فعالیت سازمان زنان، دکتر مهري راسخ، از جامعه بهائیان ایران، و شمسي حکمت، از جامعه فرهنگیان يهودي، از اعضاي شوراي مركزي آن بودند. فرنگيس شاهرخ (يگانگي) از فمينيست هاي زردشتمتي نيز نخست در سمت دبیر و سپس معاون دبیر کل از جمله اعضاي فعال سازمان بود.
11. سازمان زنان ایران، کارنامه سازمان زنان ایران، تهران، 2536، صص 13-14.
12. سازمان زنان ایران، کنگره بزرگداشت چهلمین سالروز آزادي اجتماعي زنان، سخنراني افتتاحيه، تهران، 1353، ص 11.
13. در بسياري از موارد، به ویژه در مورد تدوين قانون حمايت خانواده، از آیات عظام ابوالقاسم خويي و کاظم شريعتمداري نظرخواهي مي شد.
14. ن. ک. به: علي شريعتي، فاطمه فاطمه است، تهران، بي ناشر، بي تاريخ، ص 64.
15. سيروس الهي، مطالعه تطبيقي وضع اقتصادي-اجتماعي زنان شاغل در شهرهاي تهران، قزوین و کاشان، تهران، سازمان زنان ایران، 2536؛ اشتغال زنان در موضع هاي تصميم گيري در بخش هاي خصوصي و دولتي، تهران، سازمان زنان ایران، 1354.
16. سکندر امان اللهی بهاروند، منزلت زن در اجتماع عشائري (طايفه دره شوري - ايل قشقايي)، تهران، سازمان زنان ایران، 1354.
17. پروين شهلاپور، جمعيت، آموزش و اشتغال زنان، تهران، سازمان زنان ایران، 2537؛ جمال عابدي، سهم زنان در آموزش و پرورش، تهران، سازمان زنان ایران، 1357.
18. نیک چهره محسنی، فریدون ثناگوراد، گزارش تحقيق دربارهي تصويرزن در کتب درسي دورهي ابتدائي، تهران، سازمان زنان ایران، 2535. بر پایه يافته هاي اين بررسي تصاویرزن ومرد درمتون درسي ابتدائي برنقش محدود وسنتي زنان درجامعه مهر تأيید مي گذاشت. حتی در مورد نقش زن در درون خانه نيز اين تصاویر زنان را بیشتر درحال پرستاري از فرزندان يا انجام ظايف عادي و روزمره خانه نشان مي داد و اشاره اي به نقشي که زنان مي توانند درزمينه هاي برنامه ريزي و تصميم گيري انجام دهند نمي کرد.
19. براي آگاهي از اين گونه آثار ن. ک. به: حقوق زن در ایران (1346-1357): بررسي هاي حقوقي و تطبيقي و متون قوانين، به کوشش مهناز افخمي، بتزدا، بنياد مطالعات ایران، 1373.
20. پرويز همایون پور، سوادآموزي تابعي، تهران، سازمان زنان ایران، 1353.
21. براي آگاهي از متن قطعنامه ن. ک. به:

Center For Women United Nations, APCWD 9/BP, Background Paper: Asian and Pacific (December 1976) and and Development; U.N., General Assembly, Resolution 31/135 (16 May 1976 U.N., Economic and Social Council, Resolution E/1998 (LX), 12

22. برای متن این قانون ن. ک. به: حقوق زن در ایران، صص 351-358. در باره مسائل مربوط به طلاق و ازدواج در این دوره ن. ک. به: بررسی مسائل و مشکلات خانواده، تهران، سازمان زنان ایران، 2537؛ بررسی آماری ازدواج و طلاق در ایران، تهران، انتشارات سازمان زنان ایران، 1352.

23. ن. ک. به بانک مرکزی ایران، گزارش اقتصادی، تهران، 1356.

24. گزارش وزارت علوم و آموزش عالی، تهران، 1356.

## امنیت قضایی زنان در ایران

### مهرانگیز کار

فلسفه ی قانونگذاری ایجاد امنیت قضایی برای آحاد مردم است به نحوی که افراد جامعه نتوانند به اتکاء جنسیت، نژاد، دین و رنگ خود با دیگران زورمدارانه رفتارکنند. حریم امنیت قضایی را قانون تعیین می کند و دستگاه قضایی نگاهبان این حریم است.

در اوضاع و احوال کنونی، قوانین کشور ایران امنیت قضایی زنان را تضمین نمی کند و در نتیجه دستگاه قضایی نمی تواند پاسدار حقوق انسانی آنان باشد. به دیگر سخن، قانونگذاری در ایران مبنای جنسیتی دارد و نابرابری زن و مرد به نام یک اصل پذیرفته شده صورت قانونی به خودگرفته است. درچنین فضایی، امنیت فردی و اجتماعی زنان در موارد مهم و حسّاس به حکم قانون سلب می شود وقاضی، هر قدر عادل و طرفدار برابری، نمی تواند حریم قضایی زنان را درخور موقعیت انسانی آنان از خطر تجاوز و تعرض مصون نگاه دارد. زیرا قانون برخلاف فلسفه ی وجودی خود، بر نابرابری افراد دو جنس صحّه گذاشته و ازمجریان نیز خواسته است تا حافظ و نگاهبان این نابرابری باشند و دو جنس را دو گونه بنگرند. انشاء آراء دوگانه در موارد مشابه نسبت به زنان و مردان، حاصل کار دادگاه هایی است که در حال حاضر بر پایه قوانین و مقررات حاکم به دعاوی مطروحه رسیدگی می کنند.

از آنجا که زن و مرد از نگاه قانونگذار ایرانی دو گونه انسان شناخته شده اند، شگفتی آور نیست که اعلام هر نوع اعتراض نسبت به وضع موجود و نابرابری های جنسیتی در ایران امروز تحمل نمی شود و شخص معترض به داشتن افکار غربی و فمینیستی که علامتی است از تهاجم

فرهنگ غربی مورد سرزنش و تحقیر قرار می‌گیرد و چه بسا برکرسی اتهام می‌نشیند. باین درجه از حساسیت، زنان ایران همواره ناخرسندی خود را از قوانین اعلام کرده و از کارگزاران سیاسی کشور خواسته‌اند تا ضرورت بازنگری در همه قوانین را برای ایجاد امنیت قضایی در زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی زنان درک کنند و به آن تن در دهند.

در این نوشته به نمونه‌هایی از نبود امنیت قضایی که مبنای جنسیتی دارد اشاره می‌شود با این توضیح که اولاً نوشته حاضر همه نمونه‌ها را در بر نمی‌گیرد و ثانیاً زنان ایران علی‌رغم ستمی که در جریان قانونگذاری نسبت به آنها روا داشته‌اند، در زندگی خانگی از اقتدار و نفوذ زایدالوصفی بهره‌مندند و در عرصه اجتماع هم نقش‌های تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌کنند. به عبارت دیگر، جامعه ایران از قوانینی که بر روابط زن و مرد حاکم شده است پیش‌تر است و قوانین کنونی نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای زنان در جامعه‌ای باشد که چند دهه است در کنار مردان به آموزش و اشتغال آموخته شده و خو کرده‌اند. قوانین کنونی را، به علت ناهماهنگی با ساختار فرهنگی جامعه، به ناچار باید دگرگون کرد. نمونه‌هایی که در این نوشته آورده شده به خوبی نشان می‌دهد در جامعه‌ای با این ویژگی‌های قانونی، اصل برائت در زندگی زنان شکسته شده است.

### 1. محرومیت دختران خردسال از امنیت قضایی

به موجب ماده 49 قانون مجازات اسلامی مصوب 1370: «اطفال در صورت ارتکاب جرم مبری از مسئولیت کیفری هستند و تربیت آنان با نظردادگاه به عهده سرپرست اطفال و عندالافتضاء قانون اصلاح و تربیت اطفال می‌باشد.» این ماده قانونی در شکل ظاهری عادلانه و عقلایی است. اما همین که شکافته می‌شود، از درون الفاظ آن، نگاه تبعیض‌آمیز قانونگذار، خود را آشکار می‌سازد. زیرا تبصره 1 ذیل همین ماده قانونی تعریفی از طفل ارائه می‌دهد که چنین است: «منظور از طفل کسی است که به حد بلوغ شرعی نرسیده باشد» و تبصره 1 ذیل ماده 1210 قانون مدنی تذکر می‌دهد «سن بلوغ در پسر پانزده سال تمام قمری و در دختر نه سال تمام قمری است.» بنابراین چنانچه یک دختر 9 ساله به سال قمری مرتکب جرم بشود، او را مانند یک فرد بزرگسال مسئول می‌شناسند و محاکمه می‌کنند. به سخن دیگر، دخترچه‌های نه ساله (به سال قمری) در قلمرو مسئولیت کیفری قرار می‌گیرند که ظالمانه است. چنانچه این نکته را نیز بیفزائیم که در سازمان قضایی امروز ایران اصل مهم تخصّص به فراموشی سپرده شده و دادگاه‌های عمومی به تمام دعاوی حقوقی، جزایی و خانوادگی رسیدگی می‌کنند، دیگر جایگاه قانونی برای تأسیس دادگاه‌های ویژه رسیدگی به جرایم اطفال متصور نیست. گو اینکه اساساً در اوضاع و احوالی که یک دخترچه از نگاه قانونگذار فردی مسئول و بزرگسال شناخته می‌شود، نحوه محاکمه او جای بحث باقی نمی‌گذارد و تأسیس دادگاه‌های اطفال فلسفه‌ی وجودی خود را از دست می‌دهد.

دختر بچه‌ها حتی زیر سن 9 سالگی ممکن است حسب اراده و سلیقه پدر یا جد پدری یا قائم مقام آنها شوهر کنند. زیرا درست است که ماده 1041 قانون مدنی تصریح دارد که: «نکاح قبل از

بلوغ ممنوع است». اما، از طرف دیگر تبصره ذیل همین ماده قانونی اعلام می کند که: «عقد نکاح قبل از بلوغ با اجازه ولی و به شرط رعایت مصلحت مولی علیه صحیح می باشد». منظور از ولی در تبصره مزبور پدر و جد پدری است و در مواردی که آنها در قید حیات نباشند چنانچه ثالثی را به عنوان سرپرست و وصی بر صغیر گماشته باشند، این ثالث می تواند عقد نکاح قبل از بلوغ را اجازه بدهد. بنابراین برپایه مفاد ماده 1041 قانون مدنی و تبصره ذیل آن ولی می تواند به اراده و اختیار خود برای دختران از بدو تولد تا سن 9 سالگی (به سال قمری) و برای پسران از بدو تولد تا سن 15 سالگی (به سال قمری) همسر اختیار کند. هرچند ساختار فرهنگی و اجتماعی ایران امروز این چنین قوانین ظالمانه ای را برنمی تابد و به آن اعتنا نمی کند، اما وجود این مواد قانونی به تنهایی مایه شرمساری ملت است که می خواهد و شایسته آن است که در جامعه بین المللی قرن بیست و یکم میلادی حضوری درخشان داشته باشد.

چنانچه گذشت، ولایت پدر و جد پدری، یا قائم مقام آنها، بر فرزندان پسر درمرز 15 سالگی و در فرزندان دختر در مرز 9 سالگی پایان می یابد و الفاظ مواد قانونی مورد بحث ناظر بر آن است که دختر پس از وصول به بلوغ شرعی (یعنی در 9 سالگی به سال قمری) از این ولایت رها می شود. اما ماده 1043 قانون مدنی به ولایت پدر بفرزند دختر تداوم می بخشد و دستور می دهد که: «نکاح دختر باکره اگرچه به سن بلوغ رسیده باشد موقوف به اجازه پدر یا جد پدری او است و هرگاه . . .» به خوبی پیداست که قانونگذار ایرانی صف مردان و زنان را یکسره از یکدیگر جدا ساخته و از دختران، مادامی که باکره اند، آزادی انتخاب شوهر را سلب کرده است.

## 2. ناامنی قضایی زنان در زندگی زناشویی

به موجب ماده 114 قانون مدنی «زن باید در منزلی که شوهر تعیین می کند سکنی نماید مگر آنکه اختیار تعیین منزل به زن داده شده باشد». این تکلیف را تمکین عام می گویند و چنانچه زن از تن دادن به آن امتناع کند ناشزه شناخته می شود و در نتیجه به خاطر سرکشگی و بی اعتنائی نسبت به فرامین شوهر نفقه به او تعلق نمی گیرد. اما زن تکلیف دیگری هم به عهده دارد که به تمکین خاص تعبیر می شود و ماده 1108 قانون مدنی راجع به آن است: «هرگاه زن بدون مانع مشروع از ادای وظایف زوجیت امتناع کند مستحق نفقه نخواهد بود.» برخی از مفسرین در تعریف عذر شرعی به عادت زنانگی، روزه بودن و غیره که در فقه آمده است اشاره می کنند. اما قانون مدنی به تعریف عذر شرعی نپرداخته و گویا آنرا موقوف به استفاده از فتاوی مراجع و سلیقه قاضی کرده است. باکمال تأسف باید گفت در اغلب موارد فتاوی مراجع در خصوص موضوع و تعریفی که آنها از عذر شرعی ارائه می دهند چنان بیرحمانه است که نویسندگان از نقل آن فتاوی معذور است. اما، قانون مدنی ایران با آنکه از تعریف عذر شرعی طفره رفته است، در یک مورد به زن حق داده تا از برقراری رابطه جنسی با شوهر خودداری کند بی آنکه ناشزه تلقی شود و حق مطالبه نفقه را از دست بدهد. ماده 1127 قانون مدنی ناظر بر این مورد است: «هرگاه شوهر بعد از عقد مبتلا به یکی از امراض مقاربتی گردد زن حق خواهد داشت که از نزدیکی با او امتناع نماید و امتناع به علت مزبور مانع حق نفقه نخواهد بود.»



بنابراین قانونگذار ایرانی، بی اعتنا به تمایلات و خواست های جنسی زن در زندگی زناشویی، فقط به تمایلات مرد در بستر زناشویی بها داده است. از نگاه قانونگذار زن همواره برای تأمین این خواسته باید مهیا باشد. در نتیجه، در هیچ شرایطی، برخورد جنسی شوهر با زن به هر نحو شیوه ای که باشد مصداق جرم تجاوز را پیدا نمی کند. صدور حکم تمکین علیه زنانی که خانه شوهر را ترک می گویند نمونه آشکاری است از تفکر حاکم بر قانونگذاری ایران و حکایتی است دلخراش از این واقعیت تلخ که زن در زندگی زناشویی امنیت قضایی ندارد. یکی از نتایج الزام زن به تمکین از شوهر، قیدی است که قانونگذار برای خروج زنان شوهردار از کشور ایجاد کرده است و به موجب آن زن بدون اجازه رسمی شوهر نمی تواند به خارج از کشور سفر کند. به سخن دیگر زنان شوهر دار محکوم به اقامت اجباری در محل مورد نظر شوهر خود هستند. نتیجه تلخ دیگری که از اصل تمکین ناشی می شود این است که شوهر برای سلب حق اشتغال زن دارای اختیار قانونی است. ماده 1117 قانون مدنی به این اختیار مردانه توجه داده است: «شوهر می تواند زن خود را از حرفه یا صنعتی که منافعی مصالح خانوادگی یا حیثیات خود یا زن باشد منع کند.» "مصالح خانواده" و "حیثیات" زن یا مرد مفاهیم کش داری است که برحسب نگرش و جهان بینی قاضی تعریف می شود و در نتیجه این ماده قانونی به تنهایی امنیت قضایی زن را در زندگی شغلی و حرفه ای از او سلب می کند.

حق مطلق طلاق با مرد است. به موجب ماده 1133 قانون مدنی «مرد می تواند هر وقت که بخواهد زن خود را طلاق دهد.» اما به موجب ماده 1130 قانون مدنی طلاق حسب تقاضای زن مستلزم اثبات دلایلی است که زن باید در دادگاه مطرح کند: «در صورتی که دوام زوجیت موجب عسر و حرج زوج باشد، وی می تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق کند، چنانچه عسر و حرج مذکور در محکمه ثابت شود، دادگاه می تواند زوج را اجبار به طلاق نماید و در صورتی که اجبار میسر نباشد زوج به اذن حاکم شرع طلاق داده می شود.» الفاظ ماده 1130 قانون مدنی به خوبی نشان می دهد که هرگاه زن خواهان طلاق باشد با مشکلات و موانع قضایی فراوانی مواجه می شود. اثبات عسر و حرج - به معنای آن که زن در منتهای مشقت در زندگی زناشویی قرار گیرد به اندازه ای که جان یا شرافت او در مخاطره جدی قرار گیرد و جز طلاق راه حل دیگری نداشته باشد- به آسانی میسر نیست. از همین رو، قاضی متناسب با جهان بینی خود اعلام رای می کند. به همین دلیل است که، در مواردی نادر، قضات روشن بین، کمترین اهانت لفظی را که شوهر نسبت به زن مرتکب شده باشد نشانه بارز عسر و حرج تلقی می کنند و حکم بر جدایی زوجین می دهند. اما در اغلب موارد، قضاتی که ذهنیتی زن ستیز دارند، با توجیه رفتار خشونت آمیز شوهر، خواست زن را مردود تشخیص می دهند. از این رو، در ایران امروز گاه زنان متقاضی طلاق سال ها پشت در دادگاه انتظار می کشند و سرانجام دست خالی باز می گردند.

زن در زندگی زناشویی از نظر مالی شریک شوهر شناخته نمی شود. او از حق مطالبه نفقه و مهریه برخوردار است. اما از آنچه شوهر در طول زندگی زناشویی به دست می آورد سهمی ندارد. در صورت وقوع طلاق حسب خواست شوهر، زن می تواند مهریه و نفقه ایام عدّه (سه ماه و ده روز) خود را دریافت دارد. هم چنین در شرایط خاصی می تواند حق الزحمه کارهایی را که در

طول زندگی مشترک انجام داده است مطالبه کند. اما هیچ یک از این حقوق مالی به زن امنیت قضایی مورد نیاز او را نمی دهد. زیرا در شرایطی که حق مطلق طلاق با شوهر است، مرد می تواند آنقدر زن را تحت فشارهای جسمی و روانی قرار دهد تا زن، به قصد رهایی، با بذل همه حقوق مالی خود، رضایت شوهر را برای طلاق توافقی جلب کند. بنابراین حقوق مالی زن در صورت بروز اختلاف تبدیل به ابزاری می شود که زن از آن فقط برای رهایی بهره می برد. در نتیجه، باید امنیت قضایی زن در زندگی زناشویی را از حیث مالی مخدوش دانست.

زن پس از طلاق می تواند فرزند پسر خود را تا 2 سالگی و فرزند دختر خود را تا 7 سالگی در حضانت خود داشته باشد. چنانچه زن ازدواج کند این حق هم از او سلب می شود. به این ترتیب، قوانین ایران مادران را به سهولت از لذت همزیستی با فرزندان خود محروم کرده است. همچنین، مادر بفرزندان خود حق ولایت ندارد. در قوانین امروزی ایران پدر و جد پدری، که عنوان پرطمطراق "ولی قهری" را دارند و هم ردیف یکدیگر هستند، می توانند هریک به طور مستقل حق ولایت را بفرزند یا نوه خود اعمال کنند. آنها را در هیچ شرایطی نمی توان عزل کرد. حتی هنگامی که ولی قهری در اموال طفل مرتکب خیانت شود یا، برای مثال، به علت کهولت قادر به اداره امور مالی طفل نباشد، نمی توان او را عزل کرد. در چنین مواردی، دادگاه فردی را به عنوان امین تعیین می کند تا او به اتفاق ولی قهری امور مالی طفل را سر و سامان دهد.

زنان ایرانی در زندگی زناشویی از امنیت عاطفی نیز برخوردار نیستند. در قانونمدنی ایران مجوز چند همسری برای مردان وجود دارد. گرچه مفسران به اصرار تأکید می کنند که مرد باید بتواند عدالت را در رفتار با همسران متعدد خود اعمال کند، اما ضمانت اجرایی برای اعمال این عدالت متصور نیست و به هر حال وجود جواز قانونی برای چند همسری مردان امنیت عاطفی را از زنان ایران سلب کرده است. حتی در نمونه هایی از زندگی زناشویی که شوهر تا پایان عمر هم به زن دیگری جز همسر یگانه خود نگاه نمی کند، زنان زیر بار سنگین این جواز قانونی همواره با احساس نا امنی، حقارت و کمتری به سر می برند.

به این ترتیب، در کشوری که شعارهایی از قبیل «بهشت زیر پای مادران است» و «مادر با یک دست گهواره و با یک دست دنیا را تکان می دهد» آسان به زبان و قلم می آید، مادر فاقد حداقل حقوق است گویی واضعان قانون عنایتی به این شعارها نداشته اند.

### 3. فقدان امنیت جانی برای زنان

قوانین ایران رفتار خشونت آمیز نسبت به زنان را تشویق می کند. مواد 205 و 209 قانون مجازات اسلامی مصوب 1370 شمسی نمونه بارزی از این قوانین است. ماده 205 اعلام می کند که: «قتل عمد موجب قصاص است.» اما مطابق ماده 209 «هرگاه مرد مسلمانی عمداً زن مسلمانی را بکشد محکوم به قصاص است لیکن باید ولی زن قبل از قصاص قاتل نصف دیه مرد را به او بپردازد.» در تکمیل این مواد، ماده 300 قانون مجازات اسلامی صراحت دارد که «دیه قتل زن مسلمان خواه عمده غیر عمده نصف دیه مرد مسلمان است.» بنابراین اولیاء دم (صاحبان

خون) زنی که به قتل رسیده است، در صورتی می‌تواند خونخواهی کند و قصاص قاتل را بخواهند که توانایی پرداخت نصف دیه یک انسان کامل یعنی نصف دیه یک مرد را داشته باشند. در غیر این صورت قاتل قصاص نمی‌شود. به موجب ماده 213 همان قانون: «در هر مورد که باید مقداری از دیه را به قاتل بدهند و قصاص کنند باید پرداخت دیه قبل از قصاص باشد.» آیا این گونه قانون‌گذاری نموداری از تجویز خشونت نسبت به زن بر پایه قوانین موضوعه نیست؟ آیا اصل برائت در زندگی زنان ایرانی با وجود این قوانین لازمالاجرا معنای خود را از دست نمی‌دهد؟

قانونگذار ایرانی حتی در مورد ضرب و شتم هم مردان را به رفتار خشونت‌آمیز با زنان تشویق کرده و فضای زندگی خانوادگی و اجتماعی را برای کتک خوردن زنان مهیا ساخته است. به موجب ماده 301 قانون مجازات اسلامی در جرایم ضرب و شتم که منجر به تعیین دیه عضومی شود «دیه زن و مرد یکسان است تا وقتی که مقدار دیه به ثلث دیه کامل برسد و در آن صورت دیه زن نصف مرد است.» در این جا منظور قانونگذار از دیه کامل خون بهای مرد است. به عبارت بهتر قانونگذار مرد را انسان کامل می‌شناسد و هر کجا از دیه کامل در قوانین ایران سخن می‌رود، خون بهای مرد مورد نظر است. بنابراین زن هرچه بیشتر و شدیدتر توسط مرد مصدوم و مضروب شود، مجرم از تخفیف‌های قانونی بیشتری بهره‌مند خواهد شد.

در موارد قانونی ناظر بر سنگسار نیز موقع زنان از حیث مواضع دفاعی که می‌توانند اتخاذ کنند از مردان ضعیف‌تر است. زیرا در برخی پرونده‌ها که ادعای شوهر متاهل با زن مجردی زنا کرده است، مرد متهم به زنا محصنه- که برای او مجازات سنگسار در قانون پیش‌بینی شده است (و دارای همسری است که امکان تمتع جنسی از او را دارد)- با ارائه یک صیغه نامه عادی، شرعی و دستنویس، مبنی بر اینکه زن هم جرم او در عقد شرعی اش بوده است، می‌تواند از تحمل مجازات معاف شود. حال آنکه زنان متهم به زنا محصنه که در علقه زوجیت هستند نمی‌توانند از این مواضع دفاعی استفاده کنند. این گونه نابرابری در مواضع دفاعی است که اجازه می‌دهد تا در ساختار حقوقی امروز ایران، سنگسار را در تحقیقات راجع به نابرابری حقوقی زن و مرد بگنجانیم.

#### 4. تبعیض در مورد نقش زنان در اثبات جرایم

قانونگذار ایرانی در زمینه اثبات جرایم به زنان در جایگاه "شاهد" اساساً نقشی نداده است و در مواردی که به تفویض این نقش اراده کرده، آنرا مانند دیه در حدود یک دوم پذیرفته است. برای مثال، زنان در اثبات جرایمی چون شرب خمر، افساد فی الارض، سرقتی که موجب حد است، قوادی، لواط، قذف (افترا) و مساحقه (همجنس‌بازی) نقشی ندارند و شهادت آنان پذیرفته نیست. در موارد محدود و معینی هم که زنان می‌توانند شهادت دهند، ارزش شهادت آنان نصف ارزش شهادت مردان است. مواد 74 و 75 قانون مجازات اسلامی موضوع را روشن می‌کند. به موجب ماده 74: «زنا چه موجب حدّ جلد باشد و چه موجب حدّ رجم، با شهادت چهار مرد عادل یا

سه مرد عادل و دو زن عادل ثابت می شود.» مطابق ماده 75: «در صورتی که زنا فقط موجب حدّ جلد باشد به شهادت دو مرد عادل همراه با چهار زن عادل نیز ثابت می شود.»

قانونگذار به آنچه گذشت اکتفا نکرده و زنان را در برخی موارد به لحاظ ادای شهادت مستوجب مجازات دانسته است. ماده 76 قانون مجازات اسلامی مؤید این نگاه زن ستیز قانونگذار است که تهدید می کند: «شهادت زنان به تنهایی یا به انضمام شهادت یک مرد عادل زنا را ثابت نمی کند بلکه در مورد شهود مذکور حد قذف طبق احکام قذف جاری می شود.» بنابراین درجه بدبینی و سوء ظن قانونگذار نسبت به صداقت زنان در امر شهادت به اندازه ای است که شهود زن در موارد خاصی تهدید به مجازات شده اند و قانونگذار حد قذف یعنی مجازات افترا بستن به زنا را که 74 ضربه شلاق است برای آنان تعیین کرده است.

### 5. تبعیض در مورد نام خانوادگی و تابعیت

نام خانوادگی فرزند همان نام خانوادگی پدر است و مادر حتی با جلب موافق پدر نمی تواند نام خانوادگی خود را به فرزند بدهد. مادر ایرانی هم چنین نمی تواند تابعیت خود را به فرزندانش انتقال دهد. مگر در یک مورد استثنائی که بسیار مشروط و مقید است. علت آن است که در قوانین ایران تابعیت کودک همان تابعیت پدر است. محرومیت مادران ایرانی از انتقال تابعیت خود به فرزندان را باید مغایر با حیثیت ملی و مذهبی مردم ایران دانست.

مواردی که در این نوشته در زمینه بی عنایتی قانونگذار به حقوق و شأن زن اشاره شده جامع و معرّف همه ابعاد فاجعه نیست. فقط نمونه هایی است از آنچه در قوانین امروزی ایران، امنیت قضایی زنان را متزلزل کرده و حتی در مواردی محل حیثیت ملی و مذهبی است. فاجعه چنان جدی است که فقط یک انقلاب وسیع در قانونگذاری کشور می تواند موقعیت حقوقی زنان را به حدّ ارزش و شایستگی انسانی آنان ارتقا دهد.

با توجه به اینکه چنین تحوّل بنیادی در قوانین کشور امری مهم و حیاتی است، باید هرچه زودتر فضای مناسب فرهنگی ایجاد شود تا نه تنها زنان بلکه همه کسانی که وخامت وضع کنونی را درک می کنند بتوانند در آرامش و اطمینان خاطر، و بی بیم از تکفیر و مجازات، به تبادل نظر پردازند و موضوع حقوق زن را از جهات شرعی، انسانی و عقلانی در مقایسه با ضوابط پذیرفته شده جهانی به بحث و گفتگو بگذارند. در ایران امروز و در درون نظام حکومتی، حقوق زن در معرض تعبیر و تفسیر دو دیدگاه مختلف فقهی است که به چالش یکدیگر برخاسته اند. یکی دیدگاهی است که به تفسیری سنتی از فقه اکتفا می کند و حاضر نیست بیرون از محیط خانه برای زنان حقوق و آزادی های چندانی قائل شود. در مقابل، دیدگاه دیگر فقه را متناسب با نیازهای زنان امروز ایران تفسیر می کند و مایل است حقوق زن را از بن بست فقهی ای که در آن گرفتار شده است نجات دهد. این چالش در دراز مدت به نفع زنان ایران خواهد بود.

از طرف دیگر، در ایران امروز دوجریان فرهنگی موضوع حقوق زن را در متن گفتمان فرهنگی خود قرار داده اند:

1. جریان روشنفکری لائیک که پیشین های طولانی در تاریخ معاصر ایران دارد و به موضوع حقوق زن در چارچوب حقوق بشر می پردازد.

2. جریان روشنفکری دینی که قصد دارد از دین مفهوم تازه ای ارائه دهد و اظهار نظر پیرامون موازین فقهی را برای تمام پژوهشگران موجه سازد. این جریان نیز در چارچوب ضرورت جدایی دین از سیاست، حقوق زن را متناسب با ضوابط حقوق بشر مورد سنجش قرار می دهد.

آینده حقوق زنان در ایران به طور کلی، و تأمین امنیت قضایی زنان در زمینه های گوناگون و رفع تبعیض ها و نابرابری های قانونی بر اساس جنسیت، به طور اخص، بیش از هرچیز موقوف به نتیجه برخورد و تنش میان این دیدگاه و جریان هاست.

\*\*\*

## میزان رضایت زنان از شرایط اجتماعی

مهناز کوشا و نوید محسنی

مقدمه

در پی انقلاب اسلامی تحقیقات وسیعی در باره مسائل زنان در ایران انجام شده و جنبه های متفاوتی از زندگی، آزادی ها و حقوق آنها در سال های قبل و بعد از انقلاب مورد بررسی قرار گرفته است. بیشترین تحقیقات حاکی از تغییرات سریع و اساسی در وضعیت زنان ایران است. برخی از این مطالعات با دیدی تاریخی و تطبیقی زندگی زنان ایرانی قبل از انقلاب را مورد تحقیق قرار داده اند. 1. برخی دیگر از پژوهش ها معطوف به ارتباط اسلام و تلاش زنان برای احقاق حقوقشان بوده اند. 2. برخی دیگر نیز مشخصاً به موضوع حجاب، جایگاه زنان در جمهوری اسلامی، ازدواج موقت و نظام حاکم بر خانواده در دوران قبل و بعد از انقلاب پرداخته اند. 3. وجه مشترک بیشتر این مطالعات تکیه آنان بر اطلاعات جمع آوری شده توسط دولت در سرشماری های ده ساله و تمرکز بر داده ها، رویداد و روندهای عینی و مادی در شرایط زندگی زنان، از جمله میزان تحصیلات، نوع کار و اشتغال و نرخ بیسوادی است.

آنچه تاکنون مورد توجه کافی و موضوع پژوهش جامع قرار نگرفته ارزیابی زنان از اوضاع و احوال اجتماعی کشور و میزان رضایت آنان از این اوضاع است. با توجه به پی آمدهای متفاوتی که دگرگونی های عمده پس از انقلاب در وضع زندگی گروه های مختلف زنان داشته است، چنین پژوهشی نیازمند یک نمونه گیری نسبتاً گسترده است. اما نه تنها در ایران بلکه در بیشتر کشورهای در حال توسعه نیز چنین آمارگیری هایی باموانع عمده روبروست. سوءظن پاسخ دهندگان به نیت پژوهشگران که بیشتر ناشی از گمان به ارتباط احتمالی آنان با نهادهای اطلاعاتی دولتی است و نیز ناآشنائی عمومی باشیوه های پاسخگویی در اینگونه نمونه گیری ها را باید از جمله این موانع دانست. افزون بر این، انقلاب و احساس ناپیمنی های سیاسی، مذهبی و مدنی بر حساسیت شهروندان ایرانی نسبت به آشکار ساختن جنبه های خصوصی زندگی آنان افزوده و کار پرسشگران و پژوهشگران را در این زمینه ها مشکلتر از همیشه کرده است.

### ابعاد و پیش فرض های پژوهش

برای بررسی ارزیابی زنان از شرایط اجتماعی و میزان رضایت آنان از وضع زندگی، زمینه های مشخص زیرمورد مطالعه و پرسش قرار گرفته است: زندگی زناشویی، کار، خانواده، فرزندان، رفتار همسر با فرزندان، و شرایط جسمی و روحی و اجتماعی پاسخ دهندگان. طبیعتاً این زمینه ها هر یک به نوعی روشنگر نظر زنان نسبت به زندگی آنان است. باید تأکید کرد که در این پژوهش هدف برخی پرسش ها یافتن میزان رضایت زنان از اوضاع اجتماعی و روحی آنان بوده است و هدف برخی دیگر فراهم آوردن زمینه ای برای مقایسه ابعاد گوناگون "رضایت خاطر".

این پژوهش بر اساس پیش فرض های نخستین زیر انجام شده است:

(الف) بین وخیم شدن شرایط اجتماعی و ارزیابی زن ها از آن شرایط ارتباطی مستقیم وجود دارد. بدین معنی که اگر وضعیت زنان در ایران به آن شدتی که در نوشته ها و تحقیقات مختلف منعکس شده تغییر کرده باشد، مابایستی با توده عظیمی از زنان مواجه شویم که از شرایط اجتماعی راضی نیستند؛

(ب) ویژگی های اجتماعی-اقتصادی و نیز مشخصات جمعیت شناختی (سن، وضعیت تاهل) زنان باید بر میزان رضایت خاطر آنها تأثیر گذارد. به طور مشخص، بر اساس این فرض، زنانی که قبل از انقلاب به رشد کامل رسیده بودند (یعنی در آستانه انقلاب حداقل 20 سال و هنگام این تحقیق 35 سال یا بیشتر داشتند) در مقایسه با زنان جوانتری که در دوران انقلاب به رشد کامل رسیده بودند، باید از اوضاع اجتماعی خود کمتر راضی باشند. افزون بر این، میزان رضایت زنان تحصیل کرده، که هم بیشتر در معرض تأثیر فرهنگ غرب قرار گرفته اند و هم انتظارات مالی و شغلی آنان متعارفاً بیشتر است، می بایستی از میزان رضایت زنان دیگر پایین تر باشد، به ویژه از آن رو که توجه جمهوری اسلامی بیشتر معطوف به برآوردن نیازهای «مستضعفین» بوده است.

در سه بخش این مقاله نخست روش جمع آوری اطلاعات، سپس نتایج آماری پژوهش و در بخش نهایی نتایج بهدست آمده را، با توجه به پیش فرض های نامبرده مورد بحث قرار خواهیم داد.

### روش جمع آوری اطلاعات

جمع آوری اطلاعات از طریق نظرسنجی از جمعیتی که به طور کلی تجربه ای در زمینه جمع آوری آراء عمومی ندارد (و از این مهم تر، جمعیتی که از نظر سیاسی به هرگونه جمع آوری اطلاعات شخصی با سوءظن می نگرد) کاری مشکل و مستلزم بهره جویی از روشی غیرمتعارف است. در سال 1371، برای اندازه گیری میزان رضایت زنان از زندگی پرسشنامه ای کوتاه تهیه کردیم با توجه به دو مشکل عمده: نخست اینکه پرسش ها باید به گونه ای طرح شوند که بار و هدف سیاسی نداشته باشند و در نتیجه پاسخ دهندگان بتوانند با آرامش خاطر به آنها جواب دهند. دیگر آن که میزان پاسخ ها در آن حد باشد که نتایج استخراج شده را از نظر آماری معنی دار کند.

پرسشنامه از پنج گروه سؤال تشکیل می شد: 1) سؤال های کلی مربوط به وضعیت تأهل، سن، کار، تحصیلات؛ 2- سؤال های مربوط به ارتباط های اجتماعی از قبیل دید و بازدید از اعضای خانواده، خویشاوندان همسر و دوستان؛ 3) سؤال های مربوط به انواع فعالیت های روزمره مانند کارهای خانه، مراقبت از فرزندان، خرید روزانه؛ 4) سؤال های مربوط به گذران اوقات فراغت چون نوع سرگرمی، مطالعه، دید و بازدید و سفر؛ و سرانجام 5) سؤال های مربوط به رضایت پاسخ دهندگان از جنبه های گوناگون زندگی شخصی مانند ازدواج، فرزندان، ارتباط با خانواده و خویشاوندان همسر، سلامت جسمی و روحی، و رضایت از شرایط اجتماعی. پرسش های گروه پنجم در باره مسائل و نکات حساسی بود که به طور مستقیم با تر عمده پژوهش ارتباط داشت. انتخاب ترکیب "شرایط اجتماعی" بجای "شرایط سیاسی" طبعاً هم بار سیاسی سؤال را کاهش می داد و هم سبب می شد تا پاسخ دهندگان بتوانند وضع اجتماعی خود را، به معنی کلی کلمه، ارزیابی کنند. 4.

باید توجه داشت که، با توجه به فضای سیاسی و فرهنگی در ایران، انجام هرگونه نمونه گیری تصادفی (random sampling) با موانع بسیار روبروست. اما برای حفظ کیفیت "تصادفی" بودن نمونه می توان به روش نمونه گیری (snowball) متوسل شد که در آن به سرعت بر تعداد نمونه ها، همانند حجم گلوله برفی غلطنده، افزوده شود. با استفاده از همین روش، از منابع متعددی خواستیم که پرسشنامه ها را میان آشنایان خود توزیع کنند تا آنها نیز به نوبه پرسشنامه های بیشتری را به دوستان و آشنایان خود برسانند. این روش باعث افزایش تعداد پاسخ دهندگان با تعلقات گوناگون اقتصادی-اجتماعی گردید و درعین حال تا حدودی نیز براعتقاد آنان افزود که خود عامل مهمی در جمع آوری اطلاعات بود.

اولین سری پرسشنامه ها در بهار 1371 در ایران توزیع شد. با توجه به حساسیت موضوع امید به دریافت پاسخ چندان نبود. به ویژه از آن رو که در تماس های اولیه به نتایج درخشانی نرسیده بودیم. با این همه، در مدت پنج ماه 66 پرسشنامه تکمیل شده دریافت کردیم که اگر چه این

امکان را به ما می داد که در باره برخی موضوع های مطرح شده به نتیجه گیری های کاملاً مقدماتی دست زنیم، ولی تعداد نمونه ها کم تر از آن بود که روندهای قابل اطمینانی از آنها به دست آید. سفرنگارندگان به ایران، در تابستان 1373، به نتایج ملموس تری منجر شد. در دوران اقامت در ایران 269 پرسشنامه تکمیل شده دریافت کردیم که جمع کل نمونه هارادراین بررسی به 335 عدد رساند. در مجموع، ما از طریق 18 نفر در تهران و حومه پرسشنامه ها را توزیع کرده بودیم. ارتباط ما نیز فقط با آنان بود و در نتیجه از هویت سایر توزیع کنندگان و پاسخ دهندگان هیچ گونه اطلاعی نداشتیم.

در نمونه ما سن متوسط پاسخ دهندگان 35/6 سال است، جوانترین 16 سال و پیرترین 82 سال دارد. 61 درصد از پاسخ دهندگان متأهل، 30/6 درصد مجرد، 5/1 درصد بیوه و 3/3 درصد مطلقه اند. مطابق سرشماری عمومی کشور (سال 1370) وضعیت تأهل زنان بالای ده سال در مناطق شهری به قرار زیر است: 59/9 درصد متأهل، 35/3 درصد مجرد، 5/9 درصد بیوه، و 5 درصد مطلقه. 3. باتوجه به اینکه نمونه گیری در تهران انجام شده است (که دارای نرخ طلاق بالاتری است) و بازم با توجه به اینکه کمترین سن در نمونه ما 16 سال است، نمونه گیری در باره این پژوهش را باید کمابیش نشان دهنده وضعیت تأهل در جامعه ایران دانست. در نمونه ما زنان بطور متوسط دارای 1/8 فرزند هستند. از نظر شغلی 28 درصد پاسخ دهندگان خانه دار، 5/1 درصد دانشجو، و مابقی شاغل اند. تنها در زمینه متوسط میزان تحصیلات پاسخ دهندگان است که نمونه ما با آمار جامعه شهری کاملاً سازگار نیست، زیرا مدرک تحصیلی پاسخ دهندگان به پرسشنامه های ما، که همگی باسواد بوده اند، 11/4 درصد پایینتر از دیپلم، 36/2 درصد دیپلم، 38/9 درصد لیسانس، و 13/5 درصد مدرک فوق لیسانس و بالاتر است. در مقایسه با این اعداد، اطلاعات آماری سال 1372 نشان می دهد که تنها 76/8 درصد از زنان ایرانی در مناطق شهری باسواد هستند (در تهران این رقم به 81/11 درصد می رسد). 4. همچنین، مطابق سرشماری عمومی سال 1365، 69/9 درصد از زنان باسواد در مناطق شهری دوره دبستان را تمام کرده اند، 26/6 درصد دیپلمه، و 35 درصد دارای گواهینامه فوق دیپلم اند. 5. در این مقایسه، نمونه ما از متوسط جامعه شهری باسوادتر است.

اطلاعات ما در مورد سطح درآمد پاسخ دهندگان کامل نیست زیرا 75 نفر آنها درآمد خود را اعلام نکرده اند. با این همه درآمد متوسط ماهانه پاسخ دهندگانی که درآمد خود را اعلام کرده اند (غیر از دانشجویان و زنان خانه دار) 19430 تومان است. در میان زنان متأهل (203 نفر) فقط 143 نفر درآمد همسرانشان را ذکر کرده اند که به طور متوسط برابر با 42850 تومان در ماه است. متأسفانه برای حصول اطمینان از اینکه آیا نمونه ای که گرفته شده، از نظر درآمد، معرف جامعه شهری ایرانی است یا خیر آمار کافی وجود ندارد. به هر حال آماری در باره میزان متوسط درآمد ایرانیان اعم از مرد، زن، و حتی کل خانواده در دسترس نگارندگان نبوده است. البته، بانک مرکزی ایران در سال 1368 متوسط درآمد سرانه را، بر اساس تقسیم درآمد ملی بر کل جمعیت، 39700 تومان اعلام کرده است. 6. به هر حال، باید به این نکته توجه داشت که میزان متوسط درآمد کل خانواده در نمونه



ما - که در آن نزدیک به 30 درصد از پاسخ دهندگان زنان خانه دار و دانشجویان بدون درآمدند - حدود 62000 تومان است.

### نتایج نمونه گیری

از میان هشت پرسشی که در باره "رضایت" زنان است، همه پاسخ دهندگان به سه پرسش که در باره وضعیت جسمی، روحی، و اجتماعی آنهاست پاسخ داده اند. پاسخ دهندگان مختار بودند از سه پاسخ «خیلی راضی هستم»، «کمی راضی هستم»، یا «به هیچ وجه راضی نیستم» یکی را انتخاب کنند. این متغیرها کمترین رضایت خاطر را در میان هشت متغیر دیگر نشان می دهد.

نتایج به دست آمده در مجموع مؤید پائین بودن میزان رضایت زنان از شرایط روحی و اجتماعی آنان است زیرا سه تن از هر چهار زن ایرانی از شرائط اجتماعی خود یا "کمی راضی" هستند و یا "به هیچ وجه راضی" نیستند. البته مسئله مهم این است که چه عواملی از قبیل سن، اشتغال، موقع طبقاتی و یا میزان درآمد و تحصیلات بر میزان رضایت تأثیر می گذارند. همان گونه که در مقدمه این نوشته آمده است تحقیق حاضر با فرض های زیر آغاز شد: نخست این که زنان با تحصیلات عالی و یا وابسته به طبقات بالاتر در مقایسه با سایرین باید وضعیت خود را نامطلوب تر ارزیابی کنند. دوم، آن که با توجه به محدودیت هایی که دولت برای اشتغال زنان ایجاد کرده است، زنان شاغل می بایستی خوشبین تر از سایرین باشند و سرانجام این که سن را باید عامل تعیین کننده ای در میزان رضایت خاطر دانست. اما، پاسخ های رسیده نشان می دهد که فرض های ابتدایی ما درست نبوده است و هیچ یک از عوامل بالا تأثیری در میزان رضایت زنان از شرائط اجتماعی شان ندارد. به عبارت دیگر، رضایت زنان از شرایط اجتماعی را نمی توان با متغیرهای اجتماعی-اقتصادی و جمعیت شناختی تعریف کرد. اما با آنکه پیش فرض های ما از نظر آماری تأیید نشده اند، برخی روندهایی که در جداول بدست آمده پدیدار شده خود نیازمند بحث و بررسی است.

### الف) ارتباط بین میزان تحصیلات و رضایت

در مدت پانزده سال اخیر دسترسی زنان به تحصیل و امکانات آموزشی همواره دستخوش نوسانات مهمی بوده است. تحقیقات در زمینه دستیابی زنان به تحصیلات در دوران قبل از انقلاب تغییرات عظیمی را در پیشرفت تحصیلی زنان نشان می دهد. 7 به اعتقاد شهیدیان، در دوران بعد از انقلاب دسترسی زنان به امکانات آموزشی محدود شده است 8 زیرا در اوایل انقلاب دولت مانع از ادامه تحصیل زنان در بعضی از رشته های خاص از جمله رشته های فنی، دامپزشکی و بعضی از رشته های هنری شد. به استدلال شهیدیان، درحالی که محدودیت هایی که برای ادامه تحصیلات عالی زنان بوجود آمده بود اثری بلافاصله بر زنان طبقات متوسط و بالا داشته، آثار درازمدت این محدودیت ها بر زنان طبقات پایین تر و زنان گروه های اقلیت بسیار شدیدتر بوده است.

تحقیقات بعدی در مورد دسترسی زنان به امکانات آموزشی مؤید تغییرات اساسی در این زمینه اند. به گفته نستا رضانی 9 دولت جمهوری اسلامی در سال های اخیر در سیاست های اولیه خود شروع به تجدید نظر کرده است. در نتیجه این تجدیدنظرها ممنوعیت و یا سهمیه بندی در بعضی از رشته های تحصیلی از میان برداشته شده است و دانشجویان زن به این رشته ها راه یافته اند. تحقیقات رضانی در این زمینه نشان می دهد که در سال تحصیلی 1365-1366 تعداد دانشجویان زن در رشته هایی مانند دامپزشکی، فیزیوتراپی، توان سنجی، آمار، رادیولوژی، و پرتو درمانی برابر تعداد مردان بوده است. «در سال 1371، 42 درصد از فارغالتحصیلان دانشگاهی را زنان تشکیل می دادند و هم چنین حدود یک سوم از کسانی که به اخذ درجه دکتری نائل شدند زن بوده اند.» باید توجه کرد که «اگرچه این آمار بسیار قابل توجه است ولی در عین حال می تواند گمراه کننده نیز باشد از 13 میلیون زن باسواد در ایران، 2/2 درصد دارای تحصیلات عالی اند.» 10 اگرچه ممنوعیت شرکت زنان در بسیاری از رشته های تحصیلی مرتفع گردیده است، ولی زنان هنوز کاملاً در انتخاب رشته آزاد نیستند.

با توجه به این نوسان ها، یعنی نخست ممنوع کردن ادامه تحصیل زنان در برخی از رشته ها و سپس رفع برخی ممنوعیت های قبلی، پرسش این است که تحصیلات چه نقشی می تواند در میزان رضایت خاطر زنان داشته باشد؟ بررسی ما نشان می دهد که هیچ رابطه آماری میان سطح تحصیلات زنان و رضایت خاطر آنها از شرایط اجتماعی شان وجود ندارد. در حقیقت، زنانی که دارای درجه لیسانس و یا مدارج بالاتر تحصیلی هستند بطور یکسان هم در میان گروه هایی قرار دارند که از وضعیت اجتماعی شان "بسیار راضی اند" و هم در آن گروه ها که "به هیچ وجه راضی نیستند".

از سوی دیگر، بر اساس آمار موجود، زنانی که تحصیلات زیر دیپلم دارند و یا آنهایی که دارای تحصیلات لیسانس و بالاتر هستند، راضی ترین گروه ها هستند. این واقعیت که زنان دارای مدرک فوق لیسانس و بالاتر بیشترین رضایت خاطر را -حتی بیشتر از زنان با مدرک زیر دیپلم- اعلام کرده اند نیازمند تجزیه و تحلیل بیشتر است. تحقیقاتی که در این زمینه انجام شده 11 دلالت بر آن دارد که گرچه شرایط بعد از انقلاب میزان مشارکت زنان را در برخی زمینه ها و سطوح محدود کرده ولی در مقابل فرصت هایی نیز در اختیار تعدادی از زنان قرار داده است. برای مثال، تعداد زنان نویسنده، پزشک، دندانپزشک، استاد دانشگاه، کارگردان فیلم افزایش پیدا کرده است و حضور آنها در جامعه بیشتر حس می شود، اگرچه آماری در باره تعداد زنان فعال در این رشته ها در دست نیست. 12 این نکته نیز باید در نظر گرفته شود که زنان این گروه در دوران پیش از انقلاب به تجربه ها و تخصص هایی در رشته های حرفه ای خویش دست یافته بودند و از همین رو، پس از آرام شدن آشوب های دوران اولیه انقلاب، جمعی از آن ها توانستند از مهارت های خود استفاده کنند.

داده ها واقعیت دیگری را نیز آشکار می سازد: زنانی که میزان تحصیلات آنها کمتر از دیپلم و یا فوق لیسانس و بالاتر است نیز ناراضی ترین گروه ها هستند که شاید خود مؤید این باشد که بخشی از این دو گروه از زنان، یعنی طبقات پایین تر که به دیپلم دست نیافته اند و یا آنهایی که

دارای مدارک تحصیلی فوق لیسانس و یابالاتر هستند، بیش از سایر گروه‌ها از شرایط اجتماعی خود ناراضی‌اند. این یافته همچنین می‌تواند استدلال شهیدیان را تأیید کند که زنان با درآمد پایین و زنان گروه‌های اقلیت نیز به خاطر محدود شدن فرصت‌های تحصیلی از امکانات کمتری برخوردار بوده‌اند. نیز برپایه آمار این جدول می‌توان نتیجه گرفت که همه زنانی که دارای تحصیلات عالی هستند، امکان بهره‌جویی از مهارت‌ها و تجربه‌های خود را نیافته‌اند.

### درآمد و رضایت خاطر

اگرچه همان‌گونه که اشاره رفت، ارتباط معنی‌داری از نظر آماری بین موقع طبقاتی و میزان درآمد پاسخ‌دهندگان از سوئی، و رضایت خاطر آنها، از سوی دیگر، بدست نیامده است، ولی آمار به دست آمده معرف روندهایی است که نباید نادیده گرفته شود. برای مثال، گروه‌هایی که دارای درآمد متوسط هستند (بین 6000 تا 2000 تومان)، بیشترین نارضایتی را نشان می‌دهند. در مقام تفسیر می‌توان استدلال کرد که این گروه‌های درآمدی بیش از سایر طبقات زیان دیده‌اند و تغییر مثبتی را در آینده نزدیک برای خود پیشبینی نمی‌کنند.

از آنجا که برخی از پاسخ‌دهندگان از اشاره به درآمدشان خودداری کرده‌اند، نوع محل سکونت آنها به عنوان شاخصی از تعلق طبقاتی آنها تلقی شده است. در این مورد باید در نظر داشت که در تهران درصد بالایی از مردم یا دارای خانه شخصی‌اند و یا با والدین خود زندگی می‌کنند. در نمونه ما، حدود 42 درصد مالک خانه‌اند، 21 درصد اجاره‌نشین‌اند، و بقیه با والدین خود به سر می‌برند. اگرچه هیچ رابطه آماری مشخصی بین نوع مسکن و رضایت خاطر موجود نیست، به این واقعیت می‌توان اشاره کرد که کسانی که در خانه‌های شخصی خود زندگی می‌کنند بیشترین رضایت خاطر و کسانی که در خانه والدین خود زندگی می‌کنند بیشترین نارضایتی را از شرایط اجتماعی ابراز کرده‌اند.<sup>12</sup>

### اشتغال و رضایت خاطر

در آمار سالانه ایران آمده است که 752000 زن (9/6 درصد جمعیت زن شهری ده سال به بالا) جزء نیروی کار‌اند. این رقم 10 درصد کل جمعیت شاغل شهری را تشکیل می‌دهد. 13 درصد در دوره دانش‌آموزان و دانشجویان 25 درصد و زنان خانه‌دار 61 درصد از جمعیت بالای ده سال زنان را در بر می‌گرفته‌اند. 14 درصد سال 1965، 60 درصد از کل زنان شاغل در مناطق شهری در سمت‌های آموزشی، فنی و علمی، 23 درصد به کارهای خدماتی و دفتری و 14 درصد در بخش تولیدی و کارخانه‌ها به کار اشتغال داشته‌اند. 479000 زن نیز در استخدام بخش‌های خصوصی و دولتی بوده‌اند. به گفته وک‌مقدم در بازار کار تقریباً تمام مشاغل در سطح و یا با حقوق بالا در انحصار مردان است.<sup>15</sup> به گفته شهیدیان بسیاری از زنان دارای مشاغل آموزشی‌اند و «برخی از زنانی که دارای تحصیلات عالی‌اند، کمابیش از اختیاراتی بهره‌مند اما هم‌شمار این‌گونه زنان بسیار کم است و هم به طور کلی در تصمیم‌گیری‌های مهم شرکت داده نمی‌شوند.»<sup>16</sup>

براساس یافته های تحقیق حاضر خانه دار بودن و یا اشتغال زنان در خارج از خانه تأثیری، از نظر آماری، بر روی رضایت خاطر آنها ندارد. در مجموع، تعداد زنان خانه دار ناراضی بین چهار تا پنج درصد بیشتر از زنان شاغل ناراضی است. ناراضی ترین زنان پرستاران، منشی ها، و زنانی هستند که کار آزاد دارند. کار آزاد شامل مشاغلی مانند خیاطی و آرایشگری است که زنان در خانه به آن اشتغال دارند. تا جایی که به پرستاری مربوط می شود، درصد بالایی ناراضی در این گروه می تواند معلول عوامل متعددی مانند طبیعت پر زحمت این شغل، ساعات غیرعادی کار، حقوق کم و عدم دسترسی به امکانات ترقی در حرفه باشد. در مورد کار آزاد شدت ناراضی احتملاً ناشی از مشکل کنار آمدن با مشتری، دوره ای بودن درآمد و بهره مند نبودن از امنیت و مزایای شغلی کافی است. علاوه بر این، مشخصه این چنین مشاغلی که به طور کلی زنان به آن ها روی می آورند، حق الزحمه پائین، امکان ترقی اندک و وجود روابط آمرانه در سلسله مراتب است.

در این گروه راضی ترین افراد دانشجویان اند. به سبب محدود بودن ظرفیت مدارس عالی و دانشگاه ها، در مقایسه با تعداد داوطلبان ورود به مرحله آموزش عالی، گذشتن از سد سهمیه و آزمون های ورودی خود عاملی در ایجاد رضایت است. دانشجویان، با استثنای، از میان با استعدادترین شرکت کنندگان در کنکور ورودی انتخاب می شوند. برای پذیرفته شدگان تحصیلات دانشگاهی به منزله مدخلی به سوی فرصت های بیشتر در زندگی است. ازدانشجویان که بگذریم، آموزگاران و کارمندان دولت (بزرگترین گروه زنان شاغل) کمترین ناراضی را ابراز کرده اند. تنها 23/6 درصد از کارمندان دولت و 25/5 درصد از آموزگاران به هیچ وجه از شرایط اجتماعی راضی نیستند. رضایت خاطر این گروه احتمالاً مرتبط با امنیت شغلی، امکان بهره مندی از مزایای مالی و امکانات پیشرفت و ارتقا است.

### عوامل جمعیت شناختی و رضایت خاطر

در حالی که در نمونه گیری حاضر هیچ رابطه آماری معنی داری میان تأهل، سن، و رضایت خاطر مشهود نیست در آمار به دست آمده روندهای جالب توجهی به چشم می خورد. نخست این که زنان متأهل بالاترین رضایت خاطر را از شرایط اجتماعی ابراز کرده اند (29/9 درصد)، و دوم اینکه در میان آنهایی که کاملاً ناراضی بوده اند، زنان مجرد در مرتبه اول جا دارند (33 درصد). این دو را باید نشان اهمیت ازدواج، به عنوان عامل مؤثری در ایجاد رضایت خاطر پاسخ دهندگان دانست. 17

در مورد رابطه سن با رضایت از شرایط اجتماعی، گروهی که از شرایط اجتماعی شان "رضایت خاطر بسیار" ابراز کرده اند 25 سال یا جوانتر اند. (34/4 درصد). در میان زنانی که از شرایط اجتماعی کاملاً ناراضی اند گروه سنی 35 تا 48 سال با 30/5 درصد دارای بیشترین سهم است.

به دو پرسش در زمینه رابطه عوامل جمعیت شناختی و میزان رضایت باید پاسخ داد. نخست این که چرا زنان مجرد بیشتر از زنان مزدوج از شرایط اجتماعی ناراضی اند و دوم اینکه چرا زنان جوان از سایر گروه های سنی دیگر راضی تر. در پاسخ به سؤال اول می توان استدلال کرد که برای زنان

مجرد، دو منبع اصلی رضایت خاطر یعنی زندگی زناشویی و فرزند وجود ندارد. از سوی دیگر زنان مجرد به احتمال قوی با والدین خود زندگی می‌کنند. بنابراین زندگی آنان از سه عنصر مؤثر در ایجاد احساس رضایت تهی است. البته، شماری از زنان به دلخواه خود طالب ازدواج و فرزند نبوده‌اند، ولی به هر حال آنها نیز چاره‌ای ندارند جز آنکه پیامد چنین تصمیمی را که برخلاف عرف جامعه است، بپذیرند و به حکم سنت به زندگی با والدین خود تن در دهند.

در این مورد به این نکته نیز باید توجه داشت که جدا نگه داشتن زنان از مردان در عرصه‌های گوناگون اجتماعی آزادی انتخاب را در زندگی زنان به شدت محدود کرده است. زنان متأهل قادر به ایجاد پیوندهای نزدیک با اعضای خانواده و دوستان مشترک‌اند و به یاری آن‌ها از فضای خصوصی زندگی خود برای برآوردن نیازهای عاطفی و گذراندن اوقات فراغت بهره می‌جویند. زنان مجرد، اما، از چنین امکاناتی کمابیش محروم‌اند و در فضای عمومی و در زندگی اجتماعی روزانه خود باید پیوسته مراقب باشند تا از حدود عرف و مقررات حاکم بر جامعه پا فراتر نهند.

در مورد رضایت خاطر زنان جوان باید گفت که دوران تربیت و آموزش آنان پس از انقلاب به انجام رسیده و از همین رو کمابیش به آزادی‌ها و حقوقی خو گرفته‌اند که مقررات حاکم در جمهوری اسلامی تعریف و تعیین کرده است. با این همه، بسیاری از آنها هنوز در مقابل محدودیت‌هایی که پس از انقلاب بر نحوه رفتار و زندگی خصوصی و اجتماعی آنان تحمیل شده مقاومت می‌ورزند و با شیوه‌های گوناگون در پی بازتر کردن فضای زندگی خوداند.

### نتیجه

از آنجا که پژوهشی در باره احساس زنان ایرانی نسبت به شرایط اجتماعی در دوران قبل از انقلاب انجام نشده، امکان مقایسه میان دو دوره پیش و پس از انقلاب بر اساس پژوهش حاضر موجود نیست. با این همه، در تحقیق حاضر دو نکته درخور توجه است. نخست اینکه اکثر زنان ایرانی شرایط اجتماعی و روحی خود را مطلوب نمی‌دانند. این داور در مورد تمام سطوح از نظر سن، تحصیل، درآمد، اشتغال، و وضعیت تأهل صدق می‌کند. دیگر اینکه تنها بر اساس این پژوهش نمی‌توان از نظر تطبیقی رقم 74 درصد - یعنی کل درصد زنان ایران که از شرایط اجتماعی به درجات مختلف ناراضی‌اند - رقمی استثنائی شمرد. اکثر تحقیقاتی که در این زمینه در جوامع غربی انجام شده در مورد موضوعاتی از قبیل تأثیر اشتغال در رضایت خاطر از زندگی زناشویی و یا شرایط جسمی و اجتماعی زنان است. به این ترتیب نه تنها در ایران پیش از انقلاب بلکه، تا آنجا که ما می‌دانیم، در جوامع غربی در زمینه رضایت زنان از اوضاع اجتماعی پژوهش جامعی انجام نگرفته تا پایه‌ای برای ارزیابی تطبیقی یافته‌های پژوهش حاضر باشد.

پژوهش حاضر می‌تواند پایه‌ای برای انجام تحقیقات گسترده‌تر در همین زمینه باشد. اگرچه در این پژوهش هیچ رابطه‌ای میان رضایت خاطر زنان از شرایط اجتماعی و سایر عوامل اقتصادی- اجتماعی به دست نیامده است، ولی در یک نمونه‌گیری گسترده‌تر که شامل شمار بیشتری از زنان از طبقات مختلف شود می‌تواند برای پاره‌ای از پرسش‌های مطرح شده در این نوشته

پاسخ های دقیق تر و قطعی تري فراهم آورد. علاوه بر گسترش دامنه نمونه گیری مفید است اگر مقوله «رضایت خاطر از شرایط اجتماعی» در ابعاد مختلف و اجزاء بیشتری مورد بررسی قرار گیرد. افزون بر اینها در پژوهش های دیگر می توان نمونه گیری ها را به مردان نیز تعمیم داد تا امکان مقایسه بین میزان رضایت زنان و مردان نیز فراهم شود.

### پانوشت ها:

1. ن. ک. به:

Iran," in Azar Tabari and Nahid Yeganeh, "Women's Struggles in the Islamic Republic of Women's Movement in Iran, London, Nahid Yeganih, eds., In the Shadow of Islam: The .Zed Press, 1982

2. ن. ک. به:

Women," in Azar Tabari Azar Tabari, "Islam and the Struggle for Imancipation of Iranian .and Nahid Yeganeh, op. cit

3. ن. ک. به:

in Houshang "Akbar Aghajanian, "Post-Revolutionary Demographic Trends in Iran Westview Press, ,Amirahmadi and Manoucher Parvin, eds., Post-Revolutionary Iran Protest or Policy," in Guity 1988; Ann H. Betteridge, "To Veil or Not to Veil: A Matter of Westview Press, 1983; Shahla ,Nashat, ed., Women and Revolution in Iran, Boulder Formal and Historical Perspective," in Haeri, "The Institution of Muta Marriage in Iran: A Mossavar-Rahmani, "Family Planning in Post- .Guity Nashat, op. cit.; Yasamin L .op. cit ,Revolutionary Iran," in Guity Nashat

4. اگرچه "شرایط اجتماعی" رامی توان تعریف کرد، این پرسش که «به چه میزان از شرایط اجتماعی راضی هستید؟» تعریف را به برداشت پاسخ دهندگان محول می کند. به نظرمی رسد که غالب آن ها "شرایط اجتماعی" را شامل شرایط کلّی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی حاکم بر جامعه می دانند.

5. مرکز آمار ایران، سالنامه آماری کشور، 1371، تهران، 1372، ص 58.

6. همان، صص 113 و 114.

7. همان، ص 126، جدول 5-5.

8. بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، گزارش اقتصادی و ترازنامه، 1368، ص 29.

9. ن. ک. به:

Muslim Societies: A Valentine Moghadam, "The Reproduction of Gender Inequality in no. 10, 1991, p. 1339; ,19 .Case Study of Iran in the 1980's," World Development, vol in Iran," Review of Radical Haideh Moghissi, "Women, Modernization and Revolution .p. 13 ,1991 ,4 & Political Economics, vol. 233, nos. 3

10. ن. ک. به:

of Iran," Journal Hammed Shahidian, "The Education of Women in the Islamic Republic .of Women's History, vol. 2, no. 3, 1991, p. 13

11. ن. ک. به:

The Middle East ",Nesta Ramazani, "Women in Iran: The Revolutionary Ebb and Flow .Journal, 4 (3), 1993, p.412

12. همانجا.

13. ن. ک. به:

Press, 1992, p. 9; Farzaneh Milani, Veils and Worlds, New York, Syracuse University and Change: The Politics ,Ramazani, op. cit., p. 424; Mahnaz Kousha, "Women, History .of Gender in Iran," Critique, 1, 1992, p. 35

14. در این مورد باید به این نکته اشاره کرد که زندگی در خانه شخصی که معرفّ میزانی از استقلال اقتصادی و آزادی عمل در جامعه سنتی است احتمالاً میزان رضایت را بالا می برد. زیرزندگی باوالدین را در جامعه ای که کنترل شدید بر رفتار فرزندان (در هر سن و باهرجنسیتی) آزادی عمل آنها را محدود می کند باید از عوامل مشدده نارضایتی دانست. در مورد زنان این عامل تأثیری بیشتر دارد. در ایران، حتی در شهرهای بزرگ چون تهران، به نظر می رسد که زنان مجرد برای خریدن و یا اجاره کردن مسکن مستقل برای خود با مشکلات فراوانی روبرو هستند. نارضایتی در مورد مسکن با عامل دیگری نیز بستگی دارد. فرزندان بزرگسالی که با والدین سالمند خود زندگی می کنند، موظف به مراقبت از آنها هستند. در جامعه ای که خدمات اجتماعی ضروری برای افراد سالمند در حد مطلوب نیست، مسئولیت فرزندان بزرگسال نسبت به والدین سالمند

بیش از حد متعارف است. بر اساس تحقیقاتی که در غرب انجام گرفته، چنین وضعیتی ممکن است منجر به احساس فشار و ناراحتی شدیدتر در کسانی شود که بخاطر جبر اوضاع و احوال مجبور به نگهداری از والدین سالمند خود می شوند. 13. مرکز آمار ایران، همان، ص 66. 14. همانجا.

15. ن. ک. به:

.Moghadam, op. cit., p.1344

16. ن. ک. به:

.Shahidian, op. cit., p. 25

17. در جوامع سنتی، ازدواج برای زنان معمولاً آزادی های جدیدی به همراه می آورد که در زندگی با والدین از آن ها محرومند. تحقیقاتی که در برخی کشورهای غربی انجام شده نیز مؤید این واقعیت است که در آن جوامع نیز ازدواج به عنوان یک پدیده ضروری در رضایت از زندگی مطرح است. برای اطلاعات بیشتر در این باره ن. ک. به:

Americans' Perceptions :F. M. Andrews and S. B. Withey, Social Indicators of Well-Being Michalos, "Satisfaction and .of Life Quality, New York, Plenum Press, 1976; A. C pp.385-422; A Campbell, et. al., ,1980 ,Happiness," Social Indicators Research, vol. 8 .Russel Sage Foundation, 1976 ,The Quality of American Life, New York

18. طبق آماري که در سال 1994 از سوي مرکز ملی پژوهش آراء عمومي در دانشگاه شیکاگو آمریکا منتشر شده، 59/1 درصد از زنان امریکائی از ازدواجشان بسیار راضي اند. این درصد نزدیک به درصد گروه مشابه در میان زنان ایران در پژوهش حاضر است.

---

## قوانین ایران و حقوق مادر

---

شیرین عبادی

اعلامیه جهانی حقوق بشر (1948) و میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی (1966) هر یک به تصریح بر تساوی حقوق زوجین تأکید کرده اند. دولت ایران، که از امضاءکنندگان اعلامیه جهانی حقوق بشر است بایبوستن به میثاق، در سال 1969، متعهد گردید که اصول مندرج در آن را در قوانین



کشور رعایت کند. در بند یک از ماده 16 اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز مقرر گردیده است که: «هرزن و مرد بالغی حق دارند بدون هیچ گونه محدودیت از نظر نژاد، ملیت، تابعیت یا مذهب با همدیگر زناشوئی کنند و تشکیل خانواده دهند. در تمام مدت زناشوئی و هنگام انحلال آن، زن و شوهر در کلیه امور مربوط به ازدواج، دارای حقوق مساوی می باشند». بند 4 از ماده 23 میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی نیز با به رسمیت شناختن تساوی حقوق زوجین چنین مقرر می دارد: «دولت های طرف این میثاق تدابیر مقتضی به منظور تامین تساوی حقوق و مسئولیت های زوجین در مورد ازدواج در مدت زوجیت و هنگام انحلال آن اتخاذ خواهند کرد. در صورت انحلال ازدواج پیش بینی هایی برای تامین حمایت لازم از اطفال به عمل خواهند آورد». بنابراین دولت ایران تا زمانی که رسماً از میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی خارج نشده است، مکلف است که تساوی حقوق زوجین را در تمام زمینه ها رعایت کند. برای یافتن پاسخی به این پرسش که آیا دولت ایران به تعهدات بین المللی خود در زمینه ایجاد امکانات و فرصت های مساوی برای زوجین عمل کرده، بررسی حقوق مادر نسبت به فرزند بر مبنای قوانین مدون و جاری ایران آزمون مهمی است.

روابط حقوقی مادر و فرزند بر اساس قوانین مصوبه و لازم الاجراء در ایران به شرح زیر است:

### نام

پس از تولد طفل، اولین موضوع حقوقی که مطرح می شود، گرفتن شناسنامه برای کودک و تعیین نام خانوادگی وی و درحقیقت، اعطای هویت قانونی به او است. مطابق ماده 41 قانون ثبت احوال مصوب سال 1355، نام خانوادگی طفل همان نام خانوادگی پدر خواهد بود. فقط در یک صورت مادر حق دارد با نام خانوادگی خویش برای فرزندش شناسنامه بگیرد و آن هنگامی است که اولاً ازدواج پدر و مادر طفل به ثبت رسیده باشد و ثانیاً به پدر کودک دسترسی نباشد و یا نسب طفل مورد تأیید پدر قرار نگیرد که در این صورت شناسنامه طفل با نام خانوادگی مادر و با قید نام کوچک پدر صادر خواهد شد.

### تابعیت

مطابق ماده 976 قانون مدنی مصوب سال 1314 تابعیت از طریق نسب پدری منتقل می شود یعنی کسانی که پدر آنها ایرانی است اعم از اینکه در ایران یا در خارج متولد شده باشند ایرانی محسوب خواهند شد. اما اگر فقط مادر ایرانی باشد، در صورتی تابعیت ایران به فرزندش اعطاء می گردد که اولاً در ایران به دنیا آمده باشد، ثانیاً بلافاصله بعد از رسیدن به سن 18 سال تمام یک سال دیگر در ایران اقامت کرده باشد. هم چنین در اعطای تابعیت ایران، نسب پدری ملحوظ است نه مادری. مطابق ماده 984 قانون مدنی، اگر مردی خارجی درخواست کند که به تابعیت ایران پذیرفته شود، در صورت موافقت با درخواست، به فرزند صغیر وی نیز تابعیت ایران داده خواهد شد، اما اگر زنی به تابعیت ایران پذیرفته شود، فرزندان صغیر وی به تابعیت ایران در نخواهند آمد.

### حضانة طفل

مهم ترین مساله حقوقی و عاطفی در روابط فرزند و والدین، حضانة است به معنای نگاهداری و تربیت کودک به منظور آماده ساختن وی برای ورود به اجتماع. حضانة اطفال در صورتی که والدین با یکدیگر بسربرند، مشترکاً برعهده پدر و مادر است اما، طبق ماده 1169 قانون مدنی، در صورت جدائی والدین، مادر تا دو سال از تاریخ ولادت طفل برای نگاهداری او اولویت خواهد داشت. پس از انقضاء این مدت حضانة با پدر است مگر نسبت به اطفال اناث [فرزندان دختر] که تا سال هفتم تولد حضانة آنها با مادر خواهد بود. همین حقوق اندک مادر برای حضانة فرزندانش نیز در صورت ازدواج شرعی و قانونی وی از بین خواهد رفت، زیرا طبق ماده 1170 قانون مدنی: «اگر مادر در مدتی که حضانة طفل با اوست مبتلا به جنون شود یا به دیگری شوهر کند حق حضانة با پدر خواهد بود.» با این ترتیب مشاهده می شود که از دید قانونگذار ازدواج قانونی مادر، در این مورد، در ردیف ابتلا به جنون شمرده می شود و موجب اسقاط حق حضانة وی خواهد شد.

### اداره امور مالی کودک

کسی که عهده دار حضانة کودک است الزاماً همان شخصی نیست که امور مالی وی را اداره می کند زیرا از لحاظ قانون حضانة طفل و اداره امور مالی وی دو مقوله کاملاً مجزا هستند. امور مالی کودک در مرحله اول به وسیله پدر و جد پدری اداره می شود (ماده 1181 قانون مدنی). سمت پدر و جد پدری را در اصطلاح کنونی "ولایت قهری" گویند. نکته جالب توجه آن است که پدر و جد پدری هر دو در ردیف یکدیگر (و البته مقدم بر مادر) قرار گرفته اند و هر کدام مستقلاً دارای حق ولایت می باشند.

طبق ماده 1183 قانون مدنی، ولی قهری نماینده قانونی کودک در کلیه امور و مسائل مربوط به اموال و حقوق مالی او و اختیاراتش نا محدود است و برای اعمال این اختیارات محتاج به کسب اجازه از دادگاه یا مرجع قضائی دیگری نیست، زیرا سمت خودرامستقیماً از قانون کسب کرده و منشاء آن هم رابطه اَبوتی است که با کودک دارد. احترام به این رابطه و حقوق ناشی از آن چنان مورد تأکید مقنن بوده که در ماده 1184 قانون مدنی مقرر شده حتی در صورتی هم که ولی قهری به علت کِبَر سن یا سفر نتواند به وظائف قانونی خود عمل کند و بالاتر از آن، حتی در صورتی که مرتکب حیف و میلی در اموال کودک شود، نمی توان اختیارات قانونی را از او سلب کرد. به عنوان مثال، اگر مادری فوت کند و برای فرزند صغیرش منزلی به ارث گذارد و آنگاه پدر (یا جد پدری) این منزل را بفروشد و پول آن را حیف و میل کند، فروش منزل و البته حیف و میل پول آن مورد قبول مقنن است و نمی توان معامله را تحت هیچ عنوان فسخ کرد و پدر (یا جد پدری) را مجبور به پس دادن پول کرد زیرا همانطور که اشاره شد ولایت پدر حقی است ابدی، دائمی و غیرقابل خدشه. در چنین مواردی دادگاه فقط می تواند شخص صلاحیت دار دیگری به نام "امین" تعیین کند تا با کمک ولی قهری مشترکاً اموال کودک را اداره کنند و به هر حال تصمیم دادگاه در این مورد ناظر به آینده است و نه مرتبط با معامله ای که صورت گرفته و موجب ساقط شدن کودک از هستی شده.

ولایت در مورد اداره امور مالی کودک فقط مخصوص پدر و جد پدری است و مادر از این حیث هیچ سمت و اختیاری ندارد. نکته قابل توجه آن است که نه تنها پدر و جد پدری بر مادر مقدم است بلکه

هر فرد غریبه دیگری با دستاویزی به نام "وصیت" می تواند بر مادر مقدم باشد. ماده 1188 قانون مدنی مقرر می دارد: «هریک از پدر و جد پدری می تواند بعد از وفات دیگری برای اولاد خود که تحت ولایت او می باشد وصی معین کند تا بعد از فوت خود در نگاهداری و تربیت آنها مواظبت کرده و اموال آنها را اداره کند.» به سخن دیگر، سمت ولایت قهری پدر و جد پدری نه تنها در زمان حیات آنها (حتی در صورت ثبوت خیانت و عدم لیاقت و مانند آن) از بین نمی رود بلکه حتی می تواند بعد از حیات آنان نیز ادامه یابد یعنی پدر یا جد پدری می تواند وصیت کند که بعد از مرگ وی شخص ثالثی، "فرضاً" عموی کودک، عهده دار امور مالی طفل شود. افزون بر این، پدر یا جد پدری حتی می تواند به کسی که به سمت وصایت معین کرده است اختیار تعیین وصی بعد از فوت خود را نیز بدهد. تنها پس از پدر و پدر بزرگ و وصی، ممکن است نوبت به مادر برسد. با این توضیح که اگر کودکی فاقد ولی خاص (پدر و جد پدری و وصی منتخب از طرف آنها) باشد، برای اداره امور مالی وی، طبق ماده 1218 قانون مدنی، باید قیم تعیین شود. به موجب ماده 62 قانون امور حسبی مصوب سال 1319، مادر طفل با داشتن صلاحیت اخلاقی، بر هر فرد دیگری مقدم است مشروط بر آن که ازدواج نکرده باشد. اما اگر مادر ازدواج کرده باشد اولویت قانونی خود را از دست می دهد و در ردیف سایر اقربای طفل قرار می گیرد و در این حالت اگر دادگاه صلاح بداند می تواند مادر را به عنوان قیم طفل تعیین کند و یا این سمت را به فرد دیگری واگذارد و فقط حضانت را به مادر اختصاص دهد.

طبق ماده 1233 قانون مدنی، زن نمی تواند بدون رضایت شوهر خود سمت قیمومت را قبول کند. قیم برخلاف ولی قهری و وصی باید تحت نظارت دادگاه وظایف خود را انجام دهد، همه ساله صورت درآمد و مخارج کودک را تهیه کند و به تصویب دادگاه برساند، و در برخی از امور نیز، از قبیل فروش و رهن اموال غیر منقول و صلح دعوی، قبلاً نظر موافق دادگاه را کسب کند.

### <> اراده والدین در ازدواج فرزندان

<> برای آگاهی از حقوق مادر در مورد ازدواج فرزندان نخست باید به برخی از مواد قانون در باره سن ازدواج اشاره کرد. طبق ماده 1041 قانون مدنی: «نکاح قبل از بلوغ ممنوع است» و طبق تبصره یک ماده 1210 همان قانون: «سن بلوغ در پسر پانزده سال تمام و در دختر نه سال تمام قمری است.» هر چند سن قانونی ازدواج در قوانین ایران بسیار پایین است، زیرا دختری نه ساله نه از نظر جسمی و نه روحی توانایی و صلاحیت تشکیل خانواده و اداره خانه را ندارد، تبصره ماده 1041 قانون مدنی حتی از این نیز پا فراتر گذاشته و مقرر کرده است که: «عقد نکاح قبل از بلوغ با اجازه ولی صحیح است به شرط رعایت مصلحت مولی علیه.» بنابراین، پدر حق دارد فرضاً دختر دوساله خود را با گرفتن مبلغی به عنوان مهریه یا شیر بها به عقد ازدواج مردی درآورد. تنها محدودیت پدر، رعایت مصلحت کودک است. صرف نظر از آن که مصلحت هیچ کودکی چنین ازدواج زودرسی را ایجاب نمی کند، اساساً تشخیص این مصلحت نیز صرفاً بر عهده پدر است و کس دیگری، حتی مادر کودک، حق دخالت در چنین امر مهمی را ندارد. لازم به یادآوری است که سلطه پدری در مورد ازدواج دختر حتی بعد از بلوغ او نیز ادامه دارد زیرا طبق ماده 1043 قانون مدنی، ازدواج دختری که هنوز شوهر نکرده اگر چه به سن بلوغ هم رسیده باشد، موقوف به

اجازه پدر یا جدّ پدری است و هرگاه پدر یا جدّ پدری، بدون دلیل موجه، از دادن اجازه مضایقه کند، دختر می تواند با معرفی کامل مردی که می خواهد به او شوهر کند و شرایط نکاح و مهری که بین آنها قرار داده شده، به دادگاه مراجعه و پس از اخذ اجازه نسبت به ثبت ازدواج اقدام نماید. <> بدیهی است در این مورد رضایت یا مخالفت مادر مؤثر در قضیه نخواهد بود.

&lt;/ &gt;

### اطفال و قوانین کیفری

موضوع دیگر در روابط حقوقی مادر و فرزند، میزان تأثیر اراده مادر است، هنگامی که جرمی علیه کودک اتفاق می افتد. اگر جرمی علیه کودکی اتفاق افتد -فرضاً به طفلی تجاوز شود و یا کودکی در منازعه سرش بشکند- پدر و جدّ پدری نقش تعیین کننده و نهائی در سرنوشت قضائی پرونده دارند یعنی می توانند مجرم را عفو کنند، یا دیه بگیرند یا تقاضای قصاص دهند. مادر هیچ نقشی در این خصوص ندارد. البته اگر کودکی فاقد ولی قهری باشد و مادرش به عنوان قیم تعیین شده باشد در آن صورت، مادر می تواند، با کسب موافقت دادستان، از قصاص صرف نظر کند و به گرفتن دیه رضایت دهد. تنها موردی که رضایت مادر شرط است هنگامی است که کودک به قتل می رسد و در این حالت طبق ماده 261 قانون مجازات اسلامی، مصوب سال 1370، چون مادر جزء اولیاء دم است لذا رضایت او نیز در عفو قاتل شرط است و پدر و مادر به اتفاق می بایستی رضایت دهند و در این صورت دیه هم مطابق قانون ارث تقسیم خواهد شد. در صورتی که کودکی توسط پدر یا جدّ پدری عمداً به قتل برسد قاتل از قصاص معاف است خواه مادر کودک به این امر راضی باشد یا نه. طبق ماده 220 قانون مجازات اسلامی: «پدر یا جدّ پدری که فرزند خود را بکشد فقط به پرداخت دیه قتل به ورثه محکوم و تعزیر می شود» این امتیاز مختص پدر و جد پدری است یعنی اگر مادری فرزندش را به قتل برساند، به تقاضای پدر می توان او را به قصاص فرزند کشت.

### حق مادر بر ارث فرزند

در صورت فوت فرزند چند حالت متصور است:

حالت اول) اگر برای فرزندی که فوت شده اولاد یا اولاد اولاد موجود نباشد، هریک از پدر یا مادر در صورت انفراد تمام ارث را می برد یعنی اگر کسی که فوت کرده تنها وارثش پدر یا مادر باشد، پدر یا مادر به تنهایی تمام ماترک متوفی را به ارث می برند. در این حالت بین اولاد دختر و پسر هم فرقی نمی کند.

حالت دوم) اگر برای متوفی اولاد یا اولاد اولاد موجود نباشد و پدر و مادر هر دو زنده باشند، یک ثلث ترکه متعلق به مادر و دوثلث ترکه متعلق به پدر است.

حالت سوم) اگر وارث منحصر به پدر و مادر باشد اما مادر "حاجب" داشته باشد یک ششم ترکه متعلق به مادر و پنج ششم آن متعلق به پدر است. در اصطلاح حقوق "حاجب" به حالتی گفته می شود که وارث در آن حالت یا از بردن ارث ممنوع می شود و یا میزان ارث وی تنزل می یابد. طبق بند ب ماده 892 قانون مدنی، حُجَبی که باعث می شود میزان ارث مادر از یک سوم به یک

ششم تنزل یابد وقتی است که برای میت چند خواهر یا برادر باشد مشروط به شرایطی خاص. در این صورت میزان ارث مادر از یک سوم به یک ششم کاهش می یابد و جالب آنکه خواهران و برادران متوفی که موجب می شوند مادر آنها یا مادر متوفی سهم الارثش کاهش یابد خود چیزی ارث نمی برند بلکه آنچه از سهم مادر کاسته می شود به سهم پدر اضافه خواهد شد. بدیهی است آنچه گفته شد خاص مادر است و شامل پدر نمی شود. حالت چهارم) اگر برای فرزند فوت شده اولاد یا اولاد اولاد موجود باشد هریک از پدر و مادر متوفی یک ششم ترکه را می برند و این تنها حالتی است که میزان ارث مادر با پدر برابر است و در این حالت نیز فرقی نمی کند که متوفی پسر باشد یا دختر.

### اراده زن در انتخاب نقش مادری

حق سقط جنین، و به عبارت دیگر حق اعراض از مادرشدن را، برخی در عداد حقوق زن دانسته اند. اما، طبق قوانین مدون و رسمی ایران، سقط جنین جرم شمرده می شود و قابل مجازات است. برپایه ماده 623 قانون مجازات اسلامی مصوب 1375: «هرکس به واسطه دادن ادویه یا وسایل دیگری موجب سقط جنین زن گردد به شش ماه تا یکسال حبس محکوم می شود و اگر عالمی و عامداً زن حامله ای را دلالت به استعمال ادویه یا وسایل دیگری نماید که جنین وی سقط گردد به حبس از سه تا شش ماه محکوم می شود مگر این که ثابت شود این اقدام برای حفظ حیات مادر می باشد و در هر مورد حکم به پرداخت دیه مطابق مقررات داده خواهد شد.» قید کلمه "هرکس" نشان دهنده آن است که در این مورد بین شوهر و بیگانه فرقی نیست اما اگر سقط جنین توسط ماما یا طبیب یا دارو فروش صورت گیرد، مجازات فاعل به علت مسئولیت حرف های او تشدید می شود. در این مورد ماده 624 همان قانون مقرر داشته است: «اگر طبیب یا ماما یا دارو فروش و اشخاصی که به عنوان طبابت یا مامائی یا جراحی یا دارو فروشی اقدام می کنند وسایل سقط جنین فراهم سازند و یا مباشرت به اسقاط جنین نمایند به حبس از دو تا پنج سال محکوم خواهند شد و حکم به پرداخت دیه مطابق مقررات مربوط صورت خواهد پذیرفت.»

دیه سقط جنین طبق ماده 487 قانون مجازات اسلامی مصوب 1370 عبارت است از: «1- دیه نطفه که در رحم مستقر شده بیست دینار؛ 2- دیه علقه که خون بسته است چهل دینار؛ 3- دیه مضعه که به صورت گوشت درآمده است شصت دینار؛ 4- دیه جنین در هر مرحله ای که به صورت استخوان درآمده و هنوز گوشت نروئیده است هشتاد دینار؛ 5- دیه جنین که گوشت و استخوان بندی آن تمام شده و هنوز روح در آن پیدا نشده یکصد دینار؛ 6- دیه جنین که روح در آن پیدا شده است اگر پسر باشد دیه کامل و اگر دختر باشد نصف دیه کامل و اگر مشتبه باشد سه ربع دیه کامل خواهد بود.» در کتب فقهی و قوانین مدون ایران قید نشده است که چه موقع روح در جنین دمیده می شود ولی با توجه به علم پزشکی و ابزار آن، رویه محاکم قضائی ایران آن است که هر زمان قلب جنین شروع به طپش کند روح در آن دمیده شده و تبدیل به انسان کاملی می شود.

آن چه گفته شد گوشه ای است از حکایت بی حقی مادران و شمه ای از موارد نقض حقوق بشر در ایران در این زمینه. عدم تساوی حقوق زوجین در امور دیگری چون طلاق، ارث، چند همسری، و اداره خانواده بر اساس قوانین مدون خود نیازمند بررسی دیگری است.

## نگاهی بر موفق ترین رمان ایرانی در دهه گذشته

احمد کریمی حکاک

### «بامداد خمار»، موفق ترین رمان معاصر ایرانی

دو سال پیش در ایران رمانی منتشر شد با نام **بامداد خمار**، نخستین اثر نویسنده ای به نام فتنه حاج سید جوادی. در خلال این مدت رمان بامداد خمار بیش از ده بار به چاپ رسیده و تا به امروز تیراژ آن از مرز صد هزار فراتر رفته است. این رمان بحث های داغ بسیاری برانگیخته، زیرا گروهی آن را مرهمی بر درد کنار آمدن با مسئله روابط میان زنان و مردان جوان دانسته اند و حاوی داستانی که می تواند درس عبرتی باشد برای جوانان بی تجربه دل درآستین، و گروه دیگری آن را نمونه ای و مسطوره ای شمرده اند از آثاری که رفته رفته در دفاع از اصالت و شرافت طبقات بالادست جامعه تحقیر و تخفیف فرودستان را جایز و مجاز می شمارند و با این کار مبانی الفت اجتماعی را سست می کنند. مسلّم این است که بامداد خمار اثرات و تبعات بسیاری در پی داشته است که در شناخت فرهنگ امروز ایران و مقام ادبیات داستانی در آن شایان توجه و تحقیق بسیار است. با توجه به این همه، بر آن شدیم تا خلاصه ای از این داستان را که در اصل در کتابی شامل 439 صفحه روایت شده است در چند صفحه بیاوریم و این کار را به گونه ای انجام دهیم که هم ساختار داستان و هم بافت کلام آن را به خواننده منتقل کند. از همین رو، این نوشته شامل فشرده ای از عمده ترین رویدادهای داستان است همراه با برخی از صحنه های کلیدی آن که عیناً از اصل کتاب نقل شده .

داستان **بامداد خمار** از بگو مگویی دختری جوان به نام سودابه با مادرش آغاز می شود. دختر می گوید تصمیم خود را برای ازدواج گرفته و اصرار مادرش، ناهید، در منصرف کردن او بی ثمر خواهد بود. مادر، پس از آن که در می یابد عشق دخترش را کور و کر کرده و بحث و استدلال دیگر در او کارگر نیست به عنوان آخرین تیر ترکش از او می خواهد که به داستان زندگی عمه جاننش، که اکنون پیرزنی هفتاد و چندساله است، گوش فرا دهد، و قول می دهد که از آن پس دیگر دخترا با تصمیم خود آزاد بگذارد. آنچه در پی می آید و اصل داستان را تشکیل می دهد حکایتی است که

عمّه ای سالخورده و تجربه اندوخته برای برادر زاده جوان خود- که به تشخیص همگان نسخه دوم خود اوست - تعریف می کند.

دراویل سلطنت رضاشاه، محبوبه، دختر یکی از اعیان تهران به نام بصیرالملک، در سن پانزده سالگی به شاگرد نجّار محلّه، رحیم، دل می بازد، و این در حالی است که جوانان بسیاری از جمله پسر عطاءالدوله، یکی دیگر از اعیان تهران و منصور، پسرعموی محبوبه، خواستگار اویند. در شرح صحنه های گوناگون دیدار محبوبه و رحیم، نویسنده، گاه با قلمی گرم و جذّاب، حکایت دلباختگی محبوبه را بیان می کند و با شرح زیبایی رحیم در چشم محبوبه و شیرین زبانی های او در برابر دخترک معصوم، قدرت کورکننده عشق نوجوانی را به رخ خواننده می کشد. سر انجام بصیرالملک، با همه شرافت و اشرافیتش، تسلیم اراده دخترک جوان می شود، و محبوبه در مراسمی که بیشتر به سوک شبیه است تا به سور عروسی به عقد رحیم نجّار در می آید:

عروسی من داستان دیگری بود. سوت و کور بود. هیچ کس دل و دماغ نداشت. خودم از همه بی حوصله تر بودم. می خواستم زودتر از آن خانه فرار کنم و از این همه فشار روحی راحت بشوم. پنجشنبه از صبح مادرم و آقا جان کز کرده و گوشه ای نشسته بودند. دایه جانم به کمک خجسته در اتاق گوشواره بساط شیرینی و شربت و میوه مختصری چیدند و لاله گذاشتند. خبری از آینه و شمعدان نبود. سفره عقدی در کار نبود. زمین تا آسمان با عروسی خواهرم تفاوت داشت. ولی منم گله ای نداشتم. اصلاً متوجّه این چیزها نبودم. حواسم جای دیگر بود. اگر دایه جان نبود، همان چهارتا شیرینی هم در آن اتاق کوچک وجود نداشت. خواهرم نزهت برای ناهار آمد. شوهرش بهانه ای یافته و برای سرکشی به ده رفته بود. می دانستم از داشتن چنین باجنابی عار دارد. کسی نپرسید چرا نصیرخان نیامد! خواهرم از خجالت حتی بچه اش را هم نیاورده بود تا مجبور نشود دایه اش را هم بیاورد که داماد را ببیند. روحیه نصیرخان هم دست کمی از پدر و مادرم نداشت.

هوا کم کم خنک می شد. اول پاییز بود. درها را رو به حیاط بسته بودند. حدود یک ساعت به غروبمانده عاقد برای خواندن خطبه عقد آمد. بعد سروکله رحیم ومادرش پیدا شد. رحیم در لباس نو، با کت و شلوار و حلیقه و ارسلی های چرم مشکی، بازهم همان موهای پریشان راداشت. واقعاً زیبا و خواستنی شده بود، گرچه من او را در همان لباده و پیراهن یقه باز بیشتر می پسندیدم. انگار در این لباس ها کمی معذب بود.

مادرش زنی ریزه میزه و لاغر بود که زیور خانم نام داشت. موهای سفیدش را حنا بسته و از وسط فرق باز کرده بود که از زیر چارقد ململ پیدا بود. چشم های ریز و سیاهی داشت که با سرمه سیاه تر شده بودند. بینی قلمی و لب های متناسب او بی شباهت به بینی و لب های رحیم نبود. می ماند چشم های درشت رحیم که قهراً باید به پدرش رفته باشد. زیور خانم رفتار تند و تیزی داشت. پیراهن چیت گلدار نویی به تن کرده بود و به محض ورود به اتاق، درحالی که از ذوق و شوق سرازیا نمی شناخت، کله قندی را که به همراه داشت بر زمین گذاشت و با دو ماچ محکم لپ های بزک کرده مرا بوسید و با شوق فراوان گفت: «آرزوی چنین روزی را برای پسرم داشتم.»

بوی گلاب نمی داد. من باصورت بند انداخته و بزک کرده با لباس ساتن صورتی که برای خواستگاری پسر شازده دوخته بودند نشسته بودم و انگار خواب می بینم. فقط دلم می خواست رحیم که پیش از عقد توی حیاط ایستاده بود زودتر بیاید و مرا ببرد، تا از زیر این نگاه های کنجکاو، غمگین و یا ناراضی، از این برویای مصنوعی که دایه و دده خانم به راه انداخته بودند، از این مراسم حقارت بار که برایم ترتیب داده بودند، زودتر خلاص شوم. عاقد به اتاق پنج درمی که پدرم با بی اعتنایی و با چهره ای گرفته در آن نشسته بود رفت و پشت در اتاق گوشواره که من در آن بودم قرار گرفت و خطبه را خواند. وقتی به مبلغ مهریه که پدرم دوهزارو پانصد تومان قرار داده بود رسید، مادر رحیم با چنگ به گونه اش زد و گفت: «وای خدا مرگم بدهد الهی!»

خطبه سه بار خوانده شد. باید صبر می کردم و بعد از گرفتن زیرلفظی بله را می گفتم. ولی ترسیدم. ترسیدم که آن ها چیزی برای زیرلفظی نداشته باشند. پس در دفعه سوم بلافاصله بله گفتم. دده خانم برسرمنقل و پول شایبش کرد که مادر رحیم و خجسته خنده کنان جمع می کردند. حقارت مجلس دل آزار بود. تلاش های معصومانه خجسته و کوشش های پرمهر دده خانم و دایه جانم کافی نبود. کافی نبود تا واقعیت ها را وارونه جلوه دهند. تا برای واقعیت که پدر و مادرم این داماد را نمی خواستند سرپوش بگذارند. تا تنگی دست او را پنهان کند. مادر رحیم شادمانه می خندید و نقل به دهان می گذاشت. بعد رحیم آمد و من دیگر غیراز او هیچ چیز ندیدم. همان چشمان درشت، پوست تیره و همان لبخند شیطنت بار. اشتباه کرده بودم، با کت وشلوار خواستنی تر هم شده بود. دایه دستش را گرفت و آورد و کنار من نشست. دست درجیب کرد. یک جفت گوشواره طلا بیرون آورد و کف دست من گذاشت. بعد مادرش جلو آمد. یک انگوی طلا به دستم کرد و باز مرا بوسید. انگشتر جواهرنشانی درکار نبود که برق آن چشم همه راخیره کند. درعوض من خیره به برق چشمان او نگاه می کردم. هیچ عروسی در دنیا دلگرفته تر و خوشبخت تر از من نبود. مخصوصاً وقتی که با دست محکم مردانه اش دست کوچک و نرم مراگرفت و گفت: «آخر زن خودم شدی!» و باز همان لبخند شیطنت آمیز لب هایش را ازهم گشود و دندان های ردیف مرواریدگونه اش را به نمایش گذاشت.

خواهر بزرگ ترم که با اندوه و یأس درآستانه دراتاق ایستاده بود و با دلی گرفته تماشا می کرد، جلو آمد. یک جفت انگوی پت و پهن به دستم کرد و مرا بوسید. یک کلام با رحیم صحبت نکرد. شک داشتم که حتی نیم نگاهی هم به چهره او افکنده باشد. نمی دانستم آیا اگر او را در خیابان ببیند باز می شناسد یا نه؟ سکوتی برقرار شد. مادر رحیم برای شکستن آن سکوت تلخ هیل کشید و هلهله کرد. دایه یک سینی برداشت و ضرب گرفت. مادر رحیم و دده خانم و خجسته دست می زدند. پدرم بامشت به درکوفت. انگار که به قلب من می کوبد. به صدای بلند و خشنی گفت: «چه خبرته؟ صدایت را سرت انداخته ای دایه خانم؟» دایه از این سو با رنجش آشکاری گفت: «وا، آقا خوب دخترمان دارد عروس می شود. شادی می کنیم دیگر. شگون دارد.»

پدرم آمرانه فریاد زد: «دنبک را بده دستشان ببرند خانه شان تا کله سحر هر قدر می خواهند بزنند. این جا این سر و صداها راه نینداز.»



دایه سرخورده و دلخور سینی را زمین گذاشت. دیگر نمی دانستیم چه باید بکنیم. خواهر بزرگم رفت و برگشت و پیغام آورد: «محبوب، بیا آقاجان با تو کار دارند.»

فقط بامن. رحیم گویی اصلاً وجود نداشت. از جا بلند شدم و وارد پنج دری شدم و در را پشت سرم بستم. پدرم روی یک مبل افتاده بود. سر را بر پشتی مبل نهاده، پاها را تا وسط اتاق دراز کرده بود. مچ پای راستش روی مچ پای چپ قرار داشت. نه تنها تکمه کنش باز بود، بلکه نیمی از تکمه های بالای حلیقه و یقه پیراهنش نیز گشوده بود. مثل این که احساس تنگی نفس می کرد. هرگز او را این قدر آشفته حال و نامرتب ندیده بودم. دست ها را بی حس و حال روی دسته مبل نهاده و مچ دست هایش از دسته مبل روبه پایین آویزان بود. رنگ به صورت نداشت و به سقف خیره بود. جواهری را از چنگش به یغما برده بودند. مادرم در لبه پنجره نشسته و به شیشه های رنگین ارسی تکیه داده بود. انگار او نیز جان دریدن نداشت. حتی چادر نیز بر سر نیفتاده بود. با پیراهن گلدار آنجا نشسته بود و دست هارا سست و بی جان برزانو انداخته بود. مرا که دید برخاست و جلو آمد. یک انگشتر الماس نسبتاً درشت پیش آورد و دردست من گذاشت. نگفت مبارک باشد. گفت: «این رازمن یادگاری داشته باش.» و اشکریزان از در دیگر اتاق خارج شد.

پدرم مدتی ساکت ماند. من نمی دانستم چه باید بکنم. هم چنان سر به زیر افکنده و دست ها را به هم گرفته و ایستاده بودم. خواهرم در کنارم بود. پدرم رو به سقف کرد. با صدای آهسته و بی جان گفت: «به تو گفته بودم ماهی سی تومان کمک خرجی برایت می فرستم؟»  
می خواستم بگویم شما کی با من حرف زده بودید؟ ولی فقط گفتم: «نه آقاجان.»  
«می دهم دایه خانم برج به برج برایت بیاورد.»

بازحمت زیاد دست راست را بالا برد و در حیب داخل حلیقه کرد. یک سینه ریز مجلل طلا از آن بیرون کشید و به طرفم دراز کرد: «بیا بگیر. این برای توست.» با احترام دو سه قدم جلو رفتم و سینه ریز را گرفتم. «ببینداز گردنت.»

با کمک خواهرم سینه ریز را به گردن انداختم. پدرم نگاهی به آن و به صورت جوان و بزک کرده من کرد و مثل مریضی که دردمی کشد، چهره اش درهم رفت و دوباره سر را بر پشتی مبل تکیه داد و دست هایش از مچ از دسته مبل آویزان شد.  
هیچ هدیه ای برای رحیم نبود. اصلاً اسمی هم از او نبود.

«خوب، برو به سلامت.»

جرثقی به خود دادم و با صدایی که به زحمت از حلقومم خارج می شد گفتم: «آقاجان، دعایم نمی کنید؟»

در خانواده ما رسم بود که پدرها شب عروسی فرزندان، هنگام خدا حافظی دعای خیر بر درقه راهشان می کردند و برایشان آرزوی سعادت می کردند. دعاها را پدرم در حقّ نزهت دیده بودم که اشک به چشم همه حتی عروس و داماد آورده بود. آن زمان به این مسائل اعتقاد داشتند. آن زمان دعاها گیرا بود.

پوزخند تلخی بر گوشه لبان پدرم ظاهر شد. سکوتی بین ما به وجود آمد. انگار فکرمی کرد چه دعایی باید بکند. پدرم، با همان حالی که نشسته بود، دو انگشت دست راست را با بی حالی

بلندکرد. سرش همچنان بر پشت مبل تکیه داشت. گفت: «دوتا دعا درحقت می کنم. یکی خیر است و یکی شر.»

باترس و دلهره منتظر ایستادم. خواهرم با نگرانی و دلشوره بی اراده دست ها را به حالت تضرع به جلو دراز کرد و گفت: «آه آقا جان . . .»

پدرم بی اعتنا به او مکثی طولانی کرد و گفت: «دعای خیرم این است که خدا تو را گرفتار و اسیر این مرد نکند.» باز سکوتی برقرار شد. پدرم آهی کشید و قفسه سینه اش بالافت و پایین آمد و ادامه داد: «و اما دعای شرّم. دعای شرّم آن است که صدسال عمر کنی.» سرجایم میخکوب شده بودم. نگاهی متعجب با خواهر بزرگترم ردّ و بدل کردم. این دیگر چه جور نفرینی بود؟ این که خودش یک جور دعا بود! پدرم می فهمید که درمغزما چه می گذرد. گفت: «توی دلت می گویی این دعا که شرّ نیست. خیلی هم خیر است. ولی من دعا می کنم که صد سال عمر کنی و هرروز بگویی عجب غلطی کردم تا عبرت دیگران بشوی. حالا برو.»

نزدیک در رسیده بودم که دوباره پدرم صدایم زد. نه این که اسمم را ببرد، نه. فقط گفت: صبر کن دختر.»

«بله آقا جان.»

«تا روزی که زن این جوان هستی، نه اسم مرا می بری، نه قدم به این خانه می گذاری.»

فقط گفتم: «خداحافظ.»

«به سلامت.»

(صص 168-173)

زوج جوان زندگی مشترک خود را با شور و عشق آغاز می کنند، اما چیزی نمی گذرد که آنچه در چشم خانواده محبوبه "تفاوت فرهنگ" و طبقه اجتماعی جلوه می کند از میان رابطه زناشویی سر بر می کشد، و عشق زوج جوان را به ناکامی می کشاند. رحیم رفتاری توأم با خشونت دارد، آداب دان و نکته سنج نیست، و حرمت همسر خود را نگاه نمی دارد. فقر نیز مزید برعلت می گردد، و سرانجام مادر رحیم را که تجسم روح خبیث "مادر شوهر" در فرهنگ عوام است به سکونت در خانه محقر این دو وا می دارد. در این میان نخستین فرزند محبوبه نیز به دنیا می آید، و هم از آغاز محور رقابت میان عروس و مادر شوهر می شود. از این پس زن و شوهر جوان بر سر بسیاری مسائل با هم جرّ و بحث می کنند. محبوبه از این که مادر شوهرش در خانه او لنگر انداخته ناراحت است. رحیم این احساس را اصلاً درک نمی کند. مادر رحیم هم رفته رفته اختیار نوزاد نوپا را در دست می گیرد و محبوبه را از فرایند پرورش و رشد فرزندش جدا می کند. عروس و مادر شوهر بر سر روش تربیت فرزند، بر سر موازین بهداشت او و بر سر زبانی که می آموزد بگومگو دارند. محبوبه نمی خواهد پسرش او را "نه" خطاب کند، مادر رحیم این را فرنگی مآبی می داند. مادر رحیم به خواهش پسرش برای صبحانه روز جمعه کله پاچه می خرد، ولی محبوبه از خوردن آن امتناع می کند، و این خود موضوع دعوای میان زوج جوان می گردد. مهمتر از اینها، رحیم که پیش از ازدواج به

محبوبه قول داده بود روزی از نجاری دست خواهد کشید و وارد نظام خواهد شد، انگیزه این کار را از دست می دهد.

چندی بعد پسرخاله رحیم و خانواده اش به دیدار او می آیند، و این خود مناسبتی پیش می آورد برای بیزاری بیشتر زن از مرد. این بیزاری آنجا به اوج می رسد که محبوبه درمی یابد شوهرش با کوکب، دختر پسرخاله خودش، سرورسری پیدا کرده است. یک روز پس از رفتن پسرخاله از خانه رحیم و محبوبه، رحیم به سراغ محبوبه می آید و پول وجواهراتی را که او از خانه پدرش آورده طلب می کند:

کلید در صندوقم را می خواست که به دستور خودش، از وقتی که مادرش نزد ما آمده بود، همیشه در آن را قفل می کردم و زیر فرش می گذاشتم و هر وقت از خانه خارج می شدم، با خودم می بردم.

لبه فرش را بالا زد و کلید را برداشت. در صندوق را باز کرد. مقدار ناچیزی پول در آن بود. آن را برداشت و وقتی مبلغ اندک آن را دید، نگاهی به چپ و راست کرد و شال کشمیر را برداشت.

فریاد زد: «آن را کجا می بری؟»

«هرجا دلم بخواهد.» جلو آمد: «آن را در بیاور ببینم.»

«چی را؟»

«النگو را.»

«در نمی آورم. خجالت بکش.»

«گفتم در بیاور.»

دیوانه شده بود. باور نمی کردم که بیدار باشم. با خشونت دستم را گرفت و النگوها را کشید. همان النگوهایی که خواهرم سرعقد به من داده بود. پوست دستم خراشیده شد. گفتم: «صبر کن. خودم در می آورم.»

دستم را رها کرد: «در بیاور. به زبان خوش در بیاور.»

النگوها را بیرون کشیدم و به طرفش پرتاب کردم: «بگیر برو گمشو.»

«پدرت گم شود.»

<> این بار من دیوانه شدم. به طرفش دویدم: «خفه شو. اسم پدرم را نیاور. دهانت را آب بکش. تولایق نیستی کفش های پدرم را هم جفت کنی. اسم پدرم را توی این خانه خراب شده نبر، مرتیکه بی همه چیز بی آبرو.»

<> «بی همه چیز پدرت است. بی آبرو پدر پدر سوخته ات است که اگر آبرو داشت، دخترپانزده ساله اش پاشنه دکان مرا از جا نمی کند. همان پدر پدرسگت که . . .»

<> فریاد زد: «پدرسگ توهستی که دنبال هر سگ ماده هرزه ای می دوی. که به خاطر رفتن کوکب به مادرت پارس می کنی.»

<> ضربه ای که به صورتم زد چنان شدید بود که اول چیزی نفهمیدم. تلوتلو خوردم و دست به دیوار گرفتم. انتظار این یکی را دیگر اصلاً نداشتم. شاید هنوز از ته دل امیدوار بودم که پشیمان

شود. با این ضربه از آسمان به زمین افتادم. پرو بالم سوخت. این سیلی چشم مرا به روی واقعیات گشود. درد کمتر از سوز دل آزارم می داد. مدتی با حیرت به روی او نگاه کردم. یک دستم به دیوار و دست دیگرم به صورتم بود. گفتم: «حق داری. تقصیر من است. این سیلی حقم بود. بد غلطی کردم که زن تو شدم. ولی دیگر یک لحظه هم توی این خانه نمی مانم.»

<> مادرش با نگرانی دم در اتاق ظاهر شد. پسرم در آغوشش بود که لب ورچیده و با بغض به ما نگاه می کرد. چانه اش می لرزید و آماده گریه بود. به شدت ترسیده بود. رحیم گفت: «برو بینم کجا می روی؟»

<> گفتم: «بنشین و تماشا کن.»

<> مادرش بالحنی که ناگهان نرم شده بود گفت: «محبوب جان، بیا و از خر شیطان پیاده شو.»

<> رحیم گفت: «ولش کن. بگذار بینم چه طور می رود.»

<> با سرعت به اتاق خواب رفتم. چمدان کهنه ام را برداشتم. یک مقدار از رخت و لباس هایم را در آن ریختم. گردن بند پدرم را به گردنم بستم. انگشتری را که مادرم داده بود به انگشتم کردم. اشرفی را که برای تولد پسرم به من داده بود برداشتم. رحیم گفت: «آن را بده به من.»

<> مادرش گفت: «رحیم ول کن.»

<> «خودم داده ام. می خواهم بگیرم.»

<> اشرفی را به طرفش پرتاب کردم که فوراً برداشت و با النگوها در جیبش گذاشت. به در اتاق رفتم و بچه ام را از بغل مادر شوهرم کشیدم. چمدان را برداشتم. چادر به سرافکندم و در حالی که زیرسنگینی بار پسرم و چمدان به چپ و راست متمایل می شدم از اتاق خارج شدم. کفش هایم را به پا کردم. یک لنگه کفش رحیم جلوی پایم بود. پشت آن را خوابانده بود. با حرص به آن لگد زدم. من هم مثل خود او شده بود. لنگه کفش در حیاط افتاد و کنار حوض متوقف شد. باید زودتر می رفتم. تا به نسخه دوم این مادر و پسر تبدیل نشده ام باید بروم. تاپیش از این که سراپا غرق شوم باید بروم. من نتوانسته بودم رحیم را آدم کنم. ولی خودم داشتم مثل او می شدم. وسط پله ها بودم که از اتاق بیرون آمد. با پای برهنه دنبالم دوید و چون دید که به خاطر سنگینی بار آرام آرام از پله ها پایین می روم، از وسط پلکان به میان حیاط جست زد و دوید جلوی پله دالانی که به درکوچه منتهی می شد. نشست و راهم را بست. دست هارا به سینه زده بود. مادرش گفت: «محبوبه جان، ول کن، کوتاه بیا.»

رحیم گفت: «توکار نداشته باش.»

به مقابلش رسیدم. به آن چهره آشفته، به آن لات بی سرو پا خیره شدم. در چشم من حالا او یک رذل اوباش بود. گفتم: «رد شو. بگذار بروم.»

جوابی نداد. همچنان که نیش خود را وقیحانه باز کرده بود به من خیره شد.

گفتم: «برو کنار. می خواهم بروم.»

«می خواهی بروی؟ به همین سادگی؟ خانه مرابار کرده ای و می خواهی بروی؟»

نگاهی به چمدان کردم و آن را محکم به زمین کوبیدم. «حالا رد شو. می خواهم بروم.»

«خوب، این از نصفش. ولی نصفه اصل کاری مانده!» مبهوت به او خیره شدم. «اصل کاری؟» به آرامی از جابرخاست. پسرم را از آغوشم بیرون کشید و آهسته روی زمین کنار دیوار گذاشت. از جلوی پله و دالان کنار رفت و با دست به در اشاره کرد: «حالا بفرمایید تشریف ببرید. هری . . .»

قلیم ازجاکنده شد. پسر مگره می کرد. مثل سنگ بر جای خشک شدم. چادر از سرم افتاد. اگر لبه های آن در دو دستم نبود، بر زمین می افتاد. به سوی دیوار رفتم. مدتی به آن تکیه کردم. مات و مبهوت و مستأصل به فضای خالی خیره شده بودم ولی چشمانم جایی را نمی دید. آنگاه از دیوار جدا شدم. آرام آرام، در حالی که پا بر زمین می کشیدم و چادر به دنبالم کشیده می شد، به سوی اتاق تالار روانه شدم. اسیراوشده بودم. پسر مرا بندی کرده بود و تمام این جاروجنجال ها فقط باعث شده بود که پرده حیا بین ما از هم دریده شود. صدای او را از پشت سرم می شنیدم که به مادرش می گفت: «ننه خوب گوش هایت را باز کن. دیگر حق ندارد این بچه را از خانه بیرون ببرد. الماس باید حمامش را هم با تو برود. فهمیدی؟ دستت سپرده. یاعلی ما رفتیم.» و رفت. دلم می خواست از خواب بیدار شوم و خانه پدرم باشم. همان زمانی که پسر عطاءالدوله مرا خواستگاری می کرد. همان روزی که منصور مرا خواسته بود یا هرکس دیگر؛ هرکس دیگر که مثل خودم بود. در این خانه من غریب بودم. بیگانه بودم. خواسته ها و اصول اینهارا نمی فهمیدم. با فرهنگ این مردم ناآشنا بودم. عجب غلطی کرده بودم. (صص 268-272)

چندماه بعد از این ماجرا، محبوبه می فهمد که دوباره باردار شده است، و تصمیم می گیرد دیگر فرزند رحیم را در رحم خود نپرورد. روزی در حمام با دلاکی به نام رقیه خانم درد دل می کند، و سرانجام به کمک او به سراغ زنی به نام گلین خانم که در سقط جنین تبحر دارد می رود:

یادم هست که در چوبی آبی رنگی بود. رقیه دستگیره را گرفت و در را کوبید.

فریاد زد: "گلین خانم!" زنی با لهجه عامیانه پاسخ داد: «بی تو. دروازه.»

ازپله ای پایین رفتیم و وارد حیاط آجری شدیم. خانه کوچک و محقری بود. درمقابل ما ایوانی قرارداداشت که مسقف بود و با دوستون گچی به رنگ آبی محافظت می شد. در آن ایوان دو در وجودداشت که هریک به اتاقی منتهی می شد. حوض کوچکی در کنار دیوارحیاط نزدیک آشپزخانه قرارداداشت که ازیک طشت رختشویی اندکی بزرگتربود. زنی حدود سی سال که چارقدی به سر داشت و پیراهن آبی گلدار آستین بلندی پوشیده بود و روی هم رفته قیافه تروتیمیز و خوشایندی داشت، سر بیرون آورد و با دست به ما اشاره کرد. خواستم وارد اتاق رو به رو شوم گفت: " این جا نه." اتاق کنار حیاط و جنب آشپزخانه را نشان داد که کثیف و تیره بود. اندازه یک انباری کوچک. بوی تریاک از در و دیوار اتاق به مشام می رسید. وارد آن شدیم. گلین خانم می رفت و می آمد و بلندبلند با پیره زنی که نمی دانستم درحیاط بود یا توی زیرزمین راجع به کارهای روزمره حرف می زد. دستور می داد مواظب باشد آب دم پخت که تمام شد دم کنی را بگذارد. من معذب بودم. این تصور را داشتم که در منزل افرادی غریب مزاحم هستیم. عاقبت وارد اتاق شد و خنده کنان به من گفت: «خوب، هرکي خربوزه می خورد پا لرزشم می شینه.»

یک دندان طلا داشت. ناگهان تکان خوردم. به نظرم رسید نباید سر و کارش با زن های نجیب باشد. اوهم به من خیره شد و خطاب به رقیه گفت: «زکی، این که از اون آدم حسابیاس!» و رو به من سؤال کرد: «شوور داری؟» «بله.»

«باهاس بت بگم من حوصله عر و تیز شوور تورو ندارم ها! نخاد براما قال چاق کنه ها!»  
 رقیه به میان حرف او پرید: «شوهرش ولش کرده رفته یک زن چهارده ساله گرفته. مطمئن باش  
 هیچ خبری نمی شود.»  
 «پول مول چقدر داری؟»  
 پرسیدم: «چه قدر می خواهی؟»  
 «خوب، من آسی چل تومن کمتر نمی گیرم.»  
 رقیه آهی از سر شگفتی کشید.  
 من گفتم: «باشد، قبول دارم.»  
 چون چشمان نگران مرا دید، گفت: «قبوله؟ به خواب خوشگله. نترس. درد نداره. اگه می ترسی،  
 به عدس تریاک بخور تا هیچ چی نفهمی.»

احتیاط را از قابله مادرم که پسرخودم را نیز به دنیا آورده بود یادگرفته بودم. پارچه های تمیزی را  
 که آورده بودم به او دادم و به دستور او گوشه اتاق روی یک مشمع بزرگ که پارچه ای بر آن افکنده  
 بود دراز کشیدم. این وسائل و آمادگی اونشان می داد که در این کار تجربه دارد و تازه کار نیست.  
 از اتاق خارج شد و با یک کاسه آب وارد شد و چیزی را کف دست من گذاشت و گفت: "بخور."  
 پرسیدم: «این چیه؟» «تریاکه دیگه. بخور تا دردت نیا.» بدون تأمل تریاک را خوردم. او منتظر  
 نشست و خونسرد به صحبت با رقیه پرداخت. درمیان صحبت هایش مرتب از من می پرسید:  
 «خوابت نیومد؟»  
 من نگران خانه بودم. نزدیک ظهر بود. کمکم خوابم می گرفت. دیدم که پر مرغی در دست دارد.  
 با بی حالی پرسیدم: «این چیه؟»  
 با تمسخر آنرا بالاگرفت و درحالی که ادای مرا درمی آورد گفت: «هان! چیه؟ لولو خور خوره  
 نیست، پرمرغه.»  
 دردی احساس کردم و نالیدم. دستش از حرکت بازماند: «چیه نازناری خانوم؟ من که هنوزکاری  
 نکردم!»  
 درد را حس می کردم ولی بی رمق تر از آن بودم که حال فریاد زدن داشته باشم. به خودگفتم  
 الان تمام می شود. الان تمام می شود. رقیه نیز تماشا می کرد و نُج نُج می کرد.  
 گلین خانم گفت: «خب، به گوشت چسبیده. با چسب که نچسبوندن. کمر تو بلند نکن.  
 گفتم آروم بتمرگ. کمر تو بلند نکن.»  
 درد امانم را برید. مثل گاو نعره ای زدم.  
 گلین خانم گفت: «خب، تموم شد اینقدر کولی بازی نداشت!»  
 پر در دستش غرقه به خون بود. خوابیدم.  
 یک نفر صدایم می کرد: «پاشو. پاشو. نمی خای بری خونت؟»  
 ظاهراً رقیه و گلین خانم ناهار خورده و قلیانشان را کشیده بودند و چای نوشیده بودند. بلند شدم.  
 بی حال بودم.  
 «چیزی می خوری بیارم؟»  
 «نه. می خواهم بروم خانه. ساعت چند است؟»

دو ساعت بعد از ظهر. آگه ولت کرده بودم تا شب می خوابیدی.»  
با صدایی کشیده و بی حال گفتم: «آخ . . . دیر شده.»

ازجا برخاستم و نشستم. انگار مثل بچه ها قنداق شده بودم. به محض این که نشستم، لخته بزرگی خون از بدنم خارج شد. از قنداق بودن خودم خوشحال شدم. به زحمت از یقه پیراهنم کیسه ای را که پول را در آن نهاده بودم و در درشکه به گردنم آویخته بودم بیرون کشیدم و سی تومان به گلین خانم دادم. چشمش به بقیه پول ها افتاد و پولی را که به او داده بودم پس زد. «نه جونم. کمه.» «ولی توگفتی سی چهل تومان.»  
«شومام باهاس همون سی تومن و بدی؟ یه روز لنگ کار تو شدم. صب کی حالا کی؟ زنای دیگه میان این جا. کارشون فوری تموم می شه و بلند می شن می رن خونه. توخیلی نازناری هستی.»

بی حال تر و شادمان تر از آن بودم که جرّ و بحث کنم. پرسیدم: «حالا شما مطمئن هستی که کار تمام شده؟»  
«بّه، دس شوما درد نکنه. شانس آوردی یه مات بیشتر نبود. چیزی که نبود. یه لخته خون. پس ندیدی من چی کارا می کنم!»

ده تومان دیگر را از من گرفت و پرسید: «درشکه می خای؟» «بله.»  
چادر سرش کرد و با کمک او و رقیه تا سرکوچه آمدیم. برایم درشکه گرفت. با هر حرکت درشکه یک مشت خون از بدنم خارج می شد. تا نزدیک حمام محلّه خودمان برسیم، داشتم از حال می رفتم. ترس رقیه را گرفته بود. آهسته پانزده تومان کف دستش گذاشتم. گفتم: «خانوم جون من همین جا پیاده می شوم.» مکتبی کرد و پرسید: «حالتان خوب است؟»  
«نترس. حالم خیلی هم خوب است. برو به سلامت.»

پیاده شد. ازدست ودل بازی من تعجب می کرد. ذوق زده شده بود. نمی دانست این کمک او چه قدربرای من گرانها بوده است. وارد حمام شد و درحال رفتن با تردید به عقب برگشت و مرا برانداز کرد.

کرایه درشکه چی را دادم و گفتم مرا تا نزدیک خانه برساند. دیگر جان نداشتم. دردی در شکم شروع شده بود که کم کم اوج می گرفت.  
«همین جا ننگه دار.»

درشکه ایستاد. من هم چنان سرجای خود نشسته بودم. نمی توانستم خیز بردارم و پیاده شوم. درشکه چی برگشت: «پس چرا پیاده نمی شوی؟»  
«نمی توانم. حالم خوش نیست.»

دست راست را دراز کردم تا لبه جلوی درشکه را بگیرم و پیاده شوم. ولی هرچه تکان می خوردم حتی نمی توانستم خود را از جایم جلو بکشم. کروک درشکه عقب بود. با دست چپ بچه حمام را می فشردم. نمی دانم درشکه چی ترسید یا دلش سوخت. یک دفعه از جا بلند شد و پایین پرید و پرسید: «خانه ات کجاست؟» با دست اشاره کردم: «همین در است.»  
از روی چادر دوطرف کمرم را گرفت و مرا مثل عروسک از جا بلند کرد. چرخید و مرا پشت درگذاشت و کوبه در را یک بارکوبید. روی صندلی سورچی پرید و به سرعت دور شد. صدای مادر

شوهرم را شنیدم که می گفت. «آمد. آمد.» پس رحیم به خانه آمده بود. زانوهام از ترس رحیم و از شدت خونریزی لرزیدند. تا شدند. به در تکیه دادم. لیز خوردم و بر زمین نشستم. بقیه حمام از دستم افتاد. ضعف کرده بودم. (صص 286-291)

درفریند دورشدن عاطفی محبوبه از شوهرش می توان حکایت سقط جنین را مرحله ای مهم نامید. و مهم تر از آن داستان جگر خراش مرگ الماس، فرزند خردسال این زن است، که بر اثر غفلت مادر شوهر در حوض آب می افتد و خفه می شود. این رویداد درعین حال که ضعف جسمی و نیاز عاطفی محبوبه را دو چندان می کند، عزم او را هم برای بیرون کشاندن خودش از وضعی که بدان گرفتار شده به مراتب راسخ ترمی کند. در این میان، رحیم هم روز به روز بیشتر از زن و خانه خودفاصله می گیرد، گویی او هم سر درپی ماجرای عشقی جدیدی دارد. محبوبه خیلی زود ازدایه می شنود که گویا رحیم با دختردیگری سر و سرّی یافته، که او هم - مثل خود محبوبه- به دکان نجّاری رحیم رفت و آمدی دارد. این ماجرا مشاجره ای را میان عروس و مادر شوهر در پی دارد، که در خلال آن دامنه بگو مگو به اینجا می رسد که محبوبه می گوید که با چشم خودش دیده است که رحیم در دکان خود با دختری مغازله می کرده است:

حرفش را قطع کردم: «خودم دیدم. با همین دو تا چشم هایم. دختری را کشیده بود توی دکان. . . .» مطمئن شد. انگار خوشحال هم شد. باخنده گفت: «آهان! پس تو از این ناراحت شده ای که یک نفر توی دکان رحیم با او بگو بخند کرده؟ رحیم که دفعه اولش نیست که از این کارها می کند. خوب، دخترها توی خانه شان بتمرگند. بچه من چه کارکند؟ او چه گناهی دارد؟ جوان است. صد سال که از عمرش نرفته! دست از سرش برنمی دارند. از اعیان و اشراف گرفته تا به قول تو برادرزاده آژان . . . حالا کم که نمی آید.» تمام سخنانش نیش و کنایه بود. گزنده تر از نیش افعی.

«نه، کم نمی آید. اصلاً برود عقدش کند. خلایق هرچه لایق. لیاقت شما یا کوبک خیره سر بی حیاست یا همین دختری که بلد نیست اسمش را بنویسد و پسرشما برایش شعر حافظ و سعدی را خطاطی می کند. خیلی بدعادت شده. تقصیر خودش نیست. اتفاقاً از خدا می خواهم این دختر را بگیرد تا خودش و فک و فامیلش دماری از روزگارتان درآورند که قدر عافیت را بدانید. پسر شما نمی فهمد که آدم نجیب پدر و مادر دار یعنی چه! مدّتی مفت خورده و ول گشته، بدعادت شده. لازم است یک نفر پیدا شود، پس گردنش بزند و خرجی بگیرد تا او آدم شود. تاسرش به سنگ بخورد. من دیگر خسته شده ام. هرچه گفتید، هرکار کردید، کوتاه آمدم. سوارم شدید. امر بهتان مشتبه شد. راست می گفت دایه جانم که نجابت زیاد کثافت است.»

«دایه جانتان غلط کردند. پسر چه گناهی دارد؟ لابد دختری افتاده دنبالش. مگر تو همین کار را نکردی؟ عجب گرفتاری شده ایم ها! مگر پسر چه کارت کرده؟ من چه هیزم تری به تو فروخته ام؟ سیخ داغت کرده؟ می خواستی زنش نشوی. حالا هم کاری نکرده. لابد می خواهد زن بگیرد. بچه ام می خواهد پشت داشته باشد. تو که اجاقت کور است. بفرض هم زن بگیرد، به تو کاری ندارد! تو هم نشسته ای یک لقمه نان می خوری، یک شوهر هم بالای سرت هست. مردم دو تا



و سه تا زن می گیرند صدا از خانه بلند نمی شود. این اداها از تو درآمده که صدای یک زن را از هفت محله آن طرف تر می شنوی فشقرق به پا می کنی. اگر فامیل من بیایند این جا می گویی رفیق رحیم است. توی کوچه یک زن می بینی، می گویی رحیم می خواهد او را بگیرد. همه باید آهسته بروند آهسته بیایند که مبادا به گوشه قبای خانم بر بخورد. اصلاً می دانی چیست؟ اگر رحیم هم نخواهد زن بگیرد، خودم دست و آستین بالا می زنم و هرطور شده زنش می دهم.»

درنبردی که دوباره شروع شده بود این من بودم که سقوط می کردم. به ابتذال کشیده می شدم. از خودم تهی می شدم و تبدیل به نمونه هایی می شدم که درمیان آنها زندگی می کردم. مادررحیم میدان را خالی نمی کرد. جنگجوی قهاری بود که از ستیزه جویی لذت می برد. پشت به او کردم. دهان به دهان گذاشتن با او بی فایده بود. درحالی که از پله ها بالا می رفتم تا به اتاقم بروم گفتم: «مرا ببین که با کی دهان به دهان می شوم!»

این ماجرا باز دعوی زن و شوهر را در پی می آورد. رحیم محبوبه را کتک می زند، محبوبه به رحیم و خانواده اش دشنام می دهد، و زندگی درکام هردو تلخ تر از پیش می شود. محبوبه باز یک بار دیگر می کوشد تا بلکه با شوهرش از درآشتی درآید، ولی چنین کاری هر بار از بار پیش سخت تر است. و این فراز و نشیب ادامه دارد تا شبی که رحیم از محبوبه می خواهدخانه ای راکه پدرش برای زندگی آنها به محبوبه هبه کرده است به نام او کند. محبوبه به خود می آید، و از انجام درخواست شوهر تن می زند. رحیم کتک مفصلی به همسرش می زند، و از خانه خارج می شود. محبوبه تصمیم خود را گرفته است- از این خانه خواهد رفت، ولی خانه را هم پشت سرخود به ویرانه ای بدل خواهد کرد:

آرام برگشتم و از پله ها بالا رفتم. خیالش راحت شد. بلند شد و غرغرکنان به دنبال کارش رفت. وارد اتاقی شدم که روزگاری حجله عشق من بود. از خونسردی و آرامش خودم شگفت زده بودم. دررابستم. تازه به خود آمده بودم. محبوبه چه چیزی را می خواهی ازاین خانه ببری؟ رغبت می کنی دوباره این لباس ها را به تن کنی؟ این کفش ها را بیوشی؟ این سنجاق ها را به سرت بزنی؟ این ها را که نشانه هایی از زندگی با یک آدم بی سر و پای حیوان صفت است می خواهی چه کنی؟ این ها را که سمبل جوانی بریاد رفته و آرزوهای سوخته و غرور زخم خورده و احساسات جریحه دار شده است برای چه می خواهی؟ نابودشان کن. همه را از بین ببر.

قیچی را برداشتم. چمدان را گشودم و تمام لباس ها را یکی یکی با قیچی بریدم ونگه پاره کردم و بر زمین انداختم. قیچی کفش هایم را نمی برید. یک تیغ ریشتراشی برداشتم و لبه کفش ها را با آن چاک دادم. دستم برید. ولی من انگار حس نمی کردم. وحشی شده بودم. چادر شب رختخواب ها را به وسط اتاق کشیدم اما گره آن را باز نکردم بلکه آن را با تیغ پاره پاره کردم. لحاف و تشک را بیرون کشیدم و سپس باتیغ و قیچی به جان رویه های ساتن لحاف ها افتادم. آنگاه به سراغ تشک ها رفتم. چنان با لذت آن ها را می دریدم که گویی شاهرگ رحیم است. انگار زبان

مادر شوهرم است. انگار سینه خودم است. انگار بخت خفته من است. زیر لب غریدم: «ارواح پدرت. می گذارم اینها برایت بمانند؟ به همین خیال باش.» سپس با همان تیغ به سراغ قالی ها رفتم. دولا دولا راه می رفتم و با دست راست تیغ را با تمام قدرت روی فرش های خرسک می کشیدم و لذت می بردم. ازعکس العمل رحیم، از یگه خوردن او، از خشم و نا امیدی او احساس شادی می کردم. لبخند انتقام بر لبانم بود. برلبانم نبود و متورمم. برصورت سیاه شده از کتکم.

سماور را برداشتم. هنوز داغ بود. آب آن را بر روی رختخواب ها و قالی ها دمر کردم. زغال ها از دودکش سماور روی رختخواب های تگه پاره افتاد. چادر سیاه تافته یزدیم را برداشتم و تا کردم. می دانستم مادر شوهرم عاشق و شیفته این چادر است. با آن زغال ها را دانه دانه بر می داشتم تا دستم نسوزد و هر دانه را روی یک قالی می انداختم. قالی گله به گله دود می کرد. چادر سیاه از حرارت زغال سوراخ سوراخ می شد. ایستادم و تماشا کردم. چشمم به جعبه چوب شمشاد افتاد. آن را هم بشکنم؟ می خواستم آن را هم بسوزانم. گذشته ام را با آن دفن کنم. ولی دلم می گفت شب کلاه الماس در آن است. یادگار آن بهار شیرین، خاطره سرکشی های آن در خود دارد. هوس های جوانیت در آن پنهان است. این آئینه عبرت را نگه دار. خواستم در آن را بگشایم و شب کلاه الماس را از درونش بردارم، ترسیدم. ترسیدم که این همان صندوقچه پاندورا باشد که پدرم داستانش را برایم نقل کرده بود. ترسیدم اگر آن را بگشایم، جادوی آن وجودم را تسخیر کند. پایم سست شود. بمانم و اسیر پلیدی گردم و دیگر نتوانم از رنج و اندوه بگریزم. خودم هم نمی دانم چه شد که ناگهان صندوقچه را بغل زدم. دوباره چادر را به سر افکندم و از پلکان پایین آمدم- باهمین صندوقچه چوب شمشاد که می بینی- به محض آن که به میان حیاط رسیدم، باز مادر شوهرم مثل دیوی که مویش را آتش زده باشند حاضر شد و لب پله دالان نشست.

«باز که راه افتادی دختر! عجب رویی داری تو! کتک هایی که تو دیشب خوردی اگر به فیل زده بودند می خوابید. باز هم تنت می خارد؟»  
گفتم: «برو کنار. بگذار رد بشوم.»  
«نمی روم.»

«من که چمدان را توی اتاق گذاشته ام. حالا بگذار بروم.»  
«پس این یکی چیست که زیر بغلت زده ای؟»  
«این مال خودم است. به تو مربوط نیست.»  
«هرچه در این خانه است مال پسر من است و به من هم مربوط می شود.»  
گفتم: «الحمدالله پسر تو چیزی باقی نگذاشته که مال من باشد یا مال او. گفتم از سر راهم برو کنار.»

باصدای زیر و جیغ جیغویش فریاد زد: «از رو نمی روی؟ زنیکه پررو؟ حالا من هم بروم کنار، تو با آن ریخت از دنیا برگشته ات رویت می شود از خانه بیرون بروی؟ والله دیدنت کراهت دارد. خیال می کنی. . . .»

حرفش را قطع کردم و آرام پرسیدم: «پس نمی خواهی کنار بروی؟»

«نه.»

آهسته خم شدم و جعبه را در گوشه دالان گذاشتم. چادر از سر برداشتم و آن را از میان تا کردم و روی صندوقچه نهادم. سپس به سوی او چرخیدم. دست چپم را پیش بردم و از روی چارقد موهایش را چنگ زدم و در حالی که از لای دندان ها می غریدم گفتم: «مگر به تو نمی گویم برو کنار؟»

با تمام قدرت موهایش را بالا کشیدم. به طوری که از روی پله بلند شد و فریاد زد: «الهی چلاق بشوی.» و کوشید تا از خودش دفاع کند و مرا چنگ بزند. با دست راست دستش را گرفتم و آن را چنان محکم گاز گرفتم که احساس کردم دندان هایم درگوشتش فرو خواهند رفت و به یکدیگر خواهند رسید. چه قدر لذت داشت. چنان فریادی کشید که بدون شک هفت همسایه آن طرف تر هم صدایش را شنیدند. آن وقت من، نه از ترس فریاد او، بلکه چون خودم خواستم، گوشتمش را رها کردم. جای دو ردیف دندان هایم صاف و مرتب روی میج دستش نقش بسته بود. با دست دیگر جای دندان های مرا می مالید و هر دو در یک زمان متوجه برتری قدرت من شدیم. جثه ریزکوکچی داشت. مثل یک بچه سیزده ساله و من از این که چه گونه این همه سال از این هیکل ریزه حساب می بردم و وحشت داشتم تعجب کردم. نمی دانم چرا زودتر این کار را نکرده بودم! شروع کرد به جیغ و داد و ناله و نفرین. گفتم: «خفه شو . . .» تحمل فریادهای او را نداشتم. صدایش مثل چگش در سرم می کوبید. باز گفتم: «خفه می شوی یا نه؟»

با یک دست دهانش را محکم گرفتم و با دست دیگر پس گردنش را چسبیدم. از ترس چشمانش از حدقه بیرون زده بود. او را به همان حال کشان کشان بردم و در قسمت چپ دیوار حیاط، همان جا که زمانی جنازه پسر را قرار داده بودند، پشتش را محکم به دیوار کوبیدم. دلم می خواست بدون این که من بگویم، خودش می فهمید که می خواهم لب هره دیوار بنشیند و چون نفهمید، با یک پا به پشت ساق پاهایش زدم. هردو پایش به جلو کشیده شد. مثل ماهی از میان دو دستم لیز خورد. کمرش ابتدا به لب هره باریک خورد و از آن جا هم رد شد و محکم بر زمین افتاد. با ناله گفت: «آخ، استخوان هایم شکست. وای کمرم به دیوارمالید. زخم وزبلی شدم. مرا که کشتی. الهی خدا مرگت بدهد.» و به گریه زد.

به صدای بلندضجه و مویه می کرد. با مشت به سینه اش می کوبید و فحاشی می کرد. جلوی چشماتمه زدم. مانند معلمی که به شاگردی نافرمان هشدار می دهد انگشت به سویش تکان دادم و گفتم: «مگر نمی گویم خفه شو؟ نگفتم صدایت درنیاید؟ گفتم یا نگفتم؟» و باز دهانش را محکم گرفتم. از قدرت خودم تهییج شده بودم و لذت می بردم. باز گریه می کرد. ولی این بار بی صدا.

«گریه نکن. گفتم گریه هم نباید بکنی. صدایت درنیاید.»

گره چارقدش را در زیرگلو گرفتم و سرش را نزدیک صورت سیاه و متورم و کبود خود آوردم و با صدایی آرام و رعب انگیز گفتم: «خوب گوش هایت را باز کن بین چه می گویم. من از این در بیرون می روم.» چرخیدم و با انگشت دست چپ در جهت دالان و در کوچه اشاره کردم. «تو همین جا می نشینی تا آن پسر لات بی همه چیزت به خانه برگردد. وای به حالت اگر سرو صدا کنی. اگر پایم را از خانه بیرون بگذارم جیغ و داد به راه بیندازی، اگر صدایت را از آن سر کوچه هم

بشنوم برمی گردم. خفه ات می کنم و نعشت را می اندازم توی حوض تا همه فکر کنند خفه شده ای، خوب فهمیدی؟»

با نگاهی وحشتزده سرش را به علامت تأیید تکان داد. از ترس قدرت تکلم نداشت. انگار احساس کرده بود که من شوخی نمی کنم. انگار می دید که دیوانه شده ام و این کار را از من بعید نمی دانست. خودم نیز کمتر از او وحشتزده نبودم. چون ناگهان دریافتم که به راحتی قادر به این کار هستم و آنرا باکمال میل انجام خواهم داد. تهدید نبود. برای ترساندن نبود. واقعاً به آنچه می گفتم اعتقاد داشتم و عمل کردن به آن برایم سخت نبود. متوجه شدم که با یک کلام دیگر از طرف او، با شنیدن یک ناله یا دیدن یک قطره اشک فوراً خفه اش خواهم کرد. یک دقیقه ساکت نشستم و به او خیره شدم. در انتظار یک حرکت، یک فریاد. از خدا می خواستم که ساکت بماند و بهانه به دست من ندهد. این دفعه خداوند دعایم را مستجاب کرد. پیره زن ترسیده بود. ساکت نشست. خشکش زده بود. آرام از جا بلند شدم. با لگد به رانش کوبیدم. رحیم چه معلم خوبی بود. استاد آزار و شکنجه، و من چه شاگرد با استعدادی از آب درآمده بودم. آیا رحیم هم از کتک زدن من همین اندازه لذت می برد؟! گفتم: «این همه سال به تو عزت و احترام گذاشتم. خودت لیاقت نداشتی. نمی دانستم زبان فحش و کتک را بهتر می فهمی. سزایت همین بود.»

آرام چادرم را به سر کردم. جعبه را زیر بغلم زدم. برنگشتم به حیاط نگاه کنم. به خانه نگاه کنم. به جای خالی پسرم نگاه کنم. جای او را می دانستم. در قبرستان بود. می توانستم بعداً به سراغش بروم. نگاه خداحافظی لازم نبود. در را باز کردم و بیرون آمدم و آن را محکم پشت سرم بستم و آزاد شدم. دیگر اسیر او نبودم. دعای پدرم مستجاب شده بود. همان فصلی بود که در آن ازدواج کرده بودم.

پاییز بود.

(صص 344-349)

باری، محبوبه پشیمان و پریشان روزگار از خانه شوهر می گریزد و به خانه پدرش بصیرالملک باز می گردد. پدر پس از آنکه دختر را یکسره از کار خودکرده خویش نادم می یابد با او آشتی می کند، و همچون پیرسالار قدر قدرتی رحیم خاطی را به حضور می طلبد. رحیم، که در مقام یک مرد کاسبکار ایرانی معنای ثروت و مکننت و قدرت ناشی از آن را خوب می داند، سر به زیر و مظلوم به حضور بصیرالملک می رسد، و محبوبه از پشت در ناظر گفت و شنود آن دو می شود:

ناگهان از طرز کفش از پاکندنش، سلام گفتنش، دست روی دست نهادن و متواضعانه و سر به زیر ایستادنش، از تمامی حالات و حرکاتش، احساس اشمئزاز کردم. نه از او، از خودم که او را خواسته بودم. حالا او را به چشمی می دیدم که باید شش، هفت سال پیش می دیدم. روزی که به خواستگاریم آمد. همان روزی که خجسته پرسید تو این را می خواهی؟! یک مرد عامی، سبک سر، بیسواد، بی کمال، لات مآب که گرچه این بارکت و شلووار به تن داشت، باز یقه چرک گرفته اش گشوده بود. نه از سر شیدایی و شورآشفتگی که از سر لاقیدی و شلختگی. کت و شلوارش

چروک و جا انداخته. سر و وضعیت پریشان. موها درهم و بی قرار. انگارمَدّت ها شانه نشده اند. ته ریش درآورده بود. لب ها خشک و ترکیده. صورت افسرده و عبوس. حتی حضور او در این خانه نامناسب و بیجا می نمود چه رسد به آن که داماد این مرد مسن و پخته و محترمی باشد که این طور با وقار نشسته و سراپای او را برانداز می کند. گیج بود و به نظر می رسید کمی مست باشد. مدّتی سر به زیر مکت کرد. سپس آهسته سر برداشت و به در و دیوار نگریست- مبهوت و بادهان نیمه باز. مثل آن که دفعه اولی است که آن جا را می بیند. مثل اینکه باور نمی کرد دختر این خانه همسر او باشد. انگار خواب می دید. پدرم آهسته و آمرانه گفت: "بنشین."

خواست چهار زانو روی زمین بنشیند. پدرم با دست به مبلی در دورترین نقطه اتاق اشاره کرد و گفت: «این جا نه. روی آن.»  
تاریخ تکرار می شد. هردو همان رفتاری را داشتند که در روز خواستگاری من داشتند. او اطاعت کرد و نشست. سکوتی برقرار شد و سپس پدرم گفت: «دستت درد نکند.»  
او سر به زیر، در حالی که با لبه کلاهش رو می رفت گفت: «والله ما که کاری نکرده ایم!»  
پدرم به همان آرامی گفت: «دیگر چه کار می خواستی بکنی؟ دخترم برای تو بد زنی بود؟ در حقّ تو کوتاهی کرده بود؟ چه گله و شکایتی از او داشتی؟» من، در پس این ظاهر آرام پدرم، خشم او را احساس می کردم. آرامش قبل از توفان را به چشم می دیدم. آتشفشانی آماده باریدن آتش و آماده سوزاندن. ولی رحیم ساده لوح و احمق بود. قدرت تشخیص نداشت. موقعیت را درک نمی کرد. خام بود و از دیدن ملایمت پدرم و شنیدن لحن پرسش او شیر شد. طلبکار شد و ناگهان تغییر حالت داد و گفت: «دست دختر شما درد نکند! نمی دانید چه به روز مادر من آورده!»  
پدرم با همان آرامش و متانت پرسید: «مثلاً چه کار کرده؟»  
«چه کار کرده؟ چه کار نکرده؟ تمام زندگی را به آتش کشیده. دست روی مادرم بلند کرده. پیره زن بیچاره کم مانده بود از وحشت پس بیفتد.»  
پدرم حرف او را قطع کرد: «زندگیت را به آتش کشیده؟ کدام زندگیت را؟ چه چیزی را سوزانده؟ بگو تا من خسارتش را بدهم.»  
رحیم کمی من و من کرد و سپس گفت: «خوب، البته جهاز خودش بوده. قالی ها، رختخواب ها. . . .»  
پدرم گفت: «خوب، این که از این. حالا برویم به سراغ مادرت. ماهی چند بار مادرت را کتک می زده؟»  
رحیم با لحن کسی که چغلی بچه شروری را می کند گفت: «فقط همان روز که قهر کرد و از خانه رفت.»

پدرم پرسید: «فقط همان یک روز؟ این که نشد. من باید او را به شدّت تنبیه کنم. و خواهم کرد. چون اگر من به جای او بودم و شش هفت سال از دست این زن عذاب کشیده و خون جگر خورده بودم، هفته ای هفت روز کتکش می زدم. دخترم باید به خاطر این بی عرضگی که به خرج داده تنبیه شود.» این را گفت و با غیظ پوزخند زد.

رحیم سر برداشت و باتعجب او را نگاه کرد. تازه می فهمید که پدرم او را دست انداخته است. چهره او را از درز در به وضوح می دیدم. زیر چشمانش پف کرده بود. مسلماً این ده پانزده روز از مشروب غافل نبوده. تمام مدت را در مستی و بی خبری گذرانده بود. پس او نیز به روش خودش زجر کشیده بود. ولی دیگر دل من برایش نمی سوخت. ذره ای احساس ترحم نداشتم. از عذابی که می کشید لذت می بردم.

پدرم با لحنی خشمگین گفت: «مردک، تو حیا نکردی دختر مرا این طور زیر مشمت و لگد خرد و خمیر کردی؟ تازه به خاطر ننه ات شکایت هم می کنی؟ آخر یک مرد حسابی، یک مرد آبرودار، مردی که یک جو غیرت و شرف سرش بشود، زن خودش، ناموس خودش را کتک می زند؟ آن هم یک زن بی دفاع را که همه چیزش را گذاشته دنبال آدم لات بی سرو پایي مثل تو راه افتاده؟ این را می گویند مردانگی؟ تو حیا نمی کردی طلاهای زنت را برمی داشتی، پول هایش را می گرفتی، داروندارش را می بردی عرق خوری یا توی محله قجرها صرف زن های بدتر از خودت می کردی؟»

در پشت در اتاق خشک شدم. چشمانم از فرط حیرت گرد شدند. چشمان رحیم هم همین طور. بهت زده گفت: «من؟ من؟ کی گفته من به محله قجرها می روم؟ محبوه دروغ می گوید.»  
«خفه شو. اسم دخترمرا بی وضو نبر. اودروغ می گوید؟ او روحش هم خبر ندارد. من گفته بودم زاغ سیاهت را چوب بزندی. من این شش هفت سال مراقبت بودم ببینم کی حیا می کنی! کی کارد به استخوان دختر من می رسد! کی از عرق خوری ها و کثافتکاری های تو خسته می شود و توی بیچاره قدر این زن را ندانستی. قدر این فرشته ای را که خداوند به دامت انداخت فهمیدی. هیچ کس این قدر با یک شوهر لات آسمان جُل مدارا نمی کند که او کرد.»  
رحیم گفت: «دیگر چه طور قدرش را بدانم؟ بگذارم روی سرم و حلوا حلوا کنم؟»  
کم کم داشت پر رو می شد و پدرم هم فوراً این را با ذکاوت دریافت و گفت: «مثل آدم حرف بزنی. این حرف ها دیگر زیادی است. باید فوراً دخترم را طلاق بدهی. سه طلاقه. غیر قابل رجوع. فهمیدی؟»

(صص 372-375)

سرانجام، آن گاه که بصیرالملک با قدرت کلامی که ریشه در تمکن مالی او دارد رحیم را یکسره منکوب و از میدان به در می کند، آن گاه که رحیم، به گفته راوی دانای کل، "بیچاره و مستأصل" شده است، محبوه با خود می اندیشد: «راست گفته اند که کار را باید به دست کاردان سپرد.» و بدین سان، بختک شش هفت ساله ای که پس از "شب شراب" زودگذر نو جوانی برهستی محبوه دختر بصیرالملک سایه افکنده بود به پایان می رساند. آنچه در پیش اوست "بامداد خمار" آن مستی زودگذر است. منصور، پسرعمو و خواستگار دیرین محبوه، که پس از رد شدن خواستگاریش از سوی دختر شوریده سر هفت سال پیش با دختری دیگر ازدواج کرده، باز هم به سراغ او می آید. درگفت و گوی این دو معلوم می شود که نیمتاج، همسر منصور، خود به شوهرش تکلیف کرده است که معشوق دیرینش محبوه را به زنی بگیرد. آخر نیمتاج در کودکی

زیبائی خود را به بیماری آبله باخته، و به همین راضی است که سایه شوهری را بر سر داشته باشد. او خود در شب عروسی به منصور گفته است: «از همین امشب آزاد هستی که هروقت خواستی زن بگیری. یک زن جوان و زیبا و سالم. باید هم بگیری. نباید پاسوز من شوی. فقط یک قول به من بدهید که احترام مرا حفظ می کنید. که سرکوفتم نمی زنی و نمی گذارید دیگران هم مرا خوار کنند. همین و بس.» و حال، منصور، خواستگار پیشین و دوباره محبوبه، خطاب به او سخنی می گوید که در واقع زبان حال راوی و نویسنده خطاب به ده ها هزار خواننده عبرت جوی رُمان نیز هست:

منصور نشست و با لحنی بی نهایت ملایم و مهربان گفت: «می دانم که عاشق من نیستی. توقعی هم ندارم. ولی تو از بد دردی وارد شده بودی. تو فکر می کردی زندگی زناشویی یعنی عشق کور کورانه و عشق کورکورانه یعنی سعادت ابدی. بعد که دیدی رحیم آن بتی نبود که تو در خیالت ساخته بودی، از همه چیز بیزار شدی. هان؟ ولی این طور نیست محبوبه. سعادت از عشق کور مثل جن از بسم الله فرار می کند. یک بار اشتباه کردی، دیگر نکن. اگر عیبی در من سراغ داری، مرا جواب کن ولی درغیر این صورت بیا و زن من بشو. بگذار این دفعه محبت ذره ذره در دلت جا باز کند. من از تو انتظار آن عشق و علاقه ای را که به رحیم داشتی ندارم. ولی بگذار به تو خدمت کنم. بگذار غم هایت را تسکین دهم. بگذار شوهرت باشم. محبت به دنبالش خواهد آمد. عشق مثل شراب است محبوبه. باید بگذاری سال ها بماند تا آرام آرام جا بیفتد و طعم خود را پیدا کند. تا سکر آور شود. وگرنه تب تند زود عرق می کند. به من فرصت بده. شاید بتوانم خوشبخت کنم.» (ص 397)

سخن منصور درست از آب درمی آید. محبوبه و او سال های سال با هم (وبا نیمتاج خانم زن اول منصور) به خوشی و خوشبختی نسبی روزگار می گذرانند، درعین حال (و یا شاید به این دلیل) که هر دو می دانند محبوبه عاشق منصور نیست. اینقدر هست که نام و سایه منصور شوهر برانزده محبوبه بر سر او مستدام است. و برای منصور هم همین کافی است که سرانجام به معشوقی که در جوانی می خواسته رسیده است. سال ها براین ماجراها می گذرد، و رُمان فرود آرام و محتوم خود را به سر می رساند. شخصیت ها یک یک، از صحنه خارج می شوند یا درحواشی میانساله محبوبه بزرگ می شوند. بصیرالملک، نیمتاج خانم و منصور می میرند. دربستر مرگ منصور، محبوبه سرانجام دایره زندگی پرفراز و نشیب خود را از شب شراب عاشقی تا بامداد خمار تسلیم در برابر سرنوشت، چنین می بندد:

تب داشت. حالش خوش نبود. درد می کشید. خیس عرق می شد. دستش در دستم بود و باجملات فیلسوفانه مرا تسلّی می داد. گفتم: «منصور، خدا می داند چه قدر پیشیمانم. کاش آن روز تویی باغ به زور کتک مرا می بردی و عقدم می کردی.»  
به زحمت لبخندی زد و پاسخ داد: «آدم باید خیلی بی ذوق باشد که تو را کتک بزند.»  
دل غرق خون بود. منصور مکثی کرد و گفت: «نگران پسر من هستم محبوبه. من که نباشم چه بر سر ته تغاری من می آید؟»

دلم فشرده شد ولي گفتم: «پس من چه کاره ام؟ مرا به حساب نمي آوري؟ مگر من به جاي مادرش نيستم؟ مگر تا به حال زحمتش را نکشيده ام؟ بزرگش نکرده ام؟ مگر کوتاهي کرده ام؟ فکر نکني فقط به خاطر تو بودها! خودم هم دوستش دارم. وقتي کنارم مي نشيند، انگار پسر خودم است. يك ساعت که ديرکند ديوانه مي شوم.»

«مي دانم محبوبه. ولي تو هنوز جوان هستي. بايد ازدواج کني. من هم مخالف نيستم. گرچه حسادت مي کنم. . .»

حرفش را قطع کردم. از جا برخاستم و قرآن را از سر طاقچه آوردم. کنارش نشستم و پرسيدم: «قرآن را قبول داري منصور؟»

«چه طور مگر؟»

«به همين قرآن قسم که من بعد از تو هرگز ازدواج نمي کنم. خيالت راحت باشد و به همين قرآن قسم که در حق پسر مادري مي کنم. هم به خاطر تو و هم براي دل خودم. خدا را شکرکن که من بچه دار نشدم. راضي باش که پسر ت مال من باشد. خدا او را به جاي پسر خودم به من داده.»

آهي از سرحسرت کشيد و چشمانش را بست. ضعيف شده بود. گفت: «خدا مي داندکه چه قدر آرزو داشتم اين پسر دراصل از تو بود. همه شان از تو بودند.» گفتم: «جزاي من همين است. ولي من هم در عوض بچه هاي تو را دزيدم.» و خنديدم.

خنديد: «خدا لعنتت کند محبوبه.»

«کرده ديگر، کرده. ديگر چه طور لعنت بکند؟»

خم شدم. پيشاني و لبان تبارش را بوسيدم.

(صص 436-437)

از بچه هاي منصور که محبوبه زندگي خود را وقف نگهداري آنها کرده يکي هم ناهيد است، که به تازگي ازدواج کرده است، و سودابه دختر اوست که - چنانکه در آغاز اين نوشته گفتم - اکنون خود در آغاز سگر خواب آور جواني قرار دارد. و به تقاضا و اصرار همين ناهيد است که سودابه مي پذيرد به داستان زندگي عمه محبوبه گوش فرادهد. اکنون ديگر عمه محبوبه، که با بازگويي قصه زندگي خودگويي آخرين بار گران روزگاري صعب را بر زمين نهاده سبکبار برمي خيزد تا سودابه را با درس عبرت آنها تنها بگذارد:

عمه جان به راه افتاد. سودابه سخت در فکر فرو رفته بود. مي کوشيد تصميم بگيرد ولي ديگر کار ساده اي نبود. شراب شبانه را مي طلبيد و از خماري بامداد بيمناک بود. شايد اين طبيعت بود که مي رفت تا دوباره پيروز شود. آيا تاريخ بار ديگر تکرار مي شد؟

عمه جان مي رفت و سودابه با حيرت و تحسین از پشت آن هيکل مچاله شده را تماشا مي کرد. به زحمت مي توانست او را جوان، رعنا، با لباس هايي فاخر و موهاي پرپشت پريشان، با دلي شيدا و رفتاري ماليخوليپايي در نظر مجسم کند. با اين همه حالا به شباهت با او افتخار مي کرد. احساس مي کرد اين زن پير و شکسته دل از غم ايام را ستايش مي کند و عميقاً دوست دارد. گنجينه اي از تجربه ها بود که مي رفت و سودابه نمي دانست که عمه جان زمستان سال آینده



را نخواهد دید.

(ص 439)

در اینجا قصد نقد و بررسی یا سنجش و ارزیابی مبسوط این رمان را نداریم، تنها به پیش کشیدن نکته ای کلی بسنده می کنیم، و آن این که در تاریخ صدساله ادبیات جدید داستانی در ایران، "رمان عامیانه" هرگز چنان که باید و شاید موضوع تجزیه و تحلیل دقیق پژوهشگران قرار نگرفته است. اکنون با گسترش سواد ابتدائی در جامعه ایران شاید زمان آن فرا رسیده باشد تا این گونه داستان به صورتی جدی مورد بحث و مطالعه صاحب نظران قرار گیرد تا از یک سو علل جاذبه آن در میان اقشار کم سواد جامعه شکافته شود، و از سوی دیگر نقش آنها در شکل دادن به روابط اجتماعی-اعم از طبقاتی، قومی و منطقه ای یا روابط میان زن و مرد یا نسل های مختلف یا جز اینها- بررسی گردد.

اولین نکته ای که از خلال داستان گپرای **بامداد خمار** و قلم شیرین و پُرکشش نویسنده آن برمی آید این است که سرشت انسان امری است ساکن و ثابت و غیرقابل تغییر که به تبع موقعیت اجتماعی نیک یا بد می تواند بود. بصیرالملک و خانواده و خویشانش آدمیان نیکی هستند، و رحیم نجار و پدر و مادر و پسرخاله و ایل و تبارش شریر زاده شده اند و شریر از دنیا خواهند رفت. این نکته چه در کلیات سیر روایت و چه در جزئیات گفت و شنودها صدها بار به تصریح و یا تلویح تکرار می شود. آن گاه که در رویارویی با بصیرالملک، و در برابر شروطی که او برای گرفتن طلاق دخترش قائل شده و به رحیم دیکته می کند رحیم به خود جرأت می دهد و می پرسد: «از کجا که بعداً زیر حرفتان نزنید؟» بصیرالملک بی درنگ پاسخ می دهد: «از آن جا که من مثل تو پستان مادرم را گاز نگرفته ام.» آن گاه راوی از زبان محبوبه می گوید: «از حاضر جوابی پدرم، از پختگی و تجربه او کیف می کردم.»

فرهنگ نیز در این رمان چنین وضعی دارد، هم ثابت و ساکن است و معنایی خالی از ابهام دارد، و هم اعیان و اشراف آن را دارند و تهیدستان از آن محرومند. در داستان محیط بر قصه زندگی عمه محبوبه، سودابه در پاسخ مادرش ناهید که گفته است فرهنگ پسر مورد نظر دخترش «با فرهنگ ما زمین تا آسمان فرق دارد،» به اعتراض می گوید: «پس فقط ما خوب هستیم؟ ما اصالت داریم؟ فرهنگ داریم، استخوان داریم، ولی آنها ندارند؟ ما تافته جدا بافته هستیم؟» و مادر تجربه دیده سرد و گرم روزگار چشیده چنین پاسخ می دهد:

نه، اشتباه نکن. آن ها هم در نوع خودشان بسیار خوب هستند. نه آنها بد هستند و نه ما خوب هستیم. ولی موضوع این است که ما با هم تفاوت داریم. اعتقادات ما، روش زندگی ما، تربیت ما دو خانواده و سلیقه ها و اصول ما با هم متفاوت است. من نمی گویم کدام خویست کدام بد است. فقط می گویم ما دو خانواده مثل دو خط موازی هستیم که اگر بخواهیم به هم برسیم می شکنیم.

ریاکارانه تر از این سخنی نیست. مادر سودابه می گوید سخن بر سر خوبی و بدی نیست بلکه بر سر "تفاوت" است، ولی خواننده در پایان داستان این نکته را درخواهد یافت که این بانو فرزند منصور برادرزاده بصیرالملک است و خصلتهای بصیرالملک یک سره به او به میراث رسیده است، چنانکه همین ناهید لحظه ای پیشتر ازسخنی که نقل کردیم در پاسخ اعتراض دخترش که گفته بود: «مامان، من به پدر و مادرش چه کار دارم؟» پاسخ داده بود: «اشتباه میکنی. باید کار داشته باشی. این پسر را آن مادر بزرگ کرده. سر سفره آن پدر نان خورده. فرهنگشان بافرهنگ مازمین تاآسمان فرق دارد.» بنابراین، اصل کَلّی ایکه از این گونه سخنان کتاب بامداد خمار حاصل میشود این است که: در رمان عامیانه توان بلاغی نویسنده تمامی زرادخانه موجود در زبان، یعنی کلیشهها، ضرب المثل ها و زیانزدها، تعبیرات و اصطلاحات رایج را درخدمت میگیرد تا به کمک آنها اعتبارهای تثبیت شده، تعصبات کور قومی و طبقاتی، و سایر باورهای سنگین سنگوارهای یک فرهنگ را بار دیگر به اثبات برساند و به نسلی دیگر حقنه کند. جالب این که در دوران پیش و در مقال سیاسی دیگری رمان عامیانه ایران در جهت عکس آنچه در اینجا می بینیم عمل می کرد تا ایدئولوژی سیاسی مخالف اشرافیت و جامعه طبقاتی را مطرح سازد. از **دختر رعیت** اثر م. ا. به آذین تا **بوی نان** اثرعلی اشرفیان درویش تا **رقص رنج** اثرخسرونسیمی نمونه هایی از رمان عامیانه را می تواند دید که پیام نهایی آنان حاکی از انسانیت، بزرگواری و از خودگذشتگی تهیدستان و در برابر آن پستی گوهرین طبقات بالاست.

واپسین ملاحظه ای که در اینجا درمورد رمان **بامداد خمار** مطرح خواهیم کرد آن است که تجربه و سرنوشت فرد آدمی نیز مانند سرشت آدمی و فرهنگ طبقاتی هویتی است همیشه همان که در سیر زمان کمترین تغییری نمی کند. هم از آغاز داستان محیط برقصه زندگی عمّه محبوبه، مادر سودابه به او می گوید: «خوب است که عمّه جانت را می شناسی. نسخه دوم خودت است.» به راستی چگونه ممکن است زنی که در اوایل قرن بیستم در ایران زاده شده "نسخه دوم" زنی باشد که پنجاه شصت سال پس از آن چشم به زندگی گشوده است؟ و اگر این امر مسلم- یا حتی ممکن- نیست، پس چگونه می توان تجربه آن یک را برای زندگی این یک معتبر دانست؟ دامنه این اعتبار تا کجاست؟ رمان **بامداد خمار** برای این پرسش آخری پاسخی ندارد، چرا که از دیدگاه این رمان همان کلیشه "نسخه دوم" کافی است. سودابه بیهوده می کوشد تا عنصر زمان را واردمعادله کند. او به مادرش می گوید که «یک دختر تحصیلکرده امروزی» است و «از آن دخترهای صدسال پیش اندرونی» نیست، ولی مادر- به گفته نویسنده "بالحنی دردمند" چنین پاسخ می دهد: " نخیر سودابه خانم، آن دوران هرگز نمی گذرد. تاوقتی که دخترها و پسرها عاشق آدم های نامناسب و نامتجانس می شوند، این مسئله همیشه بین پدر و مادرها و پسر و دخترها بوده، هست و خواهد بود . . .»

به همین دلیل است که رمان **بامداد خمار** نمی تواند هیچ مسئله ای ازمسائل زن ایرانی امروز را مطرح کند. نه مسئله استقلال مالی زن، نه مسائل حقوقی او از قبیل مهر و طلاق و حضانت، و نه مسئله بزرگ زنان ایران در آخرین دهه قرن بیستم- یعنی راه یابی به فضاهای اجتماعی و سیاسی که قرنها درتیول مردان بوده است، هیچ یک از اینها یا ده ها و صدها چالش خرد و کلانی که امروز رویاروی زن ایرانی است در رمان **بامداد خمار** جایی ندارد. کافی است دختران جوان

شعر «شب شراب نیرزد به بامداد خمار» را به خاطر بسپارند و کار خویش را به دست مردان کاردان پیرامون خود واگذارند.

\*\*\*

## بازتاب مسائل زنان در شبکه

### گیتی شامیاتی

از اوائل سال 1993 تب ایجاد شبکه های کامپیوتری در ایران بالا گرفت. در آغاز، شرکت مخابرات و سپس مؤسسه گسترش اطلاعات و ارتباطات فرهنگی "ندارایانه" و به دنبال آنها شبکه های "ماوراء" و "ایرنیت" هرکدام به ایجاد یک شبکه کامپیوتری به زبان فارسی دست زدند. این سواي شبکه های تخصصی بود که سازمان هائی نظیر مجلس شورای اسلامی، سازمان برنامه و بودجه، سازمان پژوهش های علمی و صنعتی، وزارت کشاورزی بنیان نهادند. شبکه های نوع اول که بیشتر فعالیتشان معطوف انتقال اطلاعات است تا نگهداری و پردازش آن، معمولاً ارائه کننده یک سری اطلاعات عمومی نظیر اطلاعات شهری و بازرگانی، مندرجات برخی مجلات و روزنامه ها و نرم افزارهای تخصصی اند. اما کشش اصلی این گروه از شبکه ها بیشتر به خاطر ارائه سرویس پست الکترونیکی و بالمآل ایجاد انجمن های الکترونیکی برای برقراری ارتباط میان افراد متجانس بوده است. با اینکه سابقه حضور کامپیوتر در ایران از سه دهه تجاوز نمی کند، براساس آمار اعلام شده از سوی شورای عالی انفورماتیک ایران، شمار دارندگان کامپیوتر به حدود 1/5 میلیون نفر رسیده است. در این میان، پست الکترونیکی شبکه های کامپیوتری به تریونی آزاد برای بحث و تبادل نظر میان اعضای گروهی نه چندان وسیع از جوانان و میانسالان تبدیل شده است. این نوشته درباره تجربه شخصی نگارنده به عنوان عضو شبکه ای به نام «ندا» است.

سیستم اطلاع رسانی "ندا" از تابستان سال 1994 آغاز به کار کرد. استفاده از امکانات این شبکه برای کلیه دارندگان تجهیزات لازم، اعم از حقیقی و حقوقی، تا تابستان 1996 رایگان و تنها شرط لازم برای اتصال به شبکه داشتن 18 سال تمام، یعنی رسیدن به سن قانونی و رعایت مقررات جمهوری اسلامی ایران، بود. اما در این سال مؤسسه "ندارایانه" اعلام کرد که از آن پس برخی از سرویس های سیستم "ندا"، از جمله پست الکترونیک آن، رایگان نخواهد بود. امتناع بسیاری از کاربران قدیمی سیستم از پرداخت حق عضویت باعث کاهش تعداد اعضای آن شد. طبق آخرین آمار منتشره در ماه مارس 1996، یعنی درست کمی قبل از تعیین حق اشتراک سالیانه برای استفاده از امکانات سیستم "ندا"، تعداد مشترکین سیستم بالغ بر 2027 نفر بوده است، که از آن میان 31 درصد شخصیت حقوقی و 69 درصد اعضاء حقیقی به شمار می رفتند. از مجموع اعضای

حقیقی 90 درصد مرد و 10 درصد بقیه زن بودند. از نظر توزیع جغرافیایی 94 درصد از تهران و 6 درصد از دیگر شهرها با این سیستم ارتباط داشتند. 55 درصد اعضا مدرکی بالاتر از لیسانس و بقیه مدارک تحصیلی بالاتر از دیپلم داشتند و 75 درصد مشترکین متخصص در رشته های فنی بودند.

در دوره رایگان بودن فعالیت های سیستم "ندا"، در مجموع تعداد 146 انجمن از طرف کاربران ندا در 14 گروه موضوعی تشکیل شده بود. انجمن های علوم کامپیوتر و انجمن های فرهنگی- اجتماعی از نظراعضاء و تعدادنامه های مبادله شده در مرحله اول و دوم قرار داشتند ولی از نظر مشارکت در انجمن ها، اعضاء انجمن های فرهنگی-اجتماعی با 1 نامه در مقابل هر عضو در مقام اول بودند. پُرطرفدارترین انجمن ها در گروه فرهنگی-اجتماعی "انجمن فرهنگ"، "انجمن ایران ما" و انجمن «تساوی حقوق زن و مرد» بوده است.

هدف "انجمن تساوی حقوق زن و مرد"، طرح و بررسی موارد نابرابری این حقوق در جامعه و بحث و تبادل نظر در باره آن ها و ارائه راه حل های ممکن برای تخفیف و حذف این موارد و سایر تبعیضات موجود است.

این انجمن اولین بار در تاریخ دوم فوریه 1996 تشکیل شد و آنگاه در دوره جدید از تاریخ اول سپتامبر 1996 فعالیت خود را از سر گرفت. این نوشته بیشتر معطوف به دوره اول فعالیت انجمن است. در این دوره، انجمن 278 نفر عضو داشت که 14 درصد کل کاربران سیستم "ندا" بود. جامعه مورد بحث در این نوشته همگی تحصیلکرده، دارای مشاغل اساسی درکشور، و جوان بود و ظاهراً وضع مالی متوسط رو به بالا داشت زیرا از امکان دسترسی به کامپیوتر بی نصیب نبود.

در مروری بر تاریخ اجتماعی ایران می بینیم که الگوی غالب در زندگی ایرانیان از بدو تولد- در زمینه های مختلف آموزش و پرورش، تشکیل خانواده، انتخاب حرفه و شغل و غیره- همواره بر این اصل استوار بوده که تحت عناوین مختلف محتاج به حامی و تکیه گاه باشند. جامعه به هر بهانه فرصت تجربه کردن را در زمینه های مختلف فرهنگی-اجتماعی از انسان هами گیرد. این واقعیت خصوصاً در مورد زنان با شدت بیشتری محسوس است و در زندگی آنان بازتاب گسترده تری داشته. جوانان تاسنین بالا نمی توانند شخصاً و مستقلاً زندگی را تجربه کنند. نظام آموزشی-حتی در دانشگاه ها- همان نظام استاد و شاگردی قرن ها پیش است و فاقد امکانات برای اظهار نظر و نوآوری شاگرد و دانشجو. جوانان تا سنین بالا به هزاران دلیل اجتماعی و اقتصادی با والدین خود زندگی می کنند و ناچارند برای پرهیز از هرگونه درگیری با پدر و مادر، باورهای خود را کنار گذارند و حرف بزرگتران را بپذیرند و تأیید کنند. مخالفت با بزرگترها اغلب نوعی اهانت و بی ادبی شمرده می شود. به این ترتیب، طبیعی است که انباشته شدن و استمرار اختلاف عقایدگاه منشاء هیجانات تند، پرخاشگری، عدم تسلط به رفتار و حتی رفتار توهین آمیز شود. در این میان، مسائل مردان و زنان در اجتماعات غیررسمی مانند خانه، مهمانی، مدرسه به ندرت مطرح می گردد و به صراحت و رو درروبه بحث گذاشته نمی شود.

زنان علي رغم مسئولیت های فراوانی که بردوش دارند و تبعیضاتی که تحمل می کنند، از خود اندک می گویند و حتی به ندرت می دانند چه می خواهند، زیرا کمتر فرصت بیان خواسته های خود-ویا به بیان بهتر بلند فکر کردن- را داشته اند. حتی در ددل های زنانه غالباً تکرار مصیبت ها است نه تجزیه و تحلیل آنها. نشانه های این وضع حتی در ادبیات ما نیز دیده می شود. تعداد اندک بیوگرافی یا اتوبیوگرافی از زنان ایرانی داخل یا خارج از کشور مؤید این نظر است. در واقع، به اعتقاد من، ما اصولاً سازنده الگوی فردی زندگی خود نیستیم، بلکه ناخودآگاه الگوهای ساخته شده اجتماعی را که به ما تحمیل می شود تکرار می کنیم، آنچنانکه گاه خود من که به این مسئله سخت آگاهم، حضور مادرم را در وجودم حس می کنم و صدای خود را می شنوم که تکرار حرف های او است. از این رو معتقدم در جوامعی نظیر ما تغییرات و حرکت های اجتماعی- فرهنگی مترقی به علت عدم گذار از یک جریان ذهنی-عقلایی جمعی به کندي صورت می گیرد، و همه گیر نمی شود. ما همواره به جای تجربه کردن و اندیشیدن به نتایج آن، الگوهای رفتاری را نیمه کاره اقتباس می کنیم و به همین جهت در کار غالباً توفیق نمی یابیم.

\* \* \*

تجربه حضور در یک محیط الکترونیکی، به عنوان یک کارگاه، به من نشان داد چگونه گروهی از زنان و مردان تحصیلکرده که نسبت به یکدیگر هیچ شناختی نداشتند باقرارگرفتن در عرصه ای که در آن هراسی از کسی وجود نداشت، و در شرایط نسبتاً آزاد، پس از افت و خیزهایی سرانجام آموختند آراء خود را مطرح کنند، عقاید دیگران را بخوانند و منطقی به آن جواب دهند، حمله های تازه واردین را تحمل کنند و به دفاع از مواضع خود بپردازند. در یک سخن، انواع واکنش ها را نشان دهند ولی به هرحال بار دیگر که به میدان آمدند آدم قبلی نباشند. در مدت فعالیت "انجمن تساوی حقوق زن و مرد"، 532 نامه رد و بدل کردند. موضوع نامه های رد و بدل شده را می توان به ترتیب اهمیت به شکل زیر طبقه بندی کرد: مسائل حقوقی، از جمله تبعیضات گوناگون در قوانین ناظر بر دیات، قصاص، خانواده و مانند آن؛ مسائل اجتماعی، مانند نحوه برخورد دوگانه اجتماع با عمل خلاف پسر، از یک سو و دختر، از سوی دیگر، تفاوت در نحوه تعلیم و تربیت پسر و دختر در جامعه، و مسأله ازدواج موقت؛ بررسی حوادث اجتماعی روز و علل آن؛ و ناهنجاری های ارتباطی بین زن و مرد.

از مطالعه و بررسی محتوای کلیه نامه ها به نکات زیر می توان برخورد:

- ناآگاهی یا فقدان خودآگاهی اکثر اعضای نسبت به مسائل شخصی که زنان با آن روبرویند، مانند آزارهای جنسی- به خصوص در مورد دخترچه ها- یا سوء تغذیه مادران در خانواده و یا سنت های نظیر ختنه دختران. طرح این مباحث در شبکه هیجان خاصی می آفرید. به محض ارسال نامه ای در این زمینه ها سیل نامه های اعتراض و اتهام در باره نادرستی دعاوی نویسنده یا اغراق او آغاز می شد. هرچند در این میان شمار قابل ملاحظه ای از شرکت کنندگان می کوشیدند، با ارائه اسناد و مدارکی در تأیید ادعای نویسنده، معترض یا معترضین را ارشاد و آگاه کنند.

- درحالی که نویسندگان مرد مدام در نامه های خود، چه به طور مستقیم و چه غیر مستقیم، به

تعریف و تعیین نقش زن می پرداختند، تنها یک زن و یک مرد مسیحی در مقابل این نوع نامه ها اعلان کردند که چه می خواهند و از خودشان چه انتظاری دارند. در نامه خانمی آمده است:

راضی نمی شوم تنها کاری که در این مدت کوتاه زندگی می کنم، مانند بسیاری از زنان ایران و دنیا، تنها تربیت کردن فرزند و نگهداری از شوهر باشد. سؤال از آقایان این است: شما برای چه تلاش می کنید؟ آیا نمی خواهید بسیاری مسائل را گسترش و بسط دهید؟ پس چرا فقط باید از خانم ها توقع داشت که به یک خانه داری ساده اکتفا کنند و برای پیشرفت و کمک به دیگران قدم مناسبی را برندارند؟ اگر قرار باشد وظایف زن خانه داری باشد و این دور متناوباً ادامه پیدا کند از مادر به دختر و همین طور به نسل های بعدی، پس هیچ زن نامی نباید در جهان تا به امروز وجود داشته باشد.

نویسنده مردی نیز در تأیید تردید آمیز برابری حقوق زن و مرد نوشت:

حقیقت این است که باید قبول کنیم که دختران نیز این حق را دارند. یعنی معنی اش این است، منطقی اش این است. ولی نمی دانم چرا اگر ارتباط دختریش از یک حد خاصی بوده باشد . . . شخصاً کششی نسبت به اونمی توانم داشته باشم. واقعاً، [از] توانائی من خارج است و علتش را هم نمی دانم. صرفاً یک احساس است. شاید نوعی حسودی است. می خواهم دختر مال من باشد و تا حالا هم مال من بوده باشد.

بیشترین نامه های ردّ و بدل شده در مورد نامه ای با عنوان «دختر اگر کاری کند، پسر اگر کاری کند» بود که متنی ساده و بسیار کوتاه داشت:

اگر دختر کاری خلاف شرع کند و صدایش در بیاید دیگر برای او شوهر پیدا نمی شود و حال اگر پسر کاری خلاف شرع کند زن برای او پیدا می شود. این طور نیست؟

نامه ها حکایت از آن داشتند که کار زن در خارج از خانه، در میان قشر تحصیل کرده کمابیش حقیقتی پذیرفته شده است، همراه با این باور که وظیفه اولیه زن مادری و همسری است. از نظر نباید دور داشت که تورم و شرایط سخت اقتصادی نیز در این میان بی تأثیر نبوده است. از فحوی نامه ها به خوبی استنباط می شود که مردان آگاهند که در شرایط کنونی به تنهایی قادر به اداره زندگی اقتصادی خانواده نیستند.

- نامه های زنان معمولاً کوتاه و غالباً حاوی جمله های بریده بریده و بسیار هیجان زده است. انگار در تنهایی و در برابر صفحه کامپیوتر نیز هنوز آماج تیر "نباید ها" می هستند که بسویشان پرتاب می شود. عدم امنیت از لحنشان می بارد. به نظر می رسد که یک هراس پنهانی، یادگار قرون، در وجود آنان لانه کرده است. هراس از خشونت مردان و گاه حتی زنان. تکفیر جامعه، بی اعتباری و بدنامی، آنها را از نفس می اندازد، حتی زمانی که ناشناخته و با نام مستعار با دیگران ارتباط برقرار می کنند. به طور کلی، مشارکت زنان عضو در ردو بدل کردن نامه ها، در مقایسه با مردان،

بسیار اندک بود. درحالی که تعداد زیادی از مردان مرتب نامه می نوشتند و اظهار نظر می کردند، فقط پنج یا شش نفر از زنان پاسخگویی آنان بودند.

- هیچ یک از شرکت کنندگان تجربه، مشکل یا مسأله شخصی مربوط به زندگی خصوصی خود را مستقیماً در این نامه هامطرح نکرده است. درواقع، نامه ها نشاندهنده مشکلات، احساسات، عواطف و ضعف های نویسندگان آن است که درطلب همفکری یاهمدلی اند. نامه ها همیشه به شیوه غیرمستقیم نوشته شده و بیشترحاوی مفاهیم اخلاقی به صورت بایدها و نبایدها و جنگ بر سر آن هاست، تا بیان واقعیت و انتقال تجربه های شخصی.

-بیشترزنان ومردان درنامه های خود آن قدرکه درباره کاربردواژه ها حساسیت دارند به مفاهیم نمی اندیشند. به نظر من این خصیصه که در روابط اجتماعی و مناسبات عادی ما به وضوح دیده می شود، در شکل گیری فرهنگ اجتماعی ایرانیان نقش اساسی دارد. به طورکلی، ما با اصول و ضوابط حاکم بر ارتباط متقابل آشنایی چندان نداریم. در مباحثه یا به تحمل عقاید خود ومخالفت با طرف مقابل اصرار می ورزیم یا یکسره شیفته گوینده می شویم. به گوش کردن- به معنای دقیق کلمه- آشنا نیستیم. گاه برسر یک واژه -که شاید گوینده از سرسهل انگاری و به خطا انتخاب کرده- به بحث و جدل می پردازیم و در نتیجه مقصود اصلی او رافراموش می کنیم.

آراء و باورهای اعضای انجمن (86 نفر)، در باره حقوق و نقش اجتماعی زنان درجامعه، در یک نظرخواهی که در این زمینه انجام گرفته گونه ای دقیق بازتاب یافته است:

75- درصد پاسخ دهندگان با تساوی حقوق زن و مرد موافق، 15 درصد مخالف و 5 درصد تا حدودی موافق اند؛

60- درصد پاسخ دهندگان مباحث مطرح شده در این انجمن را جالب و مهم، 15 درصد بی نتیجه و 5 درصد باعث رشدفکری افراددانسته اند؛

15- درصد اذعان داشته اندکه این مباحث باعث شده مسائل زنان در جامعه برای آنها محسوس تر شود. 30 درصدگفته اند نامه های رد و بدل شده باعث تغییر دیدگاه های آنان نسبت به زنان گشته و 30 درصد نیز اعلام کرده اند که تغییری در نقطه نظرهای آنان پدید نیامده است؛

99- درصد گفته اند زنان نیزمی توانند در جامعه به تنهایی از عهده وظایف اجتماعی برآیندو تنها یک نفر، آن هم یک زن، معتقد بوده که جای زن تنها درخانه است.

\*\*\*

# نوآوری در شعر فارسی (احمد کریمی حکاک)

فرزانه میلانی

## نو آوری در شعر فارسی

Ahmad Karimi- Hakkak

*Iran Recasting Persian Poetry: Scenarios of poetic Modernity in*

Salt Lake City: University of Utah press, 1995

.pp 335

تجربه تجدد و تلاشی پی گیر در جهت تسریع یا تعطیل آن گرداننده اصلی چرخ ادبیات صد و پنجاه ساله اخیر ایران است. گاهی، گروهی کهن را کهنه پنداشتند، غرب را قبله آمال خود قرار دادند و هرآنچه بومی بود ارتجاعی و عقب گرا تلقی کردند. سنت درخشان ادبیات فارسی هم در نظر اینان به بدنه بی جان و مرده ای بدل شده و سخت نیازمند حیاتی نو بود. کثرت استفاده از واژه "نو" (ادبیات نو، افکار نو، احساسات نو، انتباهات نو، شعر نو) تبلور نمادین اهمیتی بود که این دسته برای بریدن از گذشته و "نو" کردن "کهنه" قایل بودند. گروهی دیگر براین باور بودند که جامعه ایران در نتیجه دخالت های بیگانه و بی اصالتی فرنگی مآبان خودباخته به انحطاط گراییده است. اینان ریشه ناکامی ها و معضلات فرهنگی را در تقلید بی رویه و کورکورانه می دیدند و ادبیات به اصطلاح "نو" را به عنوان پیامد نفوذ غرب طرد می کردند. تأکید بی فتور این گروه بر میراث قومی و ادبیات سنتی نوعی ارج نهادن غیرمستقیم بر غرب بود. به عبارت دیگر، غرب کماکان محور افکار و اشارات باقی می ماند و به عنوان آن "دیگر" فرهنگی ارجی وافر می یافت.

ولی همواره بوده اند کسانی که تجدد و سنت را در تضاد و تقابل ندیده اند و غرب را بهشت موعود یا سرزمین شیاطین نخوانده اند. اینان مرکزیت و انحصار طلبی مقال ادبی و فرهنگی غرب یا شرق را نپذیرفته و معتقد بوده اند هر فرهنگی از راه تعاطی و تبادل با فرهنگ های دیگر خود را غنا می بخشد. به یمن و برکت چنین نگرشی است که احمد کریمی حکاک در کتاب بدیع و پرمایه اش، «قالبی نو برای شعر فارسی: فرایند تجدد ادبی در ایران»، به تحلیل پیدایش و تحول نهضت تجدد در ادبیات معاصر فارسی می پردازد و طرحی متفاوت -نقادانه و پرسشگرانه- از دیدگاهی نوین و منظری بس گسترده ارائه می دهد. او متن ادبی را پدیده ای تاریخی می بیند که از شرایط ویژه زمان و مکان خود مایه می گیرد و تأثیر می پذیرد و هم بر آن شرایط تأثیر می گذارد.



شناخت درست هر متنی را مستلزم آشنایی دقیق با فلسفه ادبی و اصول زیبایی شناختی غالب و حاکم بر آن می‌داند. ذهنیت و جهان بینی امروز را بر نوشته و نویسنده دیروز تحمیل نمی‌کند. در کل آثار و احوال و افکار هر نویسنده و عصرش به غور و تحقیق می‌پردازد. با تأمل و با تأکید بر خرد نقاد، و تحلیل‌های مشخص از متون مشخص، سنت شعری معاصر را گام به گام، نه تنها از دیدگاه کارکردهای درونی آثار بلکه با عنایت به شرایط خلق هریک مرور و ارزیابی می‌کند.

براساس نظریات پژوهندگان و ادبای برجسته ایران (از قبیل یوسفی، زرین کوب، شفيعي کدکني) و غرب، به ویژه باختین (Bakhtin) و لتمان (Lotman)، کریمی حکاک در مقدمه کتاب الگویی برای مطالعه سیر تحول شعر ارائه می‌دهد. او که از نقد ادبی جدید بهره فراوان گرفته است نثر روان و غنی کتاب را قربانی اصطلاحات و زبان پر تعقید و تکلف روش شناسی جدید نمی‌کند و در میراث گرانقدر ادب معاصر فارسی ابزار بلاغی، نظام اندیشه و شیوه‌های بیانی نوین را می‌جوید، و در این جستجو هم یک راست سراغ نیما یوشیج نمی‌رود. او تجدد را در شعر مترادف باگسستن از قالب‌های کهن - کوتاهی و بلندی مصرع‌ها، شکستن افاعیل و پیش و پس کردن قوافی - و یاحتی نوآوری در واژگان و تصاویر نمی‌داند. به نظام معنا آفرینی مقال شعری و به بدایع بلاغی، بیانی و مضمونی توجه دارد.

نویسنده در باب اول کتاب جوانه‌های آغازین تجدد ادبی را توصیف می‌کند و بشارت طلوع این تحول را در اواسط سده نوزدهم می‌یابد. در دو بخش بعدی، «نشانه‌های شعری و عرصه‌های آن» و «فرهنگ ادبی باز» در باره جدال‌های میان پژوهندگان راه نو و محافظه کاران به تفصیل سخن می‌گوید و نشان می‌دهد که چگونه همین جدل‌های سازنده به تحولی اساسی در خط مشی ادبی انجامیده است. به دیگر سخن، «قالبی نو برای شعر فارسی: فرایند تجدد ادبی در ایران» نوعی تک‌نگاری از چند چهره پیش کسوت و معروف ادبی نیست؛ به سیر تحول شعر در ایران و دستیابی به منطق و ویژگی‌های تجدد ادبی عنایت دارد و دامنه کار خود را به چند نام محدود نمی‌کند.

درنوردیدن مرزها و مرزبندی‌های رایج را می‌توان در همان بخش نخستین کتاب سراغ کرد. کتابی که در عنوان و در مضمون به تکامل و تطور شعر فارسی اختصاص دارد مطلب را با میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی و میرزاملکم خان می‌آغازد که از چهره‌های مؤثر و متنفذ تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران معاصرند ولی پیوندشان با تکوین شعر امروز چندان مد نظر نبوده است. کریمی حکاک این سه تن را از اولین عصیانگرانی می‌داند که به مصاف نهضت بازگشت، یعنی نگرش غالب در ایران اواسط قرن نوزدهم، برخاستند و زمینه را برای بازسازی شعر فارسی مهیا کردند. او توفیق آنها را نه تنها در پدید آوردن زمینه فکری و فرهنگی پیش از مشروطیت که در فرایند پیدایش مقال تجدد در شعر فارسی برمی‌رسد و با ارائه نمونه‌های گویا نشان می‌دهد که این مصلحان اجتماعی با توجهی خاص به شعرو ادب رایج زمانه آن را فاقد شیوایی، گویایی و رسایی و از نظر اجتماعی/سیاسی نامربوط و نامطلوب یافتند. به عنوان نمونه، به نظر میرزا فتحعلی آخوند زاده ادبیات فارسی:

شامل است بر نقل پاره ای از افسانه های بی اصل که اسم آنها را معجزات گذاشته اند، و یا تصنیفات مملو از اغرافات و مبالغات و قافیه پردازی و عبارات مغلقة و تعلقات بیاندازه که اسم آنها راتاریخ گذاشته اند، و ابدأ نمی دانند که پوئزی چگونه باید بود. هرگونه منظومه های پر پوچ را پوئزی حساب می کنند، و چنان پندارند که پوئزی عبارت است از نظم کردن چند الفاظ بی معنی در یک وزن معین، و وصف نمودن محبوبان با صفات غیر واقع، و ستودن بهاروخزان با تشبیهات غیرطبیعی. چنان که دیوان یکی از شعرای متأخرین طهران متخلص به قآنی از این گونه مزخرفات مشحون است. (ص. 34)

و این فقط آخوندزاده نبوده که قآنی را به عنوان آفریننده مشتبی "مزخرفات" سرزنش می کرد. صدراعظم مقتدر وقت نیز از او سخت خشمگین بود. کریمی حکاک از یک روز زیبای بهاری به سال 1849 میگوید که شاعر مدیحه سرای درباری چکامه بلند و غرایی در مدح و ثنای امیر کبیر سروده و به شیوه مرضیه همیشگی در طرفه العینی ولی نعمت و ممدوح امروز را جانشین منعم نگون بخت دیروز ساخته بود. «به جای ظالمی شقی، نشسته عالمی تقی/ که مؤمنان متقی کنند افتخارها.» (ص. 24) ولی برخلاف مخدومان سابق، امیرکبیر، که نه خریدار الفاظ پر طمطراق و تهی از معنی بود و نه معتاد به تملق گویی های خادمان، چنان برآشفست که درجا مستمری وی را قطع کرد. «چون امیر شنید از قآنی مؤاخذه کرد و توبیخش فرمود. . . قآنی دم در کشید و معذرت خواست.» به گواهی تاریخ همان "ظالم شقی"، یعنی حاجی میرزا آقاسی، زمانی در چشم شاعر "قلب گیتی"، "انسان کامل" و "خواجه دوجهان" بود و همین "عالم تقی" نیز پس از مغضوب و معزول شدن "خضم خانگی" شد و «اهرمن خو و بدگوهر.» شاعری که قلمش هرزه می رفت و شعرش برای فروش بود چندی متاعش بی خریدار ماند. اما به وساطت اعتضادالسلطنه، امیرکبیر حقوق قآنی را برقرار کرد به شرط آنکه کتابی را در زمینه فلاحت از زبان فرانسه به فارسی برگرداند.

زمان، زمان استقرار و استمرار ترجمه بود و آغاز نهضتی که به تحولی اساسی در ادبیات فارسی انجامید. کریمی حکاک فصل چهارم کتابش را تحت عنوان «از ترجمه تا تصرف» به بررسی این نهضت اجتماعی/ادبی اختصاص می دهد و ارتباط نزدیک میان ترجمه ادبی و ادبیات معاصر فارسی را در مجلاتی از قبیل "بهار" و "دانشکده" دنبال می کند. بسیاری از منقدین ما درباره نقش عمده ترجمه در تسیر تجددخواهی به تفصیل نوشته اند. آنچه این کتاب را از نوشته های پیشین متمایز می سازد دقت، باریک بینی و وسواس نویسنده کتاب در نشان دادن جزئیات و چگونگی این تأثیر است. فارغ از کلی گویی و سیادت طلبی قومی، وی مهاجرت متون ادبی را از زبان و فرهنگی به زبان و فرهنگ دیگر ترسیم می کند و شگردهای روایی همراه با این سفر و جا به جایی را برمی رسد و، با کندوکاو در ارتباط میان متون فارسی و اروپایی، یکسانی ها و دوگانگی های صوری، زبانی، یا مضمونی را میان شعر مبداء و شعر مقصد می نمایاند.

برای مطالعه چگونگی انتقال مفاهیم و ساختارهای فرهنگی و ادبی از گستره ای به گستره دیگر، نویسنده کتاب به سراغ برخی از معروفترین و محبوبترین اشعار فارسی می رود و خلایق

شاعران ایرانی را در اقتباس و اتخاذ-با توجه به جزئیات واژگانی و بلاغی- می نمایاند. همچنین رابطه اشعار شناخته شده ای همچون "رنج و گنج" نوشته بهار، "قلب مادر" به قلم ایرج میرزا و "جولای خدا" اثر پروین اعتصامی را با اشعار لافنتن (La Fontaine)، ریشپن (Richepin)، و بریسیبن (Brisbane) بررسی می کند. آنگاه، باتجزیه و تحلیل دقیق کارکردهای درونی و درهمنیادگی ساخت و بافت و محتوای هر یک، خلاقیت این شاعران را در خانگی کردن مفاهیم و بدایع صناعی بیگانه می ستاید و ویژگی های فرهنگی، ادبی و بومی هر یک را برمی شمرد. به عنوان مثال، در مورد «قلب مادر» ایرج میرزا و شباهت آن با یک اثر آلمانی و به خصوص بایکی از آثار ریشپن، شاعر فرانسوی، بهاین نکته اشاره می کند که در هر سه متن معشوقه سنگدل جوان عاشق را به کشتن مادرش ترغیب می کند و تلویحاً یا تصریحاً شرط وصال خود را قتل او می داند. اگر در متون آلمانی و فرانسوی داستان، دخترسنگدل خواست خود را مستقیم باعاشق خویش درمیان می گذارد و بی پرده به او می گوید: «فردا قلب مادرت را برای من بازآور»، در شعر ایرج میرزا معشوقه باپیام، آن هم پیامی پراز وعده و وعید، قتل مادر را می طلبد. در واقع شعر با تأکید بر غیرمستقیم بودن پیام زن به مرد می آغازد. «داد معشوقه به عاشق پیغام». کریمی حکاک با توجه به این نکته باریک ولی پرمعنا می پرسد آیا می توان این ارتباط غیرمستقیم را پیامد فرهنگی دانست که دنیای زن و مرد را از هم جدا می کند؟ (ص 158)

به گمان من، سنت درخشان و هزارساله ادبیات ایران پشتوانه پاسخی مثبت براین پرسش است. حتی در ادبیات غنایی و قصه های منظوم عاشقانه ما نیز زنان نمی توانستند از نیازهای عاطفی و احساسی خود مستقیم و بدون ترفندهای روایی سخن گویند. عفت کلام ابراز شور و شوق زنانه را از عرصه های عمومی تبعید می کرد. شرم گوینده و حرمت گوش شنونده، آزر زنانه و غیرتمردانه ایجاب می کرد که پاره ای ممنوعیت ها و محدودیت ها رعایت شود. کمتر رابطه عاشقانه ای میان زن و مرد-خارج از حریم خانه و خانواده- بدون دخالت واسطه یا قاصدی (اغلب یک دایه) امکان پذیر بود. یعنی روایت جملگی این حکایات شیرین -- همچنان که شعر "قلب مادر"- بر مدار وجود پیام آور و پیام بری می چرخد که تخته بند خانه نیست.

در فضای سنتی، جایگاه رفیع زن در خانه بود و قیود فرهنگی مشوق غیبت او از عرصه اجتماعی و هنری، هردو. به همین رو، غایت خلاقیت زنان را می توان در هنرهای "خصوصی" از قبیل قصه گوئی، گلدوزی، طبّاحی، خیاطی و قاللیافی، یعنی هنرهایی که در حریم و فضای خاص زنان پدید میآمدند، و نام و نشانی از هنرمند زن در عرصه عمومی به جای نمی گذاشتند، سراغ کرد. صدا و جسم زن -این دو راویان فردیت او- در شبکه ای از محدودیت ها گرفتار و به عرصه خصوصی تبعید شده بودند. شاید یکی از بارزترین ویژگی های تجدّد در ایران شکستن همین طلسم غیبت زنان در عرصه عمومی بود. حضور زن در فضاهائی که قبلاً در انحصار مردان بود، مرزهای مشخص میان عرصه ها و مفاهیم مردانه/زنانه، مجاز/قدغن، خصوصی/عمومی و محرم/نامحرم را مخدوش کرد. زن که قرن ها پرده نشینی کرده و جسمش را از چشم و صدایش را از گوش نامحرم به دور نگهداشته بود به عنوان موجودی خودمختار به عالم مقال عمومی گام نهاد و در مقام "من" اندیشنده بر اصالت ذاتی تجارب، تخیلات و برداشت های خود تأکید کرد. شاید همین حضور و منظر

نویافته زن یکی از دشوارترین و هنوز بحث انگیزترین ابعاد تجدّد در ایران باشد. با وجود این، بسیاری از پژوهشگرانی که به مسئله تجدّد پرداخته اند عنایت چندانی به این نکته نداشته و باز اندیشی زن و زنانگی را به عنوان جزء لاینفک نهضت تجدّدطلبی در ایران و یکی از زمینه های اساسی تحقیق درباره آن نپذیرفته اند.

احمدکریمی حکاک با وقوف کامل به اهمیت زن، در مقام آفریننده و آفریده ادبی، نقش و سیمای او را در فرایند تجدّد برمی رسد. درباره بدایع شعری پروین اعتصامی می گوید که به حکم آنکه در سطحی ملموس و محسوس نبوده اغلب از نظر ها پنهان مانده است. در مورد شعر زیبایی لاهوتی، «به دختران ایران»، می نویسد که «ساخت و بافت» معشوق را یکسره باز می خواند و باز می نویسد. (ص 189) ولی جای زنان پیش کسوتی همچون قره العین، بی بی خانم استرآبادی، شمس کسمایی و تاج السلطنه در کتابی چنین پرمایه درباره نطفه بندی تجدّد سخت خالی است. درست است که «قالبی نو برای شعر فارسی» کتابی متن محور است و نه فرد محور. ولی به گمان من حضور آشکار این زنان در عرصه های اجتماعی خود هم تجلّی و هم پیامد تجدّد است. اینان غیاب، حاشیه نشینی و سکوت را برنتابیدند؛ زربار بی نامی، گمنامی و وحشت از بدنامی نرفتند؛ برای همیشه مفاهیم خصوصی/عمومی و محرم/نامحرم را تغییر دادند؛ تعاریف رایج از هنر وزن آرمانی را نپذیرفتند و نقشی نو برای خود در مقام زن، ادیب و شهروند آفریدند. دستیابی به کلام مکتوب و حضور زنان در گستره عمومی از بارز ترین دست آوردهای تجدّد است.

پس از کنکاش در اشعار دهخدا، عارف، بهار، رفعت، ایرج میرزا، اعتصامی، لاهوتی و عشقی و مطالعه پی ریزی و زمینه سازی تجدّد ادبی از طریق نمونه های مشخص، کریمی حکاک به وضوح نشان می دهد که اگر انتظار ما از نوآوری تنها برانداختن شیوه های صوری کهن نباشد، ابزار بلاغی و سبک های بیانی نوینی در شاعران پیش ازینما خواهیم یافت. آخرین بخش کتاب تحت عنوان «سنتّ زیبایی شناختی نوین» به بررسی اهمیت و بدایع شعری نیما یوشیج اختصاص دارد و باتجزیه و تحلیل اشعاری همچون «امید پلید»، «مرغ آمین» و «کارشب پا» به درستی اوج فرایند تجدّد را در وجود نیما می بیند.

«قالبی نو برای شعر فارسی: فرایند تجدّد ادبی در ایران» حاوی بررسی جامعی از نطفه بندی و فراگرد تجدّد در شعر فارسی است. کریمی حکاک میان نویسنده و شاعر با نوشته و شعرش تمیز می گذارد و می کوشد سنجه های صرفاً سیاسی و غرض ورزی های شخصی را به کناری نهد. تمجید و تقبیح محض نمی کند. بیان نامه سیاسی و فرهنگی نمی نویسد. شک و تردید را نشانه عدم صلاحیت نمی بیند بلکه همه کس و هر اندیشه ای را به پرسش فرامی خواند. مخاطب را، یعنی خواننده کتابش را، مصرف کننده ای منفعل نمی شمرد. فضای مشارکتر بازمی گذارد و کنجکاو و خلاقیت متقابل می طلبد. این کتاب گامی بلند و ستودنی در عرصه پژوهش در ادبیات و نقد ادبی در ایران است.

\*\*\*

## پیشگامان معارف زنان (نرجس مهرانگیز ملاح)

فرشته کوثر

بی بی خانم استرآبادی و خانم افضل وزیری

مادر و دختری از پیشگامان معارف و حقوق زنان

از زبان خانم افضل وزیری؛ به قلم نرجس مهرانگیز ملاح

ویرایش و تهیه پیوست ها و یادداشت ها: افسانه نجم آبادی

نیویورک، انتشارات نگرش و نگارش زن، 1996

139 ص.

ساده بگویم زن و مرد از هم جدا می شوند. هردو یک روح در دو قالب می باشند! تنها تفاوت (نر) و (ماده) بودن. هیچ کدام نمی توانیم دیگری را خارج از موضوع بدانیم. ولی چون جنس نر قویتر است، بی رحمی کرده، ماده ها را ذلیل نموده، آن هم تازه به ضرر خودش تمام شده.

(از نامه افضل وزیری به روزنامه شفق سرخ، 15 فروردین 1309)

مجلد دوم از سلسله انتشارات "نگرش و نگارش زن" که به همت محمدتوکلی طرقي و افسانه نجم آبادی و به منظور نشر و شناخت اسناد و مدارک مربوط به زنان ایرانی تهیه می گردد، عنوان **بی بی خانم استرآبادی و خانم افضل وزیری: مادر و دختری از پیشگامان معارف و حقوق زنان** را برتارک خوددارد. اولین کتاب این سلسله انتشارات با عنوان **معایب الرجال در پاسخ به تأدیبات النسوان** نوشته بی بی خانم استرآبادی بود که بازهم به ویراستاری افسانه نجم آبادی در سال 1371 به چاپ رسید.

**معایب الرجال** را بی بی خانم استرآبادی در سال 1312 هجری مطابق «باسال چهل و هشتم» از سلطنت ناصرالدین شاه قاجار در جواب کتاب **تأدیبات النسوان** که نویسنده آن گمنام است

نوشته بود تا به قول خود او «مردان بدانند که هنوز در میان زنان کسانی چند، بارتبت بلند، نکونام و ارجمند می باشند» که «قوه ناطقه مدد از ایشان برد.» (معایب الرجال، ص 54)

در پیشگفتار مفصل و تحلیلی آن کتاب، نجم آبادی با باریک اندیشی مورخی واقع بین به **معایب الرجال**، که از معدود گفته های منثوری است که از زنان ایران قرن نوزدهم به جای مانده، نگرینسته و به گفته خویش با پرهیز از "بازخوانی نوگرایانه" به تحلیل اهمیت تاریخی این متن پرداخته است. اهمیت کتاب **معایب الرجال**، شخصیت بی بی خانم استرآبادی، و طرز نگرش او به مسئله زنان ایرانی ویراستار را تشویق به تفحص بیشتر کرده و زمینه ویرایش و نشر کتاب حاضر فراهم آورده است. نجم آبادی در پیشگفتار این کتاب می نویسد که چگونه درحین اتمام ویراستاری **معایب الرجال** همواره آرزو داشته است که «روزی نامه ای از نوه نتیجه های بی بی خانم» برسد تا از این راه وی «بیشتر درباره این زن بدانند» (ص 1).

درسال 1373 این آرزو برآورده می شود و دوتن از نوادگان بی بی خانم، یکی از نیویورک (خانم شیده حیدری) و دیگری از تهران (خانم مهرانگیزملاح)، باب مرآوده را با تلفن و نامه باویراستار می گشایند. این ارتباط و نامه خانم مهرانگیز ملاح، نوه دختری بیبی خانم و فرزند خدیجه افضل وزیري، کوچکترین دخترخانم استرآبادی، است که «آغاز این مجلد از نگرش و نگارش زن» را موجب می گردد (همانجا).

کتاب حاضر درسه بخش تألیف شده است. بخش اول به ترتیب شامل پیشگفتار ویراستار، مقدمه کوتاه مهرانگیزملاح و بالاخره گفته های خانم افضل وزیري است. این گفته ها از روی نواری که پسرش حسینعلی ملاح در سال 1351 از صدای مادر درس 81 سالگی ضبط کرده توسط خانم مهرانگیز ملاح به زبان نوشتار درآمده است. بخش دوم کتاب به پیوست هائی از قبیل تعدادی نامه و اعلامیه که خانم افضل وزیري، بی بی خانم استرآبادی و مولودوزیري، دختر دیگر بی بی خانم، به جرآید وقت فرستاده بوده اند اختصاص دارد. در بخش آخر کتاب ویراستار یادداشت های مبسوطی درباره افراد، اسامی عام و خاص، و نقاط جغرافیائی و اصطلاحات گردآورده است که خواننده رادردرک مطالب مندرج در متن مدممی کند.

التفات ویراستار در این کتاب، امّا، کماکان متوجه بی بی خانم استرآبادی است. وی که با کتاب **معایب الرجال** خود به حق در چشمان نجم آبادی خوش درخشیده بود، حال به عنوان بانوی مدرسه "دوشیزگان"، که یکی از اولین مدارس ابتدائی دختران در تهران بوده است، معرفی می شود (ص 2) و بدین ترتیب دولتی تازه می یابد و در این مجلد نیز هم چنان بر صدر جای می گیرد. از همین رو، با آن که در کتاب حاضر به استثنای دو نامه به امضای شخص بی بی خانم و سه اعلامیه از طرف مدرسه دوشیزگان سند دیگری که به طور مسجلّ توسط بی بی نگاشته شده باشد ارائه نشده است، ویراستار کتاب را با نام بی بی استرآبادی مزین می کند و بدین ترتیب نسب مجموعه حاضر را نیز به آن زن پیشرو و کتاب طنز آمیز و پرمایه اش، **معایب الرجال**، می رساند.

نکته ای که از همان آغاز کتاب به نظر می‌رسد آن است که زنان این کتاب، به استثنای بی بی خانم، در عین اینکه همگی در دوران شکوفائی خویش زنانی پیشرو و آینده نگر بوده‌اند، در زمان بازگویی و نگارش خاطرات خویش به گذشته پیشین خود نظر داشته‌اند. گویی سند دوام ایشان همواره می‌بایستی مهور به مهر گذشته شود و به مدد آن به تصویب رسد. مسلّم است که حال از گذشته جداشدنی نیست و سراج گذشته همواره روشنگر حال است. اما زنان این صفحات اثبات وجود خویش و اهمیت خویشتن خویش را نیز در گذشته می‌پویند و همگی در این جستجو به بی بی خانم استرآبادی می‌رسند. آفتاب وجود بیبی خانم، که به حق نه تنها با ملاک های آن زمان بلکه با معیارهای این دوران نیز زن منحصر به فردی محسوب می‌شود، ظاهراً آن چنان خیره کننده بوده که تابش آن حتی ویراستار را نیز از توجه کافی به شخصیت اصلی متن حاضر یعنی خانم افضل وزیري باز داشته است. "دیدن" و یا شاید بهتر بتوان گفت "ندیدن" دختر درسایه مادر و یا پسر در ظل پدر متداول است. درزندگی روزمره همواره افراد در سایه شخصیت هائی که از آنان قویترند کم رنگ یا محو می‌شوند و قابلیت های فردیشان از نظر مخفی می‌ماند. از آنجاست که وجود پسر با داشتن نشان از پدر معنی می‌گیرد، دختر معنی وجود خود را در محرم وغمخوار مادر بودن می‌یابد و بالاخره زن نیمه ای دیگر از مرد محسوب می‌شود که گاه به قول خانم افضل «از بردن نامش هم عار [دارند]» و «به نام های منزل یا بچه های خانه، از قبیل مادر حسن از او یاد[می‌کنند]» (ص 50).

از مورّخ ورزیده ای چون افسانه نجم آبادی که در راه معرفی نقش زنان می‌کوشد انتظار می‌رفت که، با آگاهی به چنین سنتی، در پیشگفتار کتاب خانم افضل را به صورت شخصیتی مستقل مورد توجه بیشتر قرار دهد. شاید دلیل عدم توجه نجم آبادی به گفته های خانم افضل آن باشد که این گفته ها در واقع نسخه مکتوب سندی شفاهی است که توسط شخصی ثالث به رشته تحریر درآمده و از آنجا که مطابقه دو سند یعنی نسخه مکتوب و نوار صدای خانم افضل برای مورّخ ممکن نبوده لذا در اعتبار نسخه مکتوب یقین نکرده است. در این صورت ضروری بود که در پیشگفتار به آن اشارتی می‌رفت.

مقدمه کوتاه کتاب به قلم مهرانگیز ملاح یکسره به بی بی خانم اختصاص دارد. در این جا خواننده با او و کتاب **معایب الرجال** اش آشنائی پیدا می‌کند. در بخش میانی کتاب که "برگ های زندگی" نام گرفته است، خانم افضل به یادآوری خاطرات خویش می‌پردازد. گفته های او در سرآغاز این قسمت بیشتر نوعی شجره نگاری است ولی به تدریج غور در گذشته وی را متوجه فعل و انفعالات درونی خویش می‌کند و نهایتاً سند قابل توجهی از خاطرات زنی که اختیارش درنیمه اول زندگی در دست مادر قادر بوده است و در نیمه دیگر با اراده شوهر تعیین می‌شده به دست می‌دهد. به گفته افضل، بی بی خانم از همان اوان طفولیت ذوق و عشق شدیدی به سواد آموزی از خود نشان می‌داده است تا آنجاکه روزی درحین نوشتن الفبا بر درودیوار مورد توجه یکی از زنان ناصرالدین شاه، که به نظر ویراستار باید شکوه السلطنه بوده باشد، قرار می‌گیرد (ص 10). به دستور شکوه السلطنه بی بی همراه با سایر دختران حرم نزد معلم فرستاده می‌شود و بدین ترتیب دوران رشد جسمی و فکری خود را، تا زمان ازدواج، در اندرون ناصرالدین شاه می‌گذراند.

گذراند. خانم افضل درباره ازدواج بی بی باموسی خان وزیري از "بریگاد قفقاز" (ص 10) سخن می گوید و اینکه چگونه «بی بی متهور شبانه از اندرون گریخت و به عقد موسی خان درآمد» (ص 11). این نظر البته صحیح به نظر نمی رسد زیرا بی بی خانم خود درخاتمه کتاب **معایب الرجال** ازدواجش را به صورت دیگری شرح می دهد و می نویسد که: «کسان ما راضی نبودند مگر مادرمهربان من که از شدت محبت فرزند دلنبد راضی براین امر بود. برادر مادر، که خالوی اکبر و از جمله علما و فضلاي مشهور آفاق بود، به حکم شریعت غراو طریقت بیضاء کل علی حسبه مخالفت می فرمود.» (**معایب الرجال**، ص 88) این مخالفت ظاهراً چهارسال به طول می انجامد و سرانجام به گفته بی بی: «به زحمت زیاد و مرارت بلا تعداد، خالو را راضی و قاضی نمودیم، به چهار صلوات نقد و چهارصد تومان نسیه به شرط (عندالقدرة و استطاعة)، عقد مواصلت بسته و نقد مفارقت گسسته، همان شب زفاف اتفاق افتاد.» (**معایب الرجال**، ص 89)

خانم افضل که همواره در باقی متن به بزرگداشت مادر می کوشد، در این جا نیز به قهرمان پردازی پرداخته و با نسبت دادن عملی متهورانه و ضد سنت به مادر خویش کوشیده است تا او را و رای رسوم متداول زمان خویش ترسیم کند. ویدر قسمتی که "بی بی نوآور" (صص 11-14) عنوان گرفته است با اشاره به علم دوستی و هنر پروری مادر خانه او را محفلی از «افراد تحصیل کرده و هنر دوست» که همگی «فاضل، خوب مشرب و آموزگاران خوبی» بوده اند وصف می کند (ص 11). در این محفل علم و هنر است که دختران بی بی، مولود خانم و خانم افضل، هردو صاحب علم و کمال و طرفدار حریت زنان بار می آیند و از بین پسران او کلنل علینقی وزیري در موسیقی و حسنعلی وزیري در نقاشی از افراد بنام تاریخ فرهنگ ایران می شوند.

خانم افضل حین اشاره به عقاید اجتماعی بی بی خانم نه تنها ما را با قسمتی از شخصیت مادر خود آشنا می کند بلکه دریچه ای بروی زیر و بم درون خویش نیز بر ما می گشاید. برای دختر جدا کردن خلق و خوی مادر از نظریات و عقاید اجتماعی او مشکل می نماید. از این روست که گاه ابراز نظر درباره عقاید مادر به نتیجه گیری از خلق و خوی او منجر می شود و در نهایت مجدداً به آراء و نظریات او برمی گردد. از لابلای کلمات افضل چنین برمی آید که وی مراقب است سخنانش خدشه ای به شخصیت مادر وارد نسازد. برای نمونه، هنگام اشاره به قدرت بی بی در خانه و این که «بی بی در خانه حکومت می کرد» (ص 11) راوی بیمناک از این که مبدا وی شخصی مستبد محسوب شود بلافاصله می فزاید که «البته بی بی از قدرتش فقط در جهت تعلیم و تربیت فرزندان استفاده می کرد» (همانجا). کشمکش روحی افضل با شخصیت مادر در موارد دیگر نیز عیان می گردد. آنجا که در باب پدر سخن می گوید اشاره می دارد که «پدرم آرام و متین تمایلات او [بی بی] را برآورده می کرد» (همانجا). به نظر می رسد که افضل به حکومت بی بی و تمکین پدر هر دو معترض است ولی در مادر «رفتار آمرانه درباری» مشاهده می کند (همانجا) و شاید همین نکته را دلیل حکومت مادر بر پدر می داند.



راوی که البته جرئت اسائه ادب به ساحت مادر را ندارد با این جمله که «مادرم کارهای خاص خود را داشت» (ص 14) به نحوی غیرمستقیم از برخی روش های مادری بی بی ابراز ناراضیتی می کند و در شرح یکی از این "کارهای خاص" می گوید:

در یکی از این مهمانی ها دختر یکی از سلطنه ها یا دوله ها بسیار لوس و نر حرکات جلفی می کرد. مادرم در وسط مهمانی مرا فراخواند و گفت آفتابه مرا آب کن با من بیا. آفتابه را آب کردم و با او به راه افتادم. دستشوئی آخر باغ را انتخاب کرد و مرا به آنجا برد. هنوز آفتابه را زمین نگذاشته بودم که دستم را گرفت و شروع به زدن کرد، (همانجا).

این تنبیه بی مورد و تأدیب بی جا را خانم افضل بی دلیل نمی شمرد زیرا مادر خیراندیش می خواسته به دخترش بیاموزد که نباید بیهوده بخندد و یا حرکات جلف را سرمشق خود قرار دهد. این طور که برمی آید بی بی خانم در مورد تربیت فرزند هنوز همان مادر سنتی گذشته بوده که تعلیم و تأدیب و تنبیه را جلوه های مختلف، ولی هماهنگ، یک امر می دانسته است. افضل با ارائه نمونه دیگری از رفتار مادر اعتراض خود را به فرمانروائی بی بی به تلویح بیان می کند و مادر را فرمانروائی می خواند که میل دارد "فرمانش" سریعاً اجرا شود ولی به "نحوه اجرای آن" کاری ندارد.

یادم می آید که گاهی که با گل های باغچه ور می رفت و تمیز می کرد و می خواست حرکت شاخه یاسی یا پیچکی را برطبق دلخواهش با نخ می بست، می خواست که نخ می به او بدهم. بعد از گفتن چشم به درون خانه می رفتم و نمی دانستم نخ را باید از کجا بیاورم. دختر کوچکی بودم با چارقد آهاری سفید. پس فوری باریکه ای از گوشه چارقد پاره می کردم و دوان دوان بر می گشتم و به دستش می دادم. قریب صدقه ام می رفت و گل را می بست. بعد ها هم که از این چارقد تنها مثلث کوچکی که مغزم را می پوشاند باقی مانده بود به حیرت نمی افتاد و چیزی نمی پرسید. (ص 14)

هراسی که افضل کوچک را برآن می داشت تا در برآوردن خواهش مادر چارقد خودرابشکافد و برای وی بیاورد بعدها نیز ظاهراً در او باقی ماند و موجب گردید که وی هرگز درمقابل خواسته های مادر ایستادگی نکند. او ظاهراً رابطه مادر و خود را همچون دادوستدی می دانسته است که درآن مادر تنها وقتی می توانسته "دهنده" محبت باشد که در مقابل اطاعت فرزند را ستانده باشد. از این روست که می گوید «مرا دوست می داشت چون مطیع بودم» (همانجا). همین اطاعت از مادر بالاخره سبب می شود که افضل به ازدواجی نامناسب با پسر دایی خویش که چندین زن داشته است تن در دهد و جهت زندگیش نظیر همان "یاس یا پیچک" برطبق دلخواه مادر تعیین شود. افضل به شکوه می گوید که مادر «باتمام عقاید مشروطه خواهی و آزادگی بدون پرسش از عقیده ام ناگهان رضایت خویش را اعلام کرد» (ص 22). یادآوری این مسئله برای اول بار به افضل قدرت می دهد که در بازگوئی خاطرات خویش به انتقاد مستقیم از مادر بپردازد و بگوید که با این

عمل بی بی «طبیعت خاص خود را که به سبب بزرگ شدن در اندرون حکم کردن و فرمان دادن عادت ثانوی او شده بود نشان داد» (همان جا).

افضل در برابر نارضایی از ازدواج با پسردائی اش که اهل شهرستان بوده می گوید که در شهرستان ها «مثل ریگ زن می گرفتند، دلشان رامی زد و طلاق می دادند. هیچ گونه ضابطه ای وجود نداشت. هیچ گونه حقی برای زن منظور نمی شد» (همان جا)، در اینجا هم وی از مادر گله در دل دارد: «خود مادرم دختری هشت ساله بود که از آنجا [مازندران] به تهران آمده بود و به همه تفاوت ها آگاه بود» (همان جا). ولی باز دربرائت او می گوید: «مادرم هم بعد از عقد برخواست [خاست] و نطقی دال بر این که به دست خود بچه ام رابه وادی صعب العبوری انداخته ام، ولی می دانم افضل از آن به راحتی بیرون می آید، ذکر کرد» (ص 23).

در بخشی که افضل درباره زندگی خویش پس از ازدواج سخن می گوید با دو شخصیت روبرو هستیم. از یک سو سفرنامه نویسی را می بینیم که مشاهدات عینی خود را از سرزمینی تازه و دیدنی ثبت کرده و از سوی دیگر گفتار زنی را می شنویم که آشکارا از زندگی زناشویی خویش ناله سر داده است. افضل از شب هائی که به قول او «می بایستی عشق خود را با دیگران» تقسیم نماید سخن می گوید: «هرشب نوبت زنی بود و شوهرم هرشب در بستری. هر وقت نوبت به هوهوهایم می رسید آن شب تنها در اطاقم چشم به ستارگان می دوختم تا ابری جلوی چشمم را می گرفت و درمی یافتم که حوضچه ای از اشک به روی بالشم درست شده است و اشک همچون ابری جلوی دیدم را گرفته» (ص 27). ظاهراً غور در احوال درون آگاهی او را نسبت به وضعیت زنان افزوده و او را به اعتراض بر ستم مردان به زنان و حقوق پامال شده زنان واداشته است. این جاست که افضل از نابرابر بودن حقوق مردان و زنان می نالد و قوانین را یکسره پشتیبان مردان می داند.

تربیت فکری، سواد آموزی و روشنی ذهن افضل در باب حقوق زنان و تساوی زن و مرد را باید تا حد زیادی مرهون مادرش دانست. بی بی که همواره به اهمیت سوادآموزی و قوف داشته هنگامی که مدرسه پسرانه کمالیه در تهران افتتاح می شود طی «نامه ای مؤثر به مدیر مدرسه» از او کسب اجازه می کند تا دختر کوچک خود را نیز «لباس پسرانه پوشانده و اسم پسرانه رویش گذاشته و با برادرانش به مدرسه بفرستد تا درس بخواند» (ص 12). شرحی که افضل از آن دوران کوتاه تحصیل بدست می دهد نشان توجه و دقت استثنائی او به ظریفترین نکات است. اما، این دوره کوتاه به دستورمدیر مدرسه به سر می آید زیرا وی از "رسوائی" در بیم است (ص 13). از آن پس تحصیل افضل تا سن 14 سالگی در خانه و از طریق خواندن کتب معمول آن دوران نظیر «دیوان سعدی یا حافظ و شاعران دیگر» و «کتاب هائی چون اسکندرنامه و غیره» ادامه می یابد (ص 14).

پس از اعلام مشروطیت در سال 1324 قمری، پدر افضل به ریاست قشون شیراز منصوب می شود و همراه دو پسر بزرگ خانواده یعنی علینقی خان و فتحعلی خان به آن شهر می رود. در این

زمان «مادر به فکر بازکردن مدرسه دخترانه می افتد» (ص 15) و برای آن که دخترانش مربیان بهتری برای دبستان باشند آنان را به مدرسه آمریکایی می فرستد تا ضمن تحصیل معلمی هم بیاموزند (همان جا).

نجم آبادی عین "اعلان" این مدرسه را، که در نشریه مجلس در صفر 1335 (28 مارس 1907) به امضای بی بی به چاپ رسیده، آورده است. از نکات جالب اعلان آن است که نه تنها عنوان دروس تحصیلی، سن پذیرش دانش آموز، میزان شهریه و شرایط کمک مادی در آن نقل شده بلکه براین نکته نیز تأکید رفته که «به غیر از یک پیرمرد قاپوچی مردی در این مدرسه نخواهد بود.»

پس از به توپ بستن مجلس بانک تکفیر مدرسه دوشیزگان نیز برمی خیزد (ص 16). در محله پاقاپق که خانواده وزیری زندگی می کرده اند نیز، سید علی شوشتری تکفیر نامه ای برای بی بی خانم صادر می کند. مخبرالسلطنه هدایت، وزیر معارف وقت، در جواب شکایت مستقیم بی بی به او توصیه می کند که دختران 7 تا 12 ساله را از مدرسه اخراج کند و نام دوشیزگان را نیز از مدرسه بردارد و ظاهراً به طعنه می گوید «آقای سیدعلی شوشتری گفته اند دوشیزه به معنی باکره است و باکره شهوت انگیز» (همان جا).

عقاید افضل در باب آزادی زنان و حقوق ایشان در ضمن یادآوری دوره ازدواج بازگو می شود. وی که در دامان مادری طرفدار حقوق زنان بار آمده بود از همان عنفوان جوانی و دوران تدریس به مسائل زنان اندیشیده و در راه اعتلای حقوق زنان قدم برداشته بود. نجم آبادی در قسمت پیوست ها دو نامه یکی به امضای افضل وزیری و دیگری به امضای معلم دبستان پرورش دوشیزگان که باید همان افضل باشد به چاپ رسانده است (صص 74-77). افضل علت اصلی عقب ماندگی زنان ایران را بیسوادی می داند و فریاد برمی دارد که:

ای باغیرتان و ای آنان که ما بیچارگان را در غدیر ذلت و جاده بطالت گذارید! چرا نباید زنان ایران تحصیل کنند و شریک غم و الم مملکت باشند و بدانند امروز بر سر این مملکت بینوا چه می آید؟ (ص 74)

در نظر نویسندگان نامه ها این مرد است که مانع ترقی زن می شود. لذا اگر اینان پرده جهل را به کناری افکنند می توانند وقوف بیابند که «نصف ترقی مملکت بسته به دانستن آن ها است». (همان جا) از این روست که افضل از مردان استمداد می طلبد تا کمر همّت برای سواد آموزی زنان ببندند زیرا «اگر از ابتدا هریدری وظیفه خود می دانست که باید دختر باسوادشده و یا هر شوهری می فهمید که زن بیسواد سوهان روح و باعث تمام کردن [؟] و بی شرفی اوست، البته مانع از تحصیل زن خود نمی شد» (همان جا).

افضل در نامه ای به روزنامه **شکوفه** در توسل به مردان برای احقاق حقوق زنان آن چنان به افراط می رود که ناخواسته به ملامت زنان می پردازد. وی با تقسیم زنان به دو گروه "بدخلق" که «فامیل ها را متفرق و ثروت ها را تمام» کرده و اولاد و تبارشان را به فلاکت می کشانند (ص 76)

و "خوش خلق و با ادب" که «البته خوب رفتار می کنند» پا در راه گذشتگان می گذارد و شیخ سعدی را به خاطر می آورد که، با بیت زن خوب و فرمان بر پارسا/ کند مرددرویش را پادشا، بر تسلیم زنان به مردان صحه زده است. در جای دیگر از همین نامه می بینیم که افضل هنوز در قید بینش مردانه حاکم بر جامعه در مورد زنان مانده است، چه هنوز «وظیفه زن» می داند که «در نهایت نظافت و دلسوزی از شوهر و اطفال خود محافظت نماید» (ص 76). اگرچه افضل از زمانه خویش پیشتر است و مردان را به عنوان رئیس خانواده به رسمیت نمی شناسد و زنان را جانشین آنان کرده است اما هم چنان در بند فرهنگ زمان های مانده که شاید در همان دوران **گلستان** خوانی درگوش او طنین انداز شده بود: تهی پای رفتن به از کفش تنگ/ بلای سفر به که در خانه جنگ.

فرار از قالب های پیش ساخته ذهنی و فرهنگی کاری بس دشوار است. از همین رو، آنجا که افضل در مورد فعالیت های بی بی برای بازگشودن دبستان دوشیزگان و نامه نگاری هایش به وکلای مجلس که در مجلس متحصن بودند سخن می گوید می خوانیم که بی بی: «نامه ای تهیج کننده همراه لچک سرش فرستاد که مفاد آن این بودیا برای حفظ مشروطه پایداری کنید و یا لچک مرا سرکنید» (همانجا) آیا این همان سخن سعدی نیست که لباس زنانه را مرادف شرم می داند و می گوید «ای مردان بکوشید یا جامه زنان بپوشید»؟

افضل در آغاز جوانی در باب مسئله تعدد زوجات ساده انگار است. وی در این دوران چنین نوشته بود:

مثلاً این خانم از مادر بزرگشان نصیحت شنیده اند که نگذار شلوار شوهرت دو تا بشود که سرت زن می آرد [می آورد]. نه ای خانم عزیز! آیا مرد چرا دو تا سه تازن می گیرد؟ اگر شما بتوانید خانه خود را درست اداره کنید و طفل خود را با ادب و تربیت نگاه بدارید هرگز شوهر چنین حرکتی را نخواهد کرد. بد اخلاقی تمام عیوبات را مهیا می کند و در تمام عمر شخص بد اخلاق راحت نخواهد بود. بدخوی به دست دشمنی گرفتار است. هر کجا که رود از دست خوی بدخوییش در بلا باشد» (همان جا).

اما بعدها که واقعیت دردناک تعدد زوجات را تجربه می کند در باره آن چنین می گوید: «بی بی می خواست اول عاقد زن های آقا بزرگ خان را طلاق بدهد و بعد خطبه عقد مرا جاری کند. گفتم همین که بر سرشان می آید کافی است» (ص 23). با این همدلی زنانه افضل در واقع بر ناتوانی خویش می نالد که در مقابل حکم سالار مادر خود چاره ای جز تن در دادن به ازدواج با مردی مردسالار در خود سراغ نمی کرده است.

درباره مردسالاری در جامعه افضل می گوید: «اگر زنی نیم نگاهی به مرد بیگانه بیفکند مستوجب سرزنش است. ولی مرد هر شب در بستری می گذراند و سر بلند و مفتخر زندگی می کند» (ص 27). نامه ای که هفده سال بعد نوشته نامه زنی است که تجربه زندگی زخم عمیقی بر او زده:

مثلاً اگر شما مردان چند زن عقدی و لائتعد و لائتحصی صیغه برای یک نفره خود در منزل نگاه بدارید و اگر در یک رختخواب دو تا زن یکی را به طرف راست و دیگری را به چپ بخوابانید، زن باید ابداً نفسی نکشد و شما را فاعل مختار بداند و در حضور او هرچه فجایع و خلاف حس بشری رفتار کنید او باید نگاه کرده با شما خوشرفتاری و مکارم اخلاق نشان بدهد؟ ولی در مقابل اگر زن شما گوشه چادرش توی کوچه کنار رفت از عقب با لگد به او بفرمائید «پدرسوخته چادرت را بکش جلو، مگر کوری؟» (ص 87)

در همین دوره افضل که به مسئله به صورت مشکل عمیق تری نگاه می کند از ضرورت تغییر قوانین سخن می گوید: «اگر این قانون تعدد زوجات و همین طور بی مبالاتی که در تعیین ازدواج برای پسر و دختر موجود است تغییر نکند، هیچ وقت پایه این تزلزل داخلی زن و شوهر از بین نمی رود» (ص 88). او که قبلاً با ملامت زنان مسئله تعدد زوجات را تحلیل می کرد حال معتقد است که «هرمردی از ساعتی که شروع به عروسی می کند "الله بختی" است. می گوید اگر بد شد یکی دیگر می گیرم» تاریخ این نامه ها نشان می دهد که همه در دورانی نوشته شده که افضل به علت نوعی تنگی نفس مجبور به ترک مازندران گشته و دور از شوهر در تهران اقامت گزیده است. وی در یادآوری خاطرات گذشته دوره بازگشت به تهران را چنین وصف می کند:

در طی ده سالی که در مازندران بودم، از نقطه نظر سیاسی تغییرات عمده ای صورت گرفته بود. در داخل کشور سلطنت قاجار جایش را به پهلوی داده و در خارج روسیه تزاری به اتحاد شوروی مبدل گشته بود. کاپیتولاسیون لغو [گردیده بود] و دیگر روس ها در ایران خالصه نداشتند» (ص 48).

اشاره افضل به تغییراتی که در غیاب او در تهران رخ داده نشان آن است که در نتیجه زندگی زناشویی ارتباطش با محیط محدود بوده. در این دوران افضل چون جهانگردی که به سرزمینی دیگر تعلق داشته باشد به دورو برخورد می نگرد و چشمانش مانند دوربین عکاسی ملاحظاتهش را ثبت می کند. شرح او از طبیعت مازندران، خانه سازی، غذا، پوشاک زنان، طب سنتی و محلی، عقاید عوام، زایمان و حتی نحوه آمارگیری که به دست حمامی محل صورت می گرفته است، اگرچه قدرت دید و ذکاوت او را در ثبت مشاهداتش می رساند، لیک از حد تصویر فراتر نمی رود و به تفسیر نمی انجامد (صص 23-45). اما به محض بازگشت به تهران و دوری از همسر، افضل به مشاهده جامعه می پردازد و به جریان حرکت آن می پیوندد. افضل در یادآوری نامه هائی که در این دوران در دفاع از حقوق زنان نوشته بوده است به خلاصه ای از نامه ای که در جواب شخصی با نام مستعار ع. حبشی در روزنامه **شفق سرخ** چاپ کرده بود اشاره می کند:

زن را در چادر در خانه مخفی و محبوس کرده و از هردانشی دور نگه داشته اید. در کار خارج هم شرکت نمی دهید. از بردن نامش هم عار دارید و به نام های منزل یا بچه های خانه، از قبیل مادر حسن از او یاد می کنید. از حقوق انسانی هم حقی برای او قایل نیستید. تمام حقوق به نفع مردان تعبیر و به مورد اجرا گذاشته می شود. توقع دارید چه باشد و چه کند؟ مردان کشور همه چه می کنند؟ مستشارها از فرنگ می آیند و کارهای کشور را انجام می دهند. مردان یا چرخ لبو

را می آورند و لبو می فروشند، یا گوجه و میوه های فصل. دست کدام زنی یک چرخ لبو ندادید [دادید] که نتواند داد بزند: «گرم لبو! داغ لبو!» یا چرخ گوجه را که نتواند داد بزند: «مال برغونه گوجه! گوجه بیر» (ص 50).

خاطرات افضل بامطلبی به پایان می رسد که گویای یکی از دردناکترین مشکلات زنان جوامعی نظیر جامعه ایران است و آن همانا بی اعتبار انگاشتن نام و قلم زنان است. در این زمینه او از مکالمه خویش با برادرش کلنل علینقی وزیري سخن به میان می آورد:

پرسید این افضل وزیري که به ع. حبشی جواب داده تو هستی؟ گفتم بله. ایشان هم گفتند ع. حبشی هم من هستم. می خواستم بدانم آیا زنی پیدا می شود که نسبت به زورگویی ها حرکتی از خود نشان دهد و جوابی بدهد. دشتی تصور می کرد که خودم جواب داده ام و نحوه نگارش و استدلال را ستود. (51).

گویا از نظر سردبیر روزنامه، نامه ای مستدل و رسا نمی توانسته است نوشته یک زن باشد. نامه 24 تیر 1309 افضل به **شفق سرخ** مورد مشابه دیگری است:

یکی از آقایان اقوام، با این که بصیرتی به احوال فامیلی ما داشتند در ملاقات می گفتند «خانم مقاله شما را در روزنامه **شفق سرخ** می خوانم، ولی متأسفم که شما ننوشته اید و نمی توانید این طور چیز بنویسید». من تعجب کردم و با خودم متفکر شدم که مقالات من؟ و نمی توانم این طور چیز بنویسم؟ اینها چه معنی؟ من هیئت نگفته بودم که علمی بزرگ باشد. از رادیو و علومات تلگراف بی سیم و غیره صحبتی نکردم. جبر و مقابله نگفتم! فقه و اصول نبود. چند کلمه صحبت ساده را چرا من نگفته باشم. (صص 89-90)

مواردی که نوشته های زنان به عنوان کارمردان قلمداد شده کم نبوده است. کسانی خاطرات تاج السلطنه را، که یکی از نمونه های بکر و کمیاب نوشته های زنان است، نوشته او ندانسته اند. شعرهای پروین اعتصامی به پدرش نسبت داده شده و در اینجا نیز دشتی گمان برده که نامه افضل را برادرش نگاشته است. آیا درست به خاطر دارم که تیر این گونه سوء ظن ها به سوی ویراستار کتاب حاضر هم رها شده بود؟ دست همه زنان به همراه افسانه نجم آبادی که در شناختن و شناساندن زنان گذشته و حال ایران می کوشد.

\*\*\*

## روسیه و آذربایجان (تدیوش سویتوچوسکی)

تورج اتابکی

### روسیه و آذربایجان

Taезд Swietochewski

*Russia and Azerbaijan: A Borderland in Transition*

Columbia University Press, New York, 1995, .290 pp

در پی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و استقلال سیاسی جمهوری‌هایی که آحاد آن اتحاد را تشکیل می‌دادند، تنش‌ها و درگیری‌های قومی-محلی بر سراسر این جمهوری‌ها، بویژه جمهوری‌های آسیای میانه و قفقاز، یکبارہ سایه افکند و فاق موعود سوسیالیستی جای خود را به نقار موجود ملی داد. همزمان با اوج گیری این تنش‌ها، فرآیندی از تاریخ پردازی و سنت آفرینی در این نجد پا گرفت تا با اثبات و تکیه بر حضور دیرپاتری برای قومی به زبان قومی دیگر، تیرک چادر فرمانروایی قوم کهنتر را بر زمین بکوبد. طرفه این که چنین فرآیند تاریخ پردازانه و سنت آفرینانه ای که در این جمهوری‌ها آغاز شده گاه دامن دیگرانی را که از دور دستی برآتش دارند نیز گرفته و آنان را گاه به جانبداری از تاریخ پردازان یک قوم و یا به زبان سنت آفرینان قوم دیگرانگیخته است. در چند سال اخیر، شمار کتاب‌هایی از این دست، که به زبان‌های اروپایی و دریاب تاریخ این کشورها نوشته شده است، کم نیست. در این رهگذر، حوزه‌های مرزی این جمهوری‌ها، که اقوام هم‌ریشه و هم‌زبان اما از نگاه سیاسی و اداری جدا از یکدیگر را در برمی‌گیرند، بیشترین توجه را به خود جلب کرده و مورد مطالعه کثیری از اهل تاریخ و سیاست قرار گرفته است.

از هشت جمهوری مستقلی که به دنبال اضمحلال شوروی در جنوب آن کشور پدید آمدند، سه جمهوری ارمنستان، آذربایجان و ترکمنستان دارای مرز زمینی مشترک با ایرانند. این مرزهای سیاسی که خود حاصل دست اندازی استعمار روس بر نجد ایران در قرن گذشته بود، عملاً سبب جدایی آحاد اقوام مرزنشین شد. ایرانیان ترکمن، آذربایجانی و ارمنی، گروه‌های قومی مذهبی را در ایران تشکیل می‌دهند که هم‌زبانان و هم‌کیشانشان در شمال مرزهای ایران بودو باشی متفاوت از اینان دارند. اگر در ایران هویت قومی اینان با هویت ملیشان یعنی هویت ایرانی رقم خورده و عین شده، در شمال، اما، هرکدام از این اقوام دولت مستقل خود را دارند با مرزهای

جغرافیایی تحمیل و تعریف شده و ساکنانی که قرار بوده به هیئت ملت درآیند یا دیر زمانی است به چنین هیئتی درآمده اند.

تادیوش سوتیوچوسکی، استاد تاریخ درکالج مانمات (Monmouth) آمریکا، کارنامه یکی از این اقوام را در کتاب حاضر می‌گشاید که خودتکمله ای است بر کتاب نخست او: Russian Azerbaijan Community 1905-1920: Shaping of National Identity in a Muslim. کتاب تازه شامل هشت فصل است همراه با یک نتیجه‌گیری و پی‌نوشت. در نخستین فصل کتاب، سوتیوچوسکی کارنامه هجوم روس‌ها به جنوب قفقاز و شکست ایران و تحمیل ارس به مثابه مرز تازه بین دو امپراتوری را می‌گشاید. فصل دوم به پیامدهای فرهنگی-سیاسی اشغال شمال رود ارس اختصاص یافته و نویسنده عمدتاً به زایش گروهی تازه از روشنفکران بومی توجه دارد که ملهم از آراء اروپایی لیبرالیسم، ناسیونالیسم و سپس سوسیالیسم، قفقاز را جولانگاه فعالیت‌های مخفی و آشکار خود قرار دادند. دگرگونی‌های سیاسی در ایران و روسیه در دوران پیش و بلافاصله پس از جنگ بین‌الملل اول، موضوع فصول سوم و چهارم کتاب است. در این دو فصل تشکیل دولت نوین و انتقال سلطنت به دودمان پهلوی در ایران و زایش اتحاد جماهیر شوروی در روسیه تزاری به بحث کشیده می‌شود.

در دو فصل 6 و 7 نویسنده دفتر جنگ سرد را می‌گشاید و واقعات اتفاقیه را در آذربایجان این دوره بررسی می‌کند. به باور نویسنده در این دوران مردم دوسوی رود ارس هر دو محکوم سیاست همگون‌سازی ای (assimilation) شدند که از طرف حکومت ایران و شوروی تبلیغ و ترویج می‌شد (ص VIII). فصل آخر کتاب به مروری بر پی‌آمدهای دوران بازسازی و فاش‌گویی گورباچف در آذربایجان اختصاص دارد و نویسنده بررسی این دوران را تا سقوط اتحاد شوروی و زایش جمهوری مستقل آذربایجان در جنوب قفقاز دنبال می‌کند. در نتیجه‌گیری و پی‌نوشت کتاب، سوتیوچوسکی تحولات سیاسی دوصد ساله آذربایجان ایران و قفقاز را دوباره مرور می‌کند و می‌کوشد تا امکان وحدت دو آذربایجان را که به باور او دوصد سالی است از یکدیگر جدا افتاده اند، بررسی کند. جان کلام سوتیوچوسکی را در این باره به دست می‌دهیم:

اشغال جنوب قفقاز به دست روس‌ها در آغاز قرن نوزدهم سبب جدایی آذربایجانیان از یکدیگر شد. از آن پس گروهی از اینان به اجبار تن به زندگی تحت قیمومیت امپراتوری روسیه به گسترش روسیه دادند و گروهی دیگر حاکمیت امپراتوری روسیه را پذیرفتند. اما از پس دهه‌ها، اعتقاد پیوستن دوباره به یکدیگر و تشکیل دولتی مستقل که در برگیرنده هر دو سوی ارس باشد هم چنان باوری عمیق در ذهن گروهی از آذربایجانیان به ویژه نخبگان و روشنگران‌شان باقی مانده است.

برای اثبات چنین نظریه‌ای، سوتیوچوسکی به مطالعه ای همزمان (synchronic) از تاریخ دو جامعه آذربایجانی دوسوی ارس می‌پردازد و تلاش می‌کند در بستر چنین مطالعه همزمانی و چنین روش تاریخی هدفمندی، عوامل مشترک تاریخی بین دو جامعه را در دو صد سال گذشته



برجسته کند و رخدادهاي تاريخي همسنگ را بيايد. اما تلاش نويسنده البته پُرثمر مي بود اگر به گذشته هاي دورتر، دورتر از دو صد سال گذشته، مي پرداخت چرا که وجوه مشترک در تاريخ دو صد ساله اخير اين دو جامعه چندان چشمگير نيست.

از پي اشغال جنوب قفقاز توسط سپاهيان روس، دوسوي ارس تجربه هاي سياسي متفاوتي را پشت سر گذاشتند. ساکنان شمال رود ارس، نخست به هيئت رعاياي مسلمان و غريب امپراتوري روسيه درآمدند، سپس در دوران حکومت شوروي، قباي انسان طراز نوين سوسياليستي را به بر کردند و حال چند سالي است که در پي کسب هويت ملي تازه اند؛ هويتي خورند جمهوري شان، يعني شهروندان جمهوري آذربايجان. در نخستين سال هاي جدائي، هرچند هنوز پيوند بين دوسوي رود ارس تا حدي باقي مانده بود، اما به تدريج سرنوشت ساکنان شمال رود ارس بيشتر با مسلمانان امپراتوري روسيه و خود روس ها گره خورد تا با همزبانان شان در ايران. نه جنبش بابيه درميانه قرن نوزدهم موجد تحولاتي در آن ديار شد و نه انقلاب مشروطه ايران موجب حرکتي. از پي جنگ بين الملل اول نيز ايران نويني که در عصر رضا شاه پديد آمد، بر بنياد الگوي دولت-مليتي شکل گرفت که ملتش، ملت همگن ايران بود و دولتش، دولت مقتدر متمرکز پهلوي. براي داشتن چنين مليتي بايد هويت قومي اقوام ساکن ايران و از آن جمله زبان اين اقوام به گونه اي آشکار يا ضمنی نفي مي شد که شد. اما در همين زمان در شوروي دوران استاليني، همان گونه که سوتیوچوسکي نيز اشاره دارد، گونه اي از سياست بومي کردن ساختار اداري-سياسي تبليغ و ترويج شد که حاصلش برکشيدن روشنگران بومي و گماردنشان به مقامات نسبتاً مهم محلي و از آن مهم تر ترفيع لهجه هاي محلي به مقام زبان هاي رسمي اتحاد جماهیر شوروي بود. براین سياهه هنوز هم مي شود افزود: فرآیند سريع صنعتي شدن و شهرنشيني، ادغام اقتصاد محلي با اقتصاد ملي و جابجائي اهالي کشور که در بيست سال آخر حکومت پهلوي در ايران تجربه شد به يگانگي ملي بيشتر ويکدستي فرهنگ حاکم بر کشور منتهي گرديد. شايد نمونه بارز اين يگانگي و يک دستي را در برآمد فراقومي اي که منتهي به سرنگوني سلطنت در ايران شد بتوان سراغ گرفت. از استثناء کردستان که بگذريم، آنچه در انقلاب اسلامي 1357 به چشم نمي خورد صبغه قومي و محلي بود. تبريز و تبريزيان رو به تهران داشتند تا به باکو. به وارونه روايتي که درمأخذي مجعول به آن اشاره رفته و سوتیوچوسکي نيز به آن ارجاع مي دهد (ص 231) در روزهاي انقلاب و پس از آن، کسي در ايران شعار آذربايجان مستقل رانشنيد و حتي درستيزسياسي بين آيت الله خميني و آيت الله شريعتمداري نيز نشانه اي در دست نداريم که کسي از آذربايجانيان خواستار جدائي از ايران و پيوستن به قفقاز بوده باشد.

از ديگر دعاوي نويسنده کتاب اين است که در دو صد سال گذشته، فراخوان براي پيوستن شمال و جنوب و تبليغ و ترويج اين اندیشه، هيچ گاه به هيئت برنامه سياسي و سياست رسمي هيچ دولتي درنيامده است (ص 131). متأسفانه واقعيت جز اين شهادت مي دهد. در دوران اقتدار اتحاد جماهیر شوروي، مسئله مليت ها و پراکندگي اقوام مرزنشين ابزار فشار اين کشور برکشورهاي هم مرز و از آن جمله ايران شد. حکايت آذربايجان نيز استثنائي بر اين قاعده نبود. بسته به اولويت ها در سياست خارجي شوروي و آشتي و قهر مسکو و تهران، حکايت جدائي آذربايجان از ايران و

پیوستنش به شمال بارهای بار پیش کشیده و تبلیغ شد. آفرینش و پرداختن مفاهیمی چون "آذربایجان شمالی و جنوبی" بسان و همسنگ "ویتنام شمالی و جنوبی"، به راستی حاصل اتخاذ چنین سیاستی بود؛ مفاهیمی که امروزه حتی در میان جمع اهل تحقیق نیز اعتبار یافته و نمونه بارز ارزش افزوده‌های است که ادوارد آلورث (Edward A. Allworth) استادپیشین دانشگاه کلمبیا در پشت جلد همین کتاب قلمی کرده. ایشان در این افزوده ستایش آمیز، از "آذربایجان دوباره" همچون "کره شمالی و جنوبی" یاد می‌کند، افسوس براین دویارگی می‌خورد و آرزوی پیوستن دوباره شان را دارد. اشارهای که سوتیوچوسکی خود در کتابش از زبان یک آذربایجانی ایرانی آورده شاید پاسخ درخور چنین کج فهمی تاریخی باشد: «ما [ آذربایجانیان دوسوی ارس ] هرچند زبانمان یکی است و تاریخ مشترکی را پشت سر گذاشته ایم، اما دنیاها مان سخت با یکدیگر بیگانه است.» (ص 223)

از این اشارات که بگذریم، گفتنی است که کتاب تازه سوتیوچوسکی، کتابی است خواندنی و شاید حتی بتوان، با اندکی احتیاط، آن را کتابی مرجع برای دانشجویان تاریخ و تحولات اخیر جنوب قفقاز دانست. فصاحت کلام سوتیوچوسکی در تحریر کتاب چشمگیر است و احاطه اش به زبان‌های آذربایجانی و روسی دست او را در استفاده از بسیاری از منابع موجود به این دو زبان باز کرده. اما متأسفانه، عدم آشنایی او با زبان فارسی مجبورش ساخته تا تنها به ترجمه انگلیسی منابع فرعی و دست دوم بسنده کند. این کاستی چشمگیرتر می‌شود هرگاه به یاد آوریم که بخش بزرگتری از قلمرو جغرافیایی که سوتیوچوسکی به بررسی تاریخش نشست در ایران واقع شده و منابع و مآخذ مربوط به تاریخش به زبان فارسی است و بیشتر محفوظ در بایگانی‌های ایران.

## ادبیات مدرن فارسی

H. Kamshad

*Modern Persian Prose Literature*

Edition New

Iranbooks, Bethesda, Maryland, 1996

چاپ نفیس و جدید کتاب کلاسیک حسن کامشاد که ابتدا در 1966 در سلسله انتشارات معروف دانشگاه کیمبریج منتشر شد و نسخه‌های آن مدت‌ها نایاب بود، چندماه پیش به همت انتشارات "کتاب ایران" به علاقمندان عرضه شده است.

این کتاب سال‌هاست که در دانشگاه‌های معتبر بریتانیا و آمریکا تدریس می‌شود. قسمت اول کتاب کامشاد به سابقه تاریخی تحولات نثر فارسی می‌پردازد، نثرنویسی به سبک تازه، روزنامه‌نویسی عصر مشروطیت و نگارش داستان‌های تاریخی آن زمان را به تفصیل بیشتری بررسی

می‌کند، سپس به سراغ داستان نویسان پیشگام و نویسندگان دوره رضا شاه و نسل جوانتر می‌رود. قسمت دوم کتاب سراسر درباره صادق هدایت و کارهای اوست و در این میان آنچه درباره **بوف کور** آمده نخستین بررسی مشروح این اثر براساس موازین نقد ادبی است. همچنین باید از سنجش آثار حجازی نیز نام برد که از بهترین نمونه‌های داور بی‌طرفانه و آگاهانه در باره نوشته‌های اوست.

کتاب دکتر کامشاد درباره نثر جدید فارسی، پس از سال‌ها، هم‌چنان ارزش کلاسیک خود را حفظ کرده و بویژه برای علاقمندان انگلیسی‌زبان از مراجع و در ردیف مآخذ اصلی است.

## کتابشناسی زنان ایران

### پویک طاعتی

مجموعه زیر تنها شامل کتاب‌هایی است که در باره زنان ایران به زبان انگلیسی از سال 1980 تاکنون منتشر شده. تهیه فهرستی از کتاب‌هایی که به فارسی یا زبان‌های دیگر در این باره انتشار یافته‌اند نیازمند پژوهش جداگانه‌ای است. در شرح کوتاهی که درباره هر کتاب تهیه شده، به هدف اصلی نویسنده، سرفصل‌ها و تم‌های عمده کتاب اشاره رفته است. در کتاب‌های فهرست زیر در مجموع دو مقوله عمده را می‌توان مشاهده کرد. مقوله نخست مربوط به بحث‌ها و تفسیرهای گوناگون در باره زنان و نهضت زنان ایران و علل و عوامل مؤثر در پیروزی‌ها و شکست‌های آن است. مقوله دیگر شامل خاطرات و سرگذشت‌نامه‌های زنان ایرانی است که به سبب مقام یا نقشی که نگارندگان آنها در ادوار مختلف تاریخ معاصر ایران داشته‌اند می‌تواند از منابع اساسی پژوهش در زمینه‌های فرهنگی، سیاسی و اداری این ادوار قرار گیرد. مطالب، داده‌ها و تفسیرهایی که در بیشتر این آثار به چشم می‌خورد در تأیید نقش فعال و پویای زنان در عرصه‌های گوناگون اجتماعی ایران در سده گذشته است و از همین رو می‌تواند عاملی در اصلاح تصویرهای نادرست و برداشت‌های کلیشه‌ای شود که تاکنون در باره نقش اجتماعی و زندگی زنان ایران در جوامع غربی متداول بوده است.

*In the Eye of the Storm: Women in Post-* (Afkhami, Mahnaz and Friedl, Erika (eds  
Syracuse, Syracuse University Press, 1994. *Iran Revolutionary*

«دردل طوفان: زنان در ایران پس از انقلاب»: این کتاب، در یک مقدمه جامع و نه مقاله تحلیلی، وضع زنان ایران در دوران پس از انقلاب را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد و، به استناد داده‌های گوناگون، نظریات رایج در غرب درباره زن ایرانی را به چالش می‌طلبد. به اعتقاد غالب نویسندگان مقاله‌های این کتاب، شرکت فعال زنان در عرصه‌هایی چون آموزش، قانون‌گذاری، سیاست، بازار

کار، ادبیات و هنرهای نمایشی، معرّف آن است که زنان ایران، علی رغم موانع و محدودیت های بسیار در جمهوری اسلامی دست از تلاش برای تأمین و تحکیم نقش اجتماعی خود برنداشته اند.

*Saltana; Crowning Anguish: Memoirs of a Persian Princess -Taj Al (Amanat, Abbas (ed .Washington D.C., Mage Publishers, 1993 .Modernity, 1884-1914 from the Harem to*

«تاج السلطنه؛ عذاب شاهانه: خاطرات یک شاهزاده ایرانی از درون حرم تا دوران تجدد، 1914-1884»: این کتاب، همراه با مقدمه ای مفصل از عباس امانت، ترجمه ای از خاطرات دختر ناصرالدین شاه است که از دیدگاه خویش، با اعتراض به محرومیت ها و تحقیرهایی که زنان ایران در یک جامعه مردسالار متحمل می شده اند، کوشیده است تا از فضای تنگ حرم فراتر رود. آنچه در این خاطرات، به سبکی خودآگاهانه، نقل شده مرزهایی را که در آن عهد بر زبان و قلم زنان حاکم بود درهم می نوردد.

London, *.The Conflict with Fundamentalist Islam :Women of Iran (Azari, Farah (ed .Ithaca Press, 1983*

«زنان ایران: اختلاف با بنیادگرایان اسلامی»: در شش فصل این کتاب مسائلی چون «پایه های اقتصادی جنبش اسلامی»، رابطه میان سیکس و سرکوبی زنان، «آراء چپگرایان ایرانی در باره مسئله زن»، و «جنبش زنان ایران»، مورد بررسی قرار گرفته است. چگونگی اسلامی شدن انقلاب و به ویژه تفاوت میان واقعیت و ذهنیت زنان ایران در باره اسلام نیز از مسائل اساسی مورد بحث در این کتاب است. از مسائل جالب طرح شده در این مجموعه باید به قانون قصاص اسلامی و محدودیت های حاکم بر روابط زن و مرد اشاره کرد.

Washington D. *(Playhouse. (translated by Maryam Mafi Daneshvar's .Daneshvar, Simin .Publishers, 1989 C., Mage*

«نمایش خانه دانشور»: این مجموعه با داستان های کوتاهی در باره زنان ایران آغاز می شود و با داستانی در باره خود مؤلف و نامه ای به قلم او پایان می یابد. در روایتی خودآگاهانه که دانشور از روزهای آخر زندگی با همسرش، جلال آل احمد، آورده از عشق خود به او و رنج ناشی از دست دادنش سخن می گوید.

*.Lives: Women and Iran's Islamic Revolution Reconstructed .Esfandiari, Haleh .Wilson Center Press, 1997 Washington D.C. The Woodrow*

«زندگی های بازسازی شده: زنان و انقلاب اسلامی ایران»: مؤلف، برپایه مصاحبه هایی با برخی از زنان شاغل در ایران، به تشریح جنبه هایی از زندگی زنان در جمهوری اسلامی، تغییرات ناشی

از انقلاب و واکنش های زنان به این تغییرات پرداخته است. به عنوان مثال، در فصل سوم کتاب، اسفندیاری، با اشاره به 32 مصاحبه، استدلال می کند که اعتماد به نفس زنان شاغل و موفق دوران پیش از انقلاب ناشی از استعداد و پشتکار آن ها است.

New York, Crown .*Daughter of Persia* .with Dona Munker ,Sattareh ,Farman Farmaian Publishers,1992

«دختر ایران»: این کتاب شامل خاطرات مؤسس آموزشگاه خدمات اجتماعی ایران است و در آن نویسنده به تشریح مشکلات اجتماعی ایران و راه حل آن ها پرداخته. در چهاربخش کتاب، «قلمرو شاهزاده»، «پنگه دنیا»، «خانم»، و «زمین لرزه»، فرمانفرمائیان بیشتر به شرح عقاید و کارهای خود می پردازد تا کاوش روحیات شخصی اش. باهمه جذابیت مطالب کتاب، نویسنده آن همچنان برای خواننده بیگانه می ماند.

.Leiden, E. J. Brill, 1985 .*Family in Iran Women and the* (Fathi, Asghar (ed

«زن و خانواده در ایران»: این مجموعه در سه بخش با عناوین: "بُعد فرهنگی" "بُعد تاریخی،" و "پژوهش اجتماعی و تک نگاری های پژوهشی" فراهم شده و به مسائل مختلفی از «زنان و ادبیات» و «آزادی های مذهبی» گرفته تا «جنبش زنان»، و «مادران مشغول» می پردازد. در بخش مربوط به تجزیه و تحلیل جنبش زنان در ایران شمه ای نیز درباره مشخصات برخی از رهبران و شخصیت های جنبش آمده است.

Wahshington, D.C., .**Village: Women of Deh Koh Lives in an Iranian** .Friedl, Erika Press, 1989 Smithsonian Institution

«زندگی در یک روستای ایرانی: زنان ده کوه»: نویسنده کتاب آنچه را زنان این دهکده، بانام تخیلی، در باره خود و دیگران و درباره رویدادهای زندگی خود می گویند و اصولی راکه مبنای دوستی ها، و دشمنی ها و آرزوها و رفتار خود می دانند مورد تحلیل قرار می دهد. کتاب شامل دوازده داستان است از جمله: «بچه دار شدن در سنین بالا؛ چگونه پری جان با این محظور برخورد کرد» و «تغییرات کوچکی که پس از ازدواج سیمین روی داد.» بر اساس این داستان هاست که نویسنده این زنان را مؤثر در شکل دادن به ارزش های روستایشان می داند.

Boston, Beacon .*Horse: Memories of a Persian Childhood The Blindfold* .Guppy, Shusha Press, 1988

«اسب عسّاری؛ خاطرات کودکی در ایران» مؤلف در این اثر، بیشتر به عنوان یک ناظر، به شرح مشاهدات و خاطرات خود از جامعه ایران پرداخته است و، بطور مثال، درباره روابط زنان و مردان، عقد ازدواج و مراسم عروسی سخن می گوید. وی در جایی معتقد است که «مردان ایرانی

احساسات عاشقانه خود را پر آب و تاب و بی پروا بیان می کنند در حالی که زنان نه به سخن بلکه در قالب رفتار و حرکات خود به ابراز عشق و بیان احساس می پردازند.»

Syracuse, Syracuse . *Temporary Marriage in Shi'i Iran ,Law of Desire* .Haeri, Shahla  
.1989 ,University Press

«مشروعیت تمنا: ازدواج موقت در ایران»: مؤلف در سه بخش، تحت عناوین "قانون مدون" "قانون سنتی" و "برداشت فردی از قانون"، نهاد متمعنه را به عنوان یک قرارداد شخصی، که واجد مشروعیت قانونی در ایران است، با ازدواج دائم مقایسه می کند و مورد بررسی قرار می دهد. این بررسی روشنگر نقش زن ایرانی در جامعه و برداشت او از خویش و از قانون و سنت است. تأکید عمده کتاب بر نقش فعال زنان در فراگرد تعریف و بازسازی ارزش ها و سنت های است که بر نوع روابط و پیوندهای میان زن و مرد تأثیری کلیدی دارد.

Washington . *Woman: Forugh Farrokhzad and Her Poetry A Lonely* .Hillmann, Michael C  
.continents Press and Mage Publishers, 1987 D. C., Three

«زنی در تنهایی: فروغ فرخ زاد و شعر او»: این کتاب جامع ترین اثری است که تا کنون به زبان انگلیسی در باره یک شخصیت ادبی زن ایرانی انتشار یافته و در آن بسیاری از تصاویر و برداشت های متداول و نادرست در باره فروغ مورد تردید قرار گرفته است. مؤلف ضمن بررسی آثار اینشاعر، که باعریان کردن عقاید و عواطف خویش محافل ادبی زمان را به چالش طلبید، به تجزیه و تحلیل زندگی و آراء او پرداخته است.

. *Words, The Emerging Voice of Iranian Women Writers Veils and* .Milani, Farzaneh  
.University Press, 1992 Syracuse , Syracuse

«حجاب و سخن: صدای فزاینده نویسندگان زن ایرانی»: مؤلف بر پایه رابطه میان ادبیات و سنت حجاب و جدایی فضاها در ایران، آثار نویسندگان زن ایرانی را در چهاربخش بر می رسد: "سنت: روگرفتن"، "از طاهره تا طاهره"، "شاعران: دختران شهرزاد قصه گو"، و "نداهایی که از درون حجاب بر می خیزد." هریک از این بخش ها به نحوی رابطه متقابل میان حجاب، ادبیات زنانه، و نقد ادبی را بر می رسد. مؤلف پژوهش خویش درباره انواع مرئی و نامرئی حجاب و نمادها و نتایج آن را «سفری بسوی کشف و خودآگاهی» می شمرد.

.Geoghegan Publishers, 1982 & New York, Coward, McCann . *Iran Going to* ,Millett, Kate

«سفر به ایران»: این کتاب مصور شرح تجربه مؤلف، یکی از طرفداران مشهور حقوق زن، در ایران اوایل انقلاب و گزارش او در باره جنبش زنان کشور است. کیت میلر جزء معدود شهروندان آمریکایی است که توانستند در مراحل نخستین پس از انقلاب به ایران سفر کنند. این کتاب شرح

مشاهدات یک فمینیست تندروی آمریکایی است، به ویژه در باره دگرگونی‌هایی که بین خروج شاه و استقرار رژیم مذهبی در کشور رخداد.

.New York, St. Martin's Press, 1994. *Feminism in Iran Populism and*. Moghissi, Haideh

«مردم‌گرایی و فمینیسم در ایران»: داستان شکست جنبش هواداران چپ‌گرای حقوق زن به دنبال انقلاب اسلامی تم اصلی این کتاب است. نویسنده، بر پایه تجارب و مشاهدات شخصی، به تشریح و تحلیل این جنبش، آرمان‌ها، نقاط ضعف و قوت، و عوامل مؤثر در شکست آن پرداخته است و نشان می‌دهد که چرا و چگونه سوسیالیست‌های ایرانی به یاری مبارزان حقوق زن نیامدند. کتاب شامل سه بخش است: مروری تاریخی؛ نقدی بر ایدئولوژی مسلمانان شیعه، روشنفکران غیرمذهبی و سوسیالیست‌ها؛ و بررسی برخورد زنان با سازمان فدائیان خلق و اتحادیه ملی زنان.

translated by Sammireh ) *Memoirs and Letters :Munirih Khanum*. Munirih Khanum  
.Kalimat Press, 1986 ,Anwar Smith). Los Angeles

«خاطرات و نامه‌های منیره خانم»: نویسنده، که شخصیتی کمابیش گمنام در تاریخ بهاییان است، در باره کودکی خود و باورهایش، به عنوان مثال، درباره آموزش دختران و خدمت زنان در راه مذهب و خدا نوشته. سبک نگارش کتاب معرف اعتماد به نفس و اعتقاد عمیق مذهبی نویسنده است.

Harvard *Autobiographies in Contemporary Iran Women's* (.Najmabadi, Afsaneh (ed  
.Series. Cambridge, Harvard University Press, 1990 Middle Eastern Monograph

«سرگذشت نامه‌های زنان ایران معاصر»: فرزانه میلانی، افسانه نجم‌آبادی، مایکل هیلمن و ویلیام هنوی در چهار گفتار خود در این کتاب به بررسی سرگذشت نامه‌های زنان ایرانی، به خصوص فروغ فرخ زاد و تاج السلطنه، پرداخته‌اند. میلانی در نوشته خود به نقاط مثبت و منفی خاطره نویسی اشاره می‌کند و می‌گوید این نوع نویسندگی در واقع، باعریان کردن "خویشتن" نویسنده، نظام ارزشی جامعه را که حکم به محصور بودن زنان می‌دهد به چالش می‌خواند.

.Boulder, Westview Press, 1983. *Revolution in Iran Women and* (.Nashat, Guity (ed

«زنان و انقلاب در ایران»: مجموعه‌ای از مقالات در باره نقش و موقع زنان ایران در اوان انقلاب 1357 و پس از آن. کتاب به سه بخش "مرور تاریخی"، "زنان و انقلاب" و "زنان در دوران پس از انقلاب" تقسیم شده و شامل پانزده نوشته است. نوشته‌ها بیشتر تأکید بر پشتیبانی زنان ایران از انقلاب است، گرچه رهبران اسلام‌گرا از آغاز بر محدودیت‌های نقش زنان در زندگی اجتماعی تأکید کرده بودند.

.Englewood Cliffs, Prentice Hall, 1980 ,*Mirror Faces in a* .Pahlavi, Ashraf

«چهره هایی در آئینه»: این کتاب شرح خاطرات مؤلف از دوران کودکی و زندگی خانوادگی و نیز نظرات او در باره برخی از مهمترین رویدادهای سیاسی ایران از شهریور 1320 و تبعید رضاشاه تا انقلاب اسلامی است. مؤلف ضمن شرح چگونگی شرکت خود در عرصه سیاست، به ویژه در دهه نخست سلطنت محمدرضاشاه، برداشت و نظرات خویش را در باره برخی از شخصیت های عمده سیاسی ایرانی و خارجی مطرح کرده است.

Cambridge, .*Political Process in Twentieth-Century Iran Women and the* .Paidar, Parvin  
.University Press, 1995 Cambridge

«زنان و فراگردسیاسی در ایران قرن بیستم»: پیدایش گفتمان، نهادها و فراگردهای سیاسی در ایران کانون تمرکز این بررسی است. مؤلف در سه بخش کتاب خود به تشریح گفتمان های مربوط به تجدّد، انقلاب و اسلام گرایی می پردازد و معتقد است که عامل جنسیت نقشی کلیدی در عرصه سیاسی ایران ایفا کرده در حالی که جامعه ایرانی در باره نقش و حقوق زن دارای برداشت ها و آراء متضاد است.

Austin, .*Stories by Iranian Women since the Revolution* (.Paknazar Sullivan, Soraya (tr  
.Eastern Studies, University of Texas Press, 1991 Center for Middle

«داستان های زنان ایران پس از انقلاب»: این داستان ها که به قلم زنانی با سنین گوناگون و تعلقات آرمانی و مواضع اجتماعی و اقتصادی مختلف نوشته شده بیانگر آرمان ها، احساسات و تجارب آن ها در قالب روایت است. داستان ها یا بلافاصله پیش از انقلاب نوشته شده اند یا به فاصله کوتاهی پس از آن.

*Rights Movement in Iran: Muting, Appeasement, And The Women's* .Sanasarian, Eliz  
.New York, Praeger Publishers, 1982 .*Khomeini Repression from 1900 to*

«جنبش حقوق زنان در ایران: سکوت، دلجویی و سرکوبی از 1900 تا خمینی»: استدلال اصلی کتاب، برخلاف برداشت متداول، این است که زنان ایران از سال های آغازین قرن بیستم برای احقاق حقوق خود در تلاش بوده اند. مسائل زیر از جمله مسائل مورد بررسی در هشت فصل این کتاب است: «اوج گیری جنبش حقوق زنان، 1298-1311»، «زوال جنبش حقوق زنان، 1331-1311»، «جنبش زنان و جبهه مخالف شاه»، «نهضت مذهبی و تأسیس حکومت دینی». فصل اخیر ضمن ارائه اسناد و مدارک گوناگون در باره مبارزات زنان به تجزیه و تحلیل قانون اساسی جمهوری اسلامی و شرح اقدامات سرکوب گرانه رژیم پرداخته است.



*In the Shadow of Islam; The Women's Movement* (Yeganeh, Nahid (eds & Tabari, Azar  
.London, Zed Press, 1982 .Iran in

«در سایه اسلام؛ جنبش زنان ایران»: رویدادها و نظریاتی که امیدهای نخستین زنان در آستانه انقلاب را به یأس و سرخوردگی تبدیل کرد در این کتاب مورد بررسی قرار گرفته است. در سه بخش عمده کتاب، اسلام و مبارزه زنان در ایران؛ اسناد درباره زنان؛ و سازمان های زنان در ایران، عوامل مؤثر در این دگرگونی مورد بررسی قرار گرفته اند. نقل قول هایی از آیت الله خمینی، آیت الله طالقانی، ابوالحسن بنی صدر و برخی از نوشته های منتسب به سازمان مجاهدین خلق، سازمان فدائیان خلق، حزب کارگران سوسیالیست ایران و سازمان زنان جبهه ملی از جمله اسناد آمده در کتاب است.

## یاد رفتگان

### تقی مدرسی

شخصیت اتریشی آخرین رُمان تقی مدرسی، عذرای خلوت نشین، می گوید: «شما شرقی ها فقط ادای احساسات رادرمی آورید. چرا احساسات واقعی نشان نمی دین؟» این سؤال بی جواب باقی می ماند، اما برای من مسائلی را برمی انگیزد که در بطن تفکر تقی مدرسی قرار گرفته است. آنچه ما خوانندگان ایرانی مدرسی را در این اثر به تفکر وا می دارد وجود دیوارهای حقیقی و تخیلی است که میان ما و دیگران، و نیز میان ما و عواطفمان برپا گردیده است. آیا این در طبیعت زبان و فرهنگ ماست که قواعد شناخته شده و مرسوم را در پنهان ساختن احساسات و عواطفمان همواره تکرار کنیم؟

<> اگر من پیش از مرگ تقی مدرسی و درحین خواندن آثار او با این مسائل رو به رو بودم، مرگ او مرا وادار ساخت تا از قید عبارات تکراری کهنه شده رها شوم و به سرزمینی گام بگذارم که فراسوی حد و مرز زبان واقع است. بدین گونه مدرسی و آثارش شناخت مرا از خویش متحول ساخت و این اکتشاف که تنها اندکی پیش از مرگ او صورت گرفت به تحریر مقاله ای منجر گشت که متون فارسی و انگلیسی آن به ترتیب در نشریه های **پر و چننه** منتشر شده است و نیازی به تکرار آن نیست. اما مسئله دیگری که برای من مجدداً مطرح شده هدف سؤالی است که مدرسی از قول یکی از شخصیت های داستانی اش بیان می کند.

روش مدرسی در ساختن شخصیت های داستانی اش از اعتقاد او به اهمیت عواطف انسانی سرچشمه می گیرد. مدرسی به جای تشریح شخصیت هایش دنیای درونی آنان را از طریق

ارتباط با محیط اطرافشان نشان می دهد. این ارتباط با محیط می تواند حتی با نگرستی دوباره به اشیاء آشنا صورت گیرد. برای مثال، در **عذرای خلوت نشین**، شخصیت اصلی داستان، نوری، خود را به ناگاه از دنیای کودکی اش منفصل می یابد. پدر نوری در حادثه رانندگی کشته شده و مادرش او را ترک کرده و به آمریکا رفته است. نوری و خواهرش به خانه پدربزرگشان، سناتور ضرغام و همسر اتریشی اش، مادام، نقل مکان کرده اند. آثار مقاومت اولیه نوری درمقابل این نقل مکان ناخواسته از حرکات ناآرام و پریشاننش آشکار می گردد. در خانه راه می رود، اتاق انباری مملو از اشیاء کهنه را می بیند و رفتاری متخاصم با مادام در پیش می گیرد. اما آرام آرام وبا تأنی سرنوشت خود را می پذیرد، به بازدیدن اشیاء کهنه و زینتی که دیوارهای خانه پدربزرگش را آراسته اند می پردازد و این بار نگاهی حاکی از تعلق دارد. ازاین احساس تعلق احساس بازیافته به مادربزرگ در او زنده می شود و به ناگاه مادربزرگ را در آغوش می گیرد، بی آنکه بداند انگیزه اش چیست. وقتی مادام از نوری تشکر می کند، او به درستی نمی داند چرا از او تشکر شده است. این لحظه، لحظه آغاز پیوندی است میان نوری و مادام که فارسی کتابی مادام و اشتباهات لفظی او را همراه با فاصله فرهنگی اش با نوری -که تا به آن هنگام مانعی نادیدنی برای ارتباط فی مابین بوده است- پشت سر می گذارد.

آنچه این تکامل را مشخص می سازد اعتقاد عمیق مدرسی است به این نکته که تنها آنگاه می توان جهان را دریافت که از بند زبان و حالات وابسته به آن که ما را مجبور به پنهان ساختن عواطفمان می سازد، رها شویم. باید اعتراف کنم که آنچه در این جا آورده ام تنها دریافت کاملاً شخصی من از آثار تقی مدرسی است. اما این برداشت مرا قادر به دریافتن راه زندگی درونی ساخته است که مدرسی بر ما گشوده؛ همان راهی که وی برای نثر معاصر فارسی نیز هموار کرده است. این بر عهده نویسندگان تاریخ ادبیات است که در آینده مکان شایسته مدرسی در داستان نویسی نوین فارسی را ارزیابی کنند. برای من پیام مدرسی سفری است به جهان توأمان تلاطم و آرامش روانی آدمی.

زمانی که خانم ان تاپلر، همسر تقی مدرسی، از من خواست تا برداشتی از عذرای خلوت نشین را به زبان انگلیسی برای او فراهم آورم نمی دانستم چگونه تک تک جملات مدرسی دراین اثر آنچه را در طول حیاتش از او آموخته بودم جلوه ای دوباره می بخشد. کار این بازگردانی برای من یادآوری دائمی است از میراث مدرسی.

**نسرین رحیمیه**

سایم الع زاده (1911-1997)

سایم اُلغ زاده داستان پرداز شهیر تاجیک، در روز 11 ژوئن سال جاری در شهر مسکو درگذشت. اُلغ زاده از نویسندگانی بود که در فضای انقلاب اکتبر به بلوغ سنی رسیده، و کار نویسندگی را در دهه 1930، یعنی سال های اقتدار نظام استالینی آغاز کرده بود. وی در ده سال پایان عمر خویش که مقارن با دوران بازسازی و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بود به دلیل ابتلا به بیماری لقوه یکسره از فعالیت ادبی بازمانده بود. بدینسان، آثار وی را، بیش از آثار دیگر نویسندگان تاجیکستان شوروی، می توان نمودار نشیب و فرازهای دوران تشکیل و تکوین جامعه شورائی دراین سرزمین شمرد.

از سایم اُلغ زاده درسال های پیش از جنگ جهانی دوم دو نمایشنامه منتشرگردید یکی به نام "شادان" در وصف زندگی پنبه کاران آسیای میانه درسال های شورایی شدن کشاورزی درآن منطقه، و دیگری به نام "کُلْتک داران سرخ" که حکایت آخرین نبردهای سربازان سرخ را با باسمه چیان به رهبری ابراهیم بیک باز می گوید. درسال های "جنگ کبیر میهنی" نیز، اُلغ زاده نمایشنامه "درآتش" را منتشر کرد که مضمون آن، همچون صدها اثر ادبی دیگر آن سال ها، به اتحاد و اتفاق خلق های جماهیر گوناگون در نبرد با فاشیسم مربوط می گردد. درسال های پس از پایان جنگ، اُلغ زاده با نوشتن دو رمان «پاران با همّت» (1947) و «نوآباد» (1953) شهرت خود را در رمان نویسی نیز تثبیت کرد. موضوع رمان نخست وفاداری زنان شوروی در دوران دوری از همسرانشان که درجنگ شرکت کرده بودند است، و موضوع رمان دوم رشد و توسعه کشاورزی و آبیاری، و ستیز میان آنچه اُلغ زاده آن را "نظم نو" در برابر "نظم کهن" می خواند.

درسال 1954 از سایم اُلغ زاده رمان «صبح جوانی ما» نشریافت، که یکی از بارزترین آثار ادبیات تاجیکستان شوروی است. بزرگترین مَهر تاییدی که حکومت اتحاد جماهیر شوروی براین اثر زد، نشر آن به خط فارسی بود که درسال 1957 انجام گرفت. رمان «صبح جوانی ما» نیز مانند سایر آثار این نویسنده یکسره در خط تجویز شده حزبی است، ولی آنچه به این اثر ارزش ادبی می بخشد همانا زبان پخته و سبک جا افتاده روایتگری آن است، که آشکارا زیر تأثیرمستقیم **یادداشت ها** اثر بزرگ صدرالدین عینی قرار دارد، که دوسالی بیشتر انتشار یافته بود. بدین سان، صابر، قهرمان جوان داستان، همچون خود نویسنده نابسامانی های جنگ جهانی اول را تاب می آورد، در رویدادهای سترگ سال های انقلاب شکوفا می شود، و در فرایند بازسازی جامعه آرمانی معنای زندگی خویش را در می یابد. در همان حال وی تاجیک مردی با هویت قومی بارز باقی می ماند.

اُلغ زاده در دو دهه واپسین حیات به نوشتن آثار تاریخی روی آورد، و از میان آثاری که دراین روال آفرید، دو فیلم نامه **رودکی و ابن سینا**، و رمان **فردوسی** شهرت ویژه ای یافته است. اثر اخیر یعنی **فردوسی** نیز درسال 1990 در دوشنبه به خط فارسی انتشار یافته است. اُلغ زاده در سال های پایان عمر خویش سخت بیمار بود و جز چند مصاحبه و نوشته پراکنده اثری از او به جای نمانده است. وی دراین سال ها در مسکو می زیست و در همانجا نیز چشم از جهان فرو بست.

احمد کریمی حکاک



بنیاد مطالعات ایران  
FOUNDATION FOR IRANIAN STUDIES

**Source:**

<http://fis-iran.org/fa/irannameh/volxv/iranian-women>

©

Foundation for Iranian Studies, 4343 Montgomery Avenue, Suite 200, Bethesda, Maryland 20814. Tel: 301.657.1990 | Fax: 301.657.1983

**PDF  
By:**

<http://mypersianbooks.wordpress.com>